



متن روزه های دهه ی اول و دوم فاطمیه برای اجرای مداخان اهل بیت علیهم السلام

شامل متون روزه های اجرا شده

مداحان مشهور کشور

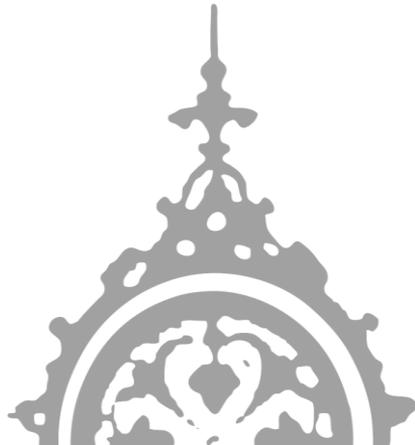
تقدیم به سلامت مقدس حضرت صاحب الزمان روحی و ارواح
العالمین له الفداء و ارواح اهل بیت علیهم السلام، پیامبران، شهدا،
اولیای الهی، شیعیان و مبین امیر المؤمنین و همپنین آن کسانی که بد
وارث و بی وارثند و کسی را ندارند تا یادشان باشد و ذاکران و
مادھینی که سر به سینه تراب نهاده اند... در تمامی عوالم

بَابُ الْحَرَمِ

"پایگاه متن روضه و اشعار مذهبی ویژه مداحان"

WWW.BABOLHARAM.NET

[@BABOLHARAM_NET](https://www.instagram.com/BABOLHARAM_NET)





روضه و توسل تقدیم به ساحت مقدس حضرت زهراى مرضیه سلام الله علیها _ مرحوم آیت الله سیبویه رحمه الله علیه

گریه کن ای دیده بر احوال زار فاطمه
بر دل خونین و چشم اشکبار فاطمه

*بی بی جان برای شما گریه کنیم یا برای بچتون
محسن شش ماهتون؟ کار بی بی به اونجا رسید که
صدا زد “یا فضه ای یک خذینی ” چه کنه بی بی؟ مادر
که نداره مادر را صدا بکنه ... فرمود : فضه بیبا به دادم
برس، بلندم بکن، به خدا قسم بچمو کشتند ... شما
سیدا نبودید بیاید زیر بغل مادر رو بگیرید ... فضه آمد
بی بی رو بلند کرد به طرف حجره ؛ من نمیدونم بی
بی به در حجره رسیده بود یا نه که بچه سقط شد ...
همه بگید وامحسنانه “ ... و اذا الموعودة سُئِلت، بائاً
ذنب قتلت “ امام زمان شما عزادار مادری خون گریه
میکنی ... یابن الحسن ! دو ششماهه از شما کشته
شده



یکی مدینه میان در و دیوار یکی ام عاشورا بر دست
حضرت سیدالشهدا سلام الله علیه ... این شعر رو در
محضر عالم ربانی میرزای قمی نورالله مرقدہ خونده
بودند اونقدر گریه کرده بود، غش کرده بود.

ز برق تیر چنان دست و پای خود گم کرد
که خواست گریه کند در عوض تبسم کرد

* من میگم کاشکی این تبسم نکرده بود؛ چرا؟! برای
اینکه این تبسم بیشتر جگر حسین را آتش
زده ... چرا تبسم کرد؟ میخواد بگه بابا، بابا، بابا تشکر
میکنم بابا ... برادر، عموها رفتن کشته شدن من که
دست و پام تو قنذاق بود، بابا ممنونم بغلم کردی
میدانم بردی ... علما نوشته اند: "فرجع حسین بطفل
مذبوحا و دمه یجری علی صدرالحسین" کسی نبود
این بچه را بگیره؟ خود آقا این بچه را به طرف خیمه
بردن در حالتی که خون گلو بر سینه ی آقا جاری
بوده * ...

بیا بستان که برد از درد، به روی دست من خوابش
بیا بستان که غیر از من نکرده این چو پیغمبر



به یک ساعت دو قربانی، یکی اکبر یکی اصغر
بیا بستان که افتادست نوا مرغ خوش الحانت
بیا بستان نخواهد زد دگر ناخن به پستانت

اینجا امام حسین با خدا مناجات کرده، *یا رب بلا
تدرکنی وحیدا قد اکثروا العصیان والجحودا*. خدایا
من تنها شدم، عباسم رفت ، بچمم رفت ... *

چون که تو خواسته ای باد فدای ره تو
سر من پیکر من اکبر من اصغر من

حکایت طیب حاج رضایی و ارادت به سادات _ ویژه فاطمیه _ حجت الاسلام اکرمی

زیر بارون ... میوه شُ گرفته ... لاتِ میدون شوشِ
برا خودش . از تو هجره ش زده بیرون داره میره
خونه “ یه دفعه دید اثاثِ طرفِ ریختن زیر
بارون ” ... یه زن و دخترم کنار خیابون وایسادن ...
رو به دیوار کردن مردم نیننشون ، خجالت بکشن ” یه
بنده خدایی ام هی افتاده به پای یکی آقا تورو خدا

بزار یه ماهی اثاثم اینجا بمونه ، زن و بچه م اسیر
نشن.....

اومد جلو ، گفت : چه خبر؟ گفت یه سال کرایه
نداد... گفت طیب خان یه سال کرایه نداد... یه نگا
کرد طیب ، دید زن بچه ش روشونو به دیوار کردن از
خجالت داشت فکر می کرد با خودش ، یه مرتبه
صاحب خونه اومد گفت : سید ” بیا این وسیله تم جا
مونده... تا گفت سید بیا... تموم
شد..... سید ”... هر چی پول داشت داد ، گفت
الباقیشم بیا دم هجره بگیر ” کرایه یه سالش رو میدم
... سال دیگه شم من میدم ”...

بزار وسایلشونو تو خونه ... خودشم کمک کرد...

داداش جون! با نماز شب خالی به هیچ جا
نمیرسی.... باید یه کاری بکنیم، یکی از بزرگان و
علما سوال کرد: یه کلید و راهی به من نشون بدید با
همون برم جلو ”... یه جمله گفت ، ایام فاطمیه هم بود
، گفت فقط بهت می گم یه کاری کن به چشم مادر
سادات بیای..... به چشم مادر سادات اومد اون کسی



که جلوی حسین ابن علی رو گرفته بود... اما وقتی
اسم فاطمه اومد وسط... سرش انداخت پایین....

بخون علامه مجلسی میفرماید، با گردن کشیده،
فرمانده هزار تا سوارِ مقابلِ حسین ابن علی رو گرفته
.... چشم به چشمِ ابی عبدالله... گفت تا امیرم
عیی‌الله دستور نده اجازه نمی دم از اینجا تکون
بخوری... حضرت عصبانی شد فرمود "تَكَلَّتْكَ
أُمَّكَ....." "برایه پهلوون آوردن اسمِ مادر مرگ
حساب می شد....

مرحوم علامه مجلسی یه عبارتی رو دارن: میگه تا این
حرف رو زد، اومد تا جواب بده "وقف کرد...
سکوت کرد... سرش انداخت پایین.... گفت اگه
مادرت فاطمه نبود جوابت میدادم حسین... زودی به
چشمِ مادر سادات اومد.... همه وسائل رو گذاشت
تو خونه، زن بچه شم گفت برید تو خونه، اینجا
واینسید... ناموسِ سید درم در خونه.....

درُ بست زیر بارون داشت میرفت، سید درِ خونه رو
وا کرد دنبالش دوید.... "گفت هر چی هستی باش"





آبرومو خریدی مادرم آبروتو بخُره..... دیدی
مادرش آبروشو خرید؟؟؟؟ الان زیر پای
سیدالکریم(ع) دفن.....

یا امام رضا (ع) میشه به مادرت بگی آبروی مارو
بخر..... لا اله الا الله آدم میترسه بعضی حرفا
رو بگه.... آقا شما میدونی اگه آدم آبروش بریزه
چقدِ سخته.... سرشُ علی بالا نمی گرفت تو کوچه
ها.... خجالت میکشید از مادرتون..... تو فاطمیه
باید بیای پیچ و مهره های شُلتُ سفت کنی ، باید بیای
خرابی هاتو درست کنی ... تو باید بیای خدمت
حضرت زهرا(س) بشینی دو زانو ... بگی ای مادر
سادات ... که اگه به کسی نگاه کنی کسی رو
بخری همه چی حلّه...

آی اونایی که فکر می کنید خیلی خرابه
وضعتون.... اگه فاطمه نبود بهت میگفتم برو نا امید
شو.... اما فاطمه هست.



روضه و توسل جانسوز_ شب شهادت حضرت زهرا سلام الله عليها_ استاد شيخ حسين انصاريان

امشب که مردم مدینه همه می خوابند ... نیمه شب
خودش به تنهایی ... حضرت زهرا (س)، هم هیکل
پیغمبر بود ... امیرالمؤمنین به تنهایی این جنازه رو
روی دست برداشت ... آورد توی حیاط ... سنگین
نبود؟! ... هم هیکل پیغمبر، سنگین نبود؟! ...
نه ... امام صادق میفرماید از بدن مادرم غیر از پوست
و استخوان چیزی باقی نمونه بود ... بدن رو آورد
توی حیاط ... حسن جان، حسین جان شما آب
بیارید ... مادرتون وصیت کرده من بدنشو از زیر
پیـراهن غسل بدم ... چه وصیت
بامحبتی ... نمیخواست چشم علی و بچه هاش به
کبودی بدنش بیفته ... به کبودی پهلوش بیفته ... قبر
آماده شده ... اولین باری بوده که امیرالمؤمنین در یه
حادثه به زانو اومده ... اولین بار ... درب خیبر رو



راحت کند و پرت کرد، اما هرچی نگاه کرد دید
توان نداره این بدن رو دفن کنه ... کنار قبر دو رکعت
نماز خوند ... بعد سلام دعا کرد خدایا به من کمک
بده ... خدایا به من کمک بده ... نمیدونم علی جان،
شما برای یه بدن کفن شده، بی طاقت شده بودی ...
زانوت دیگه تکون نمیخورد ... نماز خوندی، دعا
کردی خدا کمک بده ... دخترت کنار گودال چیکار
کرد؟! ... دخترت روی خاک نشست ... رو کرد به
مدینه ... صَلَّى عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا
حُسَيْنُكَ مَرْمَلٌ بِالْذَّمِّ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ ... مَسْلُوبُ
الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ ...

**روضه و توسل جانسوز ویژه فاطمیه _ شهادت حضرت زهرا سلام
الله علیها _ حاج محمد نوروزی**

لاله زیر خار و خس افتاده بود
باغبان هم از نفس افتاده بود
ظلم و طغیان تا قیامت زاده شد
این چنین اجر رسالت داده شد



آن علی را لاله ی نیلوفری
از جفای خارها شد بستری
گشت در باغ ولایت برگ برگ
بود در فصل بهارش شوق مرگ
گاه رفت از تاب و گه در تاب شد
لحظه لحظه ، قطره قطره آب شد
گرچه آتش داشت ، آهش سرد بود
ناله بود و سوز بود و درد بود
درد حیدر در وجود خسته اش
یک جهان غم در دل بشکسته اش
*از همه ی این دردا بالاتر ... از همه این زخمها جَری
تر ... از همه ی این تنهایی ها تنها تر* ...
درد تنهایی حیدر ، قاتلش
یاعلی ذکر طپشهای دلش
آفتابی بر فراز بام بود
دست و پا میزد ولی آرام بود
گاه چشمش بسته بودی ، گاه باز
گاه خامش ، گاه در راز و نیاز

نیمروزی دیده از هم باز کرد
راز دل را با علی آغاز کرد
کرد با سختی به مولایش نظر
گفت محبوبم حلالم کن دگر
*سخته به امام حسین ... به قرآن سخته ... اصلاً
نمیخوام گریه کنی ... فقط میخوام گوش کنی*
سوخت سر تا پا علی از این سخن
خواست تا جانش برون آید ز تن
نال زده ، کی یاور بی یاورم
همدم و همسنگران بی سنگرم
ای نفس هایت صدای روح من
ای به آموخ بلاها نوح من
هستی من ، جان من ، جانان من
اینقدر بازی مکن با جان من
ای چراغ من ، مگو از خامشی
ورنه پیش از خود ، علی را میکشی
ای علی را سرو باغ آرزو
هرچه میگوئی ، حلالم کن نگو
بی تو عالم سر به سر غم خانه باد



خانه ی بی فاطمه ، ویرانه باد
نه دلم را از فراق چاک کن
نه به دست خویش اشکم پاک کن
باز زهرا چشم خود را باز کرد
راز دیگر با علی ابراز کرد
کی پسرعم ، هر چه گویم گوش کن
آتشم را در درون خاموش کن
یا علی! امروز چون گردید شام
عمر زهرای تو میگردد تمام
من که بستم چشم ، دست از من بشوی
شب تنم از ، زیر پیراهن بشوی
شب مرا تشییع کن تا آن دو تن
یک قدم نایند بر تشییع من
گر به تشییع من آید قاتلم
داغ محسن تازه گردد در دلم
گر نماز آرَد به جسم پاک من
قاتل سنگین دل و سفاک من
نالهِ از هر بند بندم سر کنم
شکوه از تو پیش پیغمبر کنم

**متن مداحی و روضه خوانی قدیمی حاج منصور ارضی -
فاطمیه _ بیت رهبری _ ۱۳۷۲**

“السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ، ذِكْرُكُمْ فِي
الذَّاكِرِينَ، وَأَسْمَاءُ وَكُومٍ فِي الْأَسْمَاءِ، وَأَجْسَادُكُمْ فِي
الْأَجْسَادِ، وَأَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ، وَقُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ،
فَمَا أَخْلَى أَسْمَاءَكُمْ”

یابن طه، یابن یاسین، یابن نور
کی شود از کعبه بنمائی ظهور
یابن طه، کی ز یمن مقدمت
میشود چشم عدویت جمله کور
یابن طه، یابن حیدر، یا حبیب
کُن دلم از نور زهرا غرق نور

* آقا جان! یه نگاه به مجلس ما بکن... امروز روز
جمعه بود، پرونده های مارو که برا تو آوردن، روایت
داره: آقا برا بعضی از شیعیان گریه میکنه، وقتی نامه
رو باز میکنه اعمال رو مبینه*.

یابن طه، ای صفای زندگی



دفعه ای از منزل ما کن عبور

یه سری به کلبه خرابه ی ما بزن، آقا ما غریبیم ...

شکر حق با غصه ات خو کرده ام

با غمت دل میشود غرق سرور

کی شود ، وقت نماز نافله

نزد تو یابم سحر فیض حضور

*علی بن مهزیار میگه: بعد از بیست سال تو مکه یه

جوان زیبایی اومد، سلام کردم و جواب

شنیدم، گفت: دنبال چی می گردی؟ گفتم بیست ساله

دنبال محبوبم می کردم. گفت: آقا گفتِ بیا... علی بن

مهزیار میگه: اومدم دنبال این جوان رسیدم تو یه

وادی دیدم نور به آسمان میره، وسط اون سرزمین

دیدم یه خیمه زده شده، اصلاً مونده بودم برم جلو یا

نه؟ آن جوان گفتت بایستت، برم اجازه

بگیرم..” خوشبختی علی بن مهزیار تو آقا تو دیدی ما

ندیدیم*”

التماست می کنم بهر دعا

ای سلیمانا نگاهی کن به مور

من نِیم آگه چه حالی می شوی

چون کنی پرونده ی من را مرور
* حالا روضه بخونم *....

ز قبر فاطمه بویی عجیب می آید
صدای ناله ی آمن یجیب می آید
صدای کیست شبانه که زار می گرید؟
صدای گریه ی مردی غریب می آید
علی ست این که رَود بر مزار فاطمه اش
مریضِ عشق کنار طبیب می آید

* فرمود: فاطمه جان! هر وقت عقده می کرد دلم، مردم
جواب سلام نمی دادند، همچین که می اومدم تو خونه
تو صورت تو نگاه می کردم، ”آرام می شدم *....“

اگر که خاک بقیع شعله ور شود چه عجب
که بوی سوختن از یک حبیب می آید

* وای.... دختَر پیغمبر رو دفن کردند، ریختن
نانجیبا، یهودیای اُمت، ریختن تو قبرستان بقیع، گفتند:
باید هر صورتی که در اون قبر فاطمه است، باید
بکنیم، وسایل کندن بیارید، امیرالمؤمنین نشسته تو
خونه، یه وقت دید فضا گریه کنون داره میاد، چی
شده؟! گفت: آقا جان! یه چیزی بهت بگم، آقا زودتر



حرکت کن، الان بقیع رو زیر و رو می کنند، تا گفت: بقیع رو می خوان زیر و رو کنند، گفتند: ما باید بر بدن دختر پیغمبر نماز بخونیم... امیرالمؤمنین فرمود: زود اون لباس زرد منو بیارید. این لباس مخصوص جنگِ علی بوده. فضا می‌گه: دیدم رگ های پیشانیش تورم پیدا کرد، چشماش خونی شد، لباس رو پوشید، وای..

همه اومدن، اُمِّ آيْمَن، اسماء، فضه، بچه ها، دنبال آقا اومدن، مگه میشه دیگه علی رو تنها گذاشت، دستور فاطمه است: مبادا علی رو تنها بذارید. وارد قبرستان شد، نعره ی حیدری کشید، مثل اینکه رفته جنگ خیبر، فرمود: اگر نیش فلزی یا هر چیز دیگه ای روی زمین بخوره، یک نفرتون رو زنده نمیذارم....

نانجیب اومد جلو، گفت: چرا نمیذاری؟ من باید این کار رو بکنم، بدن دختر پیغمبر رو بیرون بیارم. رو زمین زدش، با مشت بعضی مقاتل نوشتن تو صورتش زد، ریختن دورش رو گرفتن، فرمود نمیذارم دست به خاک بقیع بزنند، مردم همه فرار می کردن، بقیع

خالی شد، دیدن مظلوم عالم، آرام آرام داره راه میره،
هی میگه: فاطمه* ...

ای سینه شکسته
ای بانوی خسته
بر سر مزارت
مرتضی نشسته
فاطمه کجایی
داد از این جدایی

ذکر توسلِ جانسوز_ ویژه ایام فاطمیه_ استاد حاج منصور ارضی

هم دست تو افتاده است از کار مادر
هم کار این خانه شده بسیار مادر
روزت شبیهِ نیمی از روی تو شد شب
از بس که دیدی روز و شب آزار مادر
طوری گلابِ چشم تو پاشیده بر در
که از خجالت سرخ شد، دیوار مادر
* ما داریم می‌گیم: اشک پاشیده شد به دیوار*



در خون نشستی سیل خونین راه افتاد
از چشم های حیدرِ کرارِ مادر
تنها خدا، تنها پدر، تنها تو هستی
تنها تر از تنها ترین سردارِ مادر
در خواب دیشب از لبِ محسن شنیدم
رازی که پنهان کردی از مسمارِ مادر
با درد سر، با درد گردن، درد پهلو
هر شب نشستی تا سحر بیدارِ مادر
می سوزد از هُرمِ تنت لبهای زینب
می بوسمت این روزها هر بارِ مادر
حالا که بابا رفته بیرونِ جانِ بابا
یک لحظه این پوشیه را بردارِ مادر
مادر، مادر...، یعنی هنوز زینب ندیده.....

تنها نه سقف خانه

*آخه اومد به پیغمبر گفت: آقا جان! دیشب خواب
دیدم سقف خانه رو سرم خراب شد. حضرت
فرمود: خیره... برو صدقه بده.. یکی از اصحاب پرسید:
چرا تعبیرش رو نگفتید؟ پیغمبر فرمود: آخه این
زنش امروز میمیره*...

تنها نه سقف خانه ، میدانم پس از تو
دنیا شود روی سرم آوار مادر
از پای این بستر رسیدم پای مقتل
دیدم که سالارم شده بی یار مادر
آن دم که دیدم شمر آمد سمت گودال
شد بندِ قلبم پاره، چشمم تار مادر
حسین ...

زمزمه و روضه جانسوز _ ویژه ایام فاطمیه _ حاج حسن خلیج

بشین خونه رو آبُ جارو نکن
بذار زخمِ پهلوت بهتر بشه
خودم از پسِ غربتم بر میام
نمیخوام چشمت واسه من تر بشه
فاطمه اینجوری گریه نکن
یکم درد داری ، میدونم عزیز
با این دردا باید مدارا کنی
در خونه مونو عوض میکنم
به شرطی نیایی ، در و واکنی
نمیتونم از کوچه مون رد بشم



چیکار کرده این کوچه با روح من

یه عمره ازت شرمسارم عزیز

منو بسته بودن تو رو میزدن ...

*گفت فاطمه جانم ... دعا کن عمرم خیلی طولانی

نشه ...

میخوام بگم علی جان غیرت الهی میدونم ، در عین

قدرت الهی مجبور شدی سکوت کنی می دونم ...

جلو چشمت دست درازی کردن می دونم ...

اما میخوام بگم علی جان شما یک نفر از ناموست

کتک خورد ... کجا بودی کربلا ... هشتاد و چهار زن

و بچه ... هر کدام یه طرف میدویدن ... خیمه ها

میسوزه ... حسین تو گودال افتاده ... زینب از بالای

بلندی ... دور گودال حلقه زدن* ...

نگاهت رو این روزا از من بگیر

تو عطر نجیب بهشتی برام

خودت داری میری ولی پشت در

دو خط یادگاری نوشتی برام

نوشتی شبا تشنه میشه حسین

همین غصه داره تو رو میکشه

نوشتی ظریف ، شبیه گله
خواست بهش باشه پرپر نشه
واسه مرد خونه نشینی بده
دعا کن واسه تلخی لحظه هام
دعاکن بتونم تحمل کنم
دعاکن نمونم دعا کن پیام
شاعر: حامد عسکری

روضه و توسلِ جانسوز _ ویژه ایام فاطمیه _ استاد حاج منصور ارضی

تو که از پا نمی اُفتی چه شد از پای افتادی
چرا زانو گرفتی در بغل در جای افتادی
تو تنها نیستی، مظلومِ من! کُفوتِ مگر مُرده
به پیش چشمِ خونبارم، چنین مَنمای، افتادی
ز های و هویِ تو میدانِ عزم و رزمها پُر بود
چه شد ای حیدرِ زهرا ز هوی و های افتادی
تو مأمور سکوتی، من ولی مأمورِ فریادم



مبادا آنقدر گرییده ای، از نای افتادی

علی!

ای کاش می مردم، نمیدیدم تو گت بسته

به زیر دستِ نامردانِ بی پروای افتادی

ندارم طاقتِ شمشیر، بالای سرت، هرگز

تو قرآنی، نینم گیرِ دشمنِ آی، افتادی

زمانی بی سپر بودی ولی حالا سپر داری

اون روزیکه اومد خواستگاری پیغمبر سوال کرد چی

داری علی جان برا عروسی؟ فرمود اینهاست (سپر،

شتر، شمشیر) فرمود علی جان تو فقط سپرت رو

بفروش ... تو حیدری سپر می خوای چیکار ...

شنیدید ز رهش هم فقط از جلو وصل بود، پشت

نداشت ...

زمانی بی سپر بودی ولی حالا سپر داری

ز پا افتم که با تو کس نگوید، های! افتادی!

تمام زخمهایت را تلافی می کنم یک یک

که دیدم در اُحد پایِ نبی از پای افتادی

تو خواهی دید، کز این دردِ ملامال می افتم

نبینم من که از غصه، تو پایا پای افتادی

مگر پهلو گرفته کِشتی ات ای پهلوان! برخیز

* بعضی فرمودن بی بی این جمله رو
 فرمودند قَالَتْ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) يَا ابْنَ أَبِي
 طَالِبٍ اشْتَمَلَتْ شَمْلَةَ الْجَنِينِ وَقَعَدَتْ حُجْرَةَ
 الظَّنِين «چرا مثل بچه ای که تو جنین میشینه پاهات
 رو بغل گرفتی*.....»

مگر پهلو گرفته کِشتی ات ای پهلوان! برخیز

چه شد در ساحل خونین بستر، وای افتادی

*قربونت برم آقا جان ... چقدر با زهرات مانوس
 بودی ... به خاطر همین هم بود وقتی دستاشو بستند
 ، با اینکه بی بی دو عالم اول زمین خورد ، با این حال
 خودش رو زود رسوند تو کوچه ... فرمود پسر عموم
 رو تنها نمیزارم ... کمر بندش رو گرفت ... من نمی
 دونم امام صادق ، چه چیزی رو نگاه کرده که



اینجوری فرمودن ؛ پرسیدن از آقا سببِ قتلِ مادرت
چه چیزی بود ؟ گریه کرد فرمود : به خدا قلافِ
شمشیرِ مغیره و قنقد یا زهرا*.....

روضه و توسلِ جانسوز _ ویژه ایام فاطمیه _ حاج حسن خلیج

مادری خورد زمین و همه جا ریخت بهم...
*این ناله رو آزاد کن ، مرحبا به شما امشب خودت
روضه خوانِ خودت باش ... اصلاً بیاید همه با هم
روضه خوان بشیم*...

مادری خورد زمین و همه جا ریخت بهم
ای مظلوم علی...

همه ی زندگی شیرِ خدا ریخت بهم
*رحمت خدا به این ناله ها و اشک ها ... سادات من
معذرت میخوام*...

بشکند پای کسی که لگدش سنگین بود...
وای مادرم ... وای مادرم....

بشکند پای کسی که لگدش سنگین بود
تا که زد سلسله آلِ عبا ریخت بهم

ثلثِ سادات میان در و دیوار افتاد ...

نسل سادات به یک ضربه پا ریخت بهم

تنها سه روز از سفرِ مصطفی گذشت

یک سوم از قبیله زهرا شهید شد

* می خوام مقتلِ محسن (ع) رو بخونم الله اکبر ...

صحبت از صورتِ فاطمه س ... صحبت از ناموسِ

خداس ... تاریخ نوشته نانجیبِ ملعون ، دستای

بلندی داشته ... دستِ بلند وقتی بخواد سیلی بزنه ،

لنگر داره ... ای مادر ... رفقا دری که نیم سوخته

ست لگد نمی خواد ... این ملعون با اون دستای

نحشش آروم هم که هول میداد در کنده میشد رو بی

بی می افتاد ... حالا تصور کن کسی که دستش انقدر

لنگر داره ، خودش می نویسه همه زورم رو تو پاهام

جمع کردم * ...

روی او ریخت بهم پهلوی او ریخت بهم

دهنش غرق به خون گشت و صدا ریخت بهم

شدتِ ضربه چنان بود که سر خورد به در ...

* سوال برا من پیش اومده بود ، اول فکر کردم

شاعرش اشتباه گفته این شعر رو ، باید میگفت شدت



ضربه چنان بود که در خورد به سر دیگه ، درسته؟؟؟
چرا میگه سر خورد به در ؟... برا اینکه خانمی که
بارداره فهمیدی چی گفتم ... خانم خم شد
... صورت خورد به در*

شدتِ ضربه چنان بود که سر خورد به در...

رُویِ آشفته یِ اُمِّ النَّجْبَا ریخت بهم

شاعر : قاسم نعمتی

خدایا گنج با گنجینه ام سوخت

میان شعله ها آئینه ام سوخت

چنان مسمار در قلبم فرو رفت

که محسن گفت مادر سینه ام سوخت

شاعر : استاد سازگار

بر درد غریبِ مُزْمِنَش گریه کنید

بر چشمِ کبوده مومنش گریه کنید

ای قوم که گریه بر حسینش کردید

این لحظه برای محسنش گریه کنید

*همه روزه ها باید ختم به کربلا بشه ؛ بریم کربلا ...

هر مادری که بچه ش رو از دست میده ، داغ به سینه

ش میشینه ... تو عوام اینطوریه میگن اگه مادری بچه

ش رو ندیده باشه راحت تر تحمل میکنه ... اگه
 مادری بچه ش رو بغل نگرفته باشه راحت تره ... اما
 وای به حال اون مادری که بچه ش رو شیر داده ...
 وای به حال اون مادری که لبخندِ بچه ش رو دیده ...
 وای به حال اون مادری که غَبْغَبِ بچه ش رو بوسیده
 ... (خو چی میخوای بگی؟) میخوام بگم من یه مادر
 سراغ دارم کربلا* حسین.....

پیراهنی که دوخته ام بهر محسنم
 او را به کربلا تن طفلِ رباب کن....

مناجات و توسل _ امام زمان روحی له الفدا _ ویژه فاطمیه _ استاد حاج منصور ارضی

“اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ صَلِّ عَلَى الْبُتُولِ
 الطَّاهِرَةِ الصَّادِقَةِ الْمُعْصُومَةِ النَّقِيَّةِ النَّقِيَّةِ الرَّضِيَّةِ الزَّكِيَّةِ
 الرَّشِيدَةِ الْمَظْلُومَةِ الْمُقْتَدِرَةِ الْمُعْصُومَةِ حَقَّقْهَا
 الْمَمْنُوعَةَ إِرْتِنَا* أَخْرِشْ هُمَّ ارثِ رُو
 ندادن... * الْمَكْسُورَةَ ضِلْعَهَا* بمیرم که پهلوت شکسته
 شد... * الْمَظْلُومِ بَعْلَهَا، الْمُقْتُولِ وُلْدَهَا، فَاطِمَةَ بِنْتِ
 رَسُولِكَ وَ بَضْعَةَ لَحْمِهِ وَ صَمِيمِ قَلْبِهِ وَ فِلْدَةَ كَبِدِهِ وَ



النُّخْبَةُ مِنْكَ لَهُوَ التُّخْفَةُ خَصَصْتَ بِهَا وَصِيَّهَ وَ حَبِيبَهُ
 الْمُصْطَفَى وَ قَرِينَهُ الْمُرْتَضَى، وَ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ وَ مُبَشِّرَةَ
 الْأَوْلِيَاءِ، حَلِيفَةَ الْوَرَعِ وَ الزُّهْدِ وَ تَفَاحَةَ الْفِرْدَوْسِ وَ
 الْخُلْدِ* تو میوه ی بهشتی بودی...*، الَّتِي شَرَفْتَ
 مَوْلِدَهَا بِنِسَاءِ الْجَنَّةِ، وَ سَأَلْتَ مِنْهَا أَنْوَارَ الْأَيْمَةِ وَ أَرْخَيْتَ
 دُونَهَا حِجَابَ النَّبُوَّةِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهَا صَلَاةً تَزِيدُ فِي
 مَحَلِّهَا عِنْدَكَ وَ شَرَفِهَا لَدَيْكَ وَ مَنْزِلَتِهَا مِنْ رِضَاكَ، وَ
 بَلِّغَهَا مِنَّا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا، وَ آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ فِي حُبِّهَا فَضْلًا وَ
 إِحْسَانًا وَ رَحْمَةً وَ غُفْرَانًا إِنَّكَ ذُو الْعَفْوِ الْكَرِيمِ”

سلام صاحب الزمان

*به صاحب درد و صاحب عزا می رسی، حالا سلام
 کردی، دیدی مثلاً مثل همیشه جواب نداد. دردش
 گرفته، مصیبت سنگین، به روز دیگه بیشتر مادرش
 زنده نیست*

سلام صاحب الزمان، سلام بر حریم تان
 به صد امید، هر سحر سلام می دهیم تان
 بهار می شود دل خزان برگ ریزمان
 صبا اگر بیاورد به شهر مان شمیم تان
 خودت به فکر ما همیشه از قدیم بوده ای

* ما که حالیمون نبود ”وَسَكَنْتُ إِلَى قَدِيمٍ ذِكْرِكَ لِي“ این نشون میده که او به یاد ما بوده، این صفت درسته مال خداست در کمیل میخونیم، ولی برا امام زمانت هم هست *

خودت به فکر ما همیشه از قدیم بوده ای
 دلم خوش است بر همین کرامت قدیم تان
 مرا که بین ظلمت زمانه غرق گشته ام
 به جبر هم شده ببر به راه مستقیم تان
 همیشه همنشین این دل شکسته ام شدی
 اگر چه کوچکم برای منصبِ ندیم تان
 * من کوچیکم ولی میخوام نوکرت باشم * ...
 اگر تو را قسم دهم، مرا قبول می کنی؟!
 به اضطراب زینب و به مادر کریم تان ...
 به جای روضه یک سؤال می کنم فقط همین
 سؤال می کنم از آن مصیبتِ عظیم تان
 میان این همه صحابه ی نبی چرا کسی
 جلو نیامد و نشد مدافع حریم تان؟!

* بخدا مادر ما تنها بود، بخدا قبل از اینکه نوحه خونا
 به ابی عبدالله بگن: غریب گیر آوردنت.. باید به زهرا



بگن، یعنی همه دور مولا بودن، کسی توجه نکرد، خلاصه اون که باید به سرمون بیاد اومد، توی این چند روزه سخت بستری شده، فضا می‌گه: دیگه کمکش می‌کردم پهلو به پهلو میشد، حتی به این اندازه هم نمیتونست حرکت کنه. بچه‌ها! اگه مریض بدحال، تصادفی، ناجور دارید، دعا کنید برا سلامتیش، ولی اگه می‌بینید داره سختی می‌بینه، یا به زبون ما داره سخت جون می‌ده، دعا کنید راحت بشه*.....

حکایت دختر مریض آلمانی و تشریف به دین مبین اسلام _ استاد حجت الاسلام میرزا محمدی

زن و مرد آلمانی رسیدن محضر آیت الله میلانی (ره) گفتن می‌خوایم مسلمون بشیم... "ایشون علت تشریف اینا رو به اسلام پرسیدن"

اینجا گفتن ما یه دختر مریض داشتیم، تویه سانحه ای پهلوش شکست "همه دکترا جواب کردن... آخر الامر گفتن دیگه باید ببرید منزل" امیدی به خوب شدنش نیست "آوردیمش منزل، روز به روز



ناامید تر ، افسرده تر ، حالشم بدتر میشد ” حتی نمی
تونست تو بستر از این پهلو به اون پهلو بره ” ...

یه خادمی داشتیم ، مسلمون بود ، نامش بی بی سیّده
ای بود وقتی خبردار شد دکترا دخترمونو جواب
کردن ” به دخترم گفت غصه نخور ... ما مسلمونا هر
وقت از هرجا ناامید بشیم یه دکتری داریم ... میریم
درِ خورش ... اسمِ دکتِرِ ما فاطمه ست ...

بی بی جان شما از همه بهتر دردِ این مردمُ میدونی
..... این مردمُ اینهمه راهُ اومدن با شما حرف بزنن
... یکی از القاب شما ” حنّانه ” ست ... یعنی بانوی
بسیار دلسوزُ مهربان

این خادمِ مسلمان به این دخترِ مریضِ آلمانی یاد داد
که اگه خواستی بری سراغِ طیبِ ما چی بگی ” ...

با زبونِ خودش یاد گرفته بود هی می گفت ای فاطمه
پهلو شکسته

این بانوی سیده هم زیرِ آسمان سجاده ش رو ،
روخاکا پهن کرد گفت مادر نگاه به بدی من نکن ،
نگاه به روسیاهی من نکن ... امروز برات یه مهمانِ



ویژه آوردم خیلی تعریف تو رو بهش کردم ...
حاشا به گرامت هی پشت سر هم به حالت تضرع
میگفت : یا فاطمه پهلوشکسته

یه مرتبه اهالی خونه دیدن دختر داره فریاد
میزنه

بالعجب ... اینی که پهلوش شکسته بود ، صداش در
نمی اومد اصلا نمی تونست حرف بزنه حالا داره فریاد
میزنه

آری طیبِ واقعیِ عالم ... مادرِ امامِ زمان (عج) شِفاش
داده

حالا ما اومدیم پیشِ شما فرزندِ زهرا ، به عنوانِ تشکرِ
از مادرِ تون فاطمه مسلمان بشیم ...

حالا باحالِ خوشت بی بی رو صدا بزن

يَا فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ يَا قُرَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ يَا
سَيِّدَتَنَا وَمَوْلَاتَنَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ
إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهَةَ عِنْدَ اللَّهِ
اشْفَعِي لَنَا عِنْدَ اللَّهِ

ذکر توسل و روضه جانسوز _ شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها _ سید مجید بنی فاطمه

وقتی هوای روضه ی ما باز مادری است
حال و هوای گریه ی ما جور دیگری است
وقتی که مادر همه ی ماست فاطمه
حسی که بین ماست، همانا برادری است
مداح و روضه خوان و سخنران و چای ریز
کار تمام ما در این خانه نوکری است
*کار ما نوکریست... دیشب بعضیاتون میگفتید کاش
تو کوچه ما بودیم... مارو میزدن... مگه مادر ما چه
گناهی کرده بود...؟!*

شاهان روزگار به ما غبطه می خورند
این نوکری خودش به خدا عین سروری است
این اشک ها نشان دل بی قرار ماست
عالم بداند اینکه دل شیعه مادری است
شاعر: وحید محمدی



* بعضیا میگن چه خبره؟ خبر نداره بچه شیعه ها دارن بی مادر میشن... اگه بهت گفتن چرا صدات گرفته؟ بگو داد زدم... رفیقت تو دانشگاه و... گفت چرا صدات گرفته؟... بگو داد زدم... اگه گفتن چرا داد زدی؟ بگو آخه مادر ما رو زدن*....

* میخوام بدون مقدمه وارد روضه بشم* ...

شنیدم خبر از کوچه ی بنی هاشم
که سوخته جگر از کوچه ی بنی هاشم
اگر که کوچه ی معشوق سرشکستن داشت
شکسته شد کمر از کوچه ی بنی هاشم
اعوذبالله اگر بین روضه ی زهرا
در آوریم سر از کوچه ی بنی هاشم
ستاره ای به روی خاک کوچه افتاد و...
کبود شد قمر از کوچه ی بنی هاشم
* داشتیم می اومدیم... یه هو نامرد گفت: کجا داری
میری زهرا؟!*

مسیر رفتنِ تا خانه را دوچندان کرد
مصیبتِ گذر از کوچه ی بنی هاشم

* وای مادر * ...

فقط نه حرمت مادر شکسته شد آنجا
شکسته شد پسر از کوچه ی بنی هاشم
حسن گرفت به زحمت دو بال زخمی را
* ان شالله نگیری چی گفتم * ...

حسن گرفت به زحمت دو بال زخمی را
و جمع کرده پر از کوچه ی بنی هاشم ...
* اول چیزی که بعد از بلند کردن مادر از زمین
برداشت میدونید چی بود؟ گوشواره ی شکسته * ...

سه ماه پیش علی روی خود نمپوشاند
نمیرفت اگر از کوچه ی بنی هاشم
گمان کنم که برای دل علی نبود
داغی بیشتر از کوچه ی بنی هاشم
به کربلاست همان آتش در و دیوار
به نیزه رفته سر از کوچه ی بنی هاشم
* میدونی بچه های زهرا کجا کشته شدند؟ همون جایی
که داشتند می دیدند ... آی هیاتیا ... آی حسینیا ...
میخوای اوج مصیبت رو برات بخونم؟ میگن واقعه ی



کوچه بعد از در و دیوار بوده ... یعنی وقتی مادر
سیلی خورد، پهلوش شکسته بود ... با زحمت، حسن
بلند میکرد مادر رو ... مادر بیا بریم، میگشنت ... هم
مادرو زدن هم پسرو زدن ... گره ی دل من میدونی
کجاس؟ الان بهت میگم ... سر رو آوردن ... هم
زینبو زدن ... هم بچه ها رو زدن ... حسین ...
حسین *

مناجات و توسل_ امام زمان روحی له الفدا_ شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها_ سید مهدی میرداماد

صاحب العصر کجایی؟ بآبی أنت و امی
وای از این داغ جدایی، بآبی أنت و امی
به هوای سر کویت ، نفسی دیدن رویت
دل شده باز هوایی ، بابی انت و امی
ای دَوای دل مولا ، پسر آخر زهرا
نَجفی کربلایی ، بآبی أنت و امی
*این شبای شبای خاصّی ... مگه میشه این شبای کنار
بستر مادرت نباشی ... اصلا آدم مادرش تو بستر

باشه جای دیگه نمیره آقا تو این شبا مارم محرم
بدون*

مادرت خسته خسته

مادرت پهلو شکسته

وقت آن نیست بیایی ؟

بأبی أنت و امی

روضه و توسل جانسوز _ شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها
_ سید محمد جوادی

فاطمه جانم ... خانومم ...

با این صدای خسته ، علی را صدا بزن

چند شب دیگه بیشتر از عمر مادرمون باقی نمانده ...
اگه شب آخر عمر مادر خودت باشه ، چه جوری
میگی وای مادر ... هر جا نشستی کمک بچه هاش
کن ... بگو وای مادرم ... آی ننه ... مثل اونائی باش
که مادرشون یه شب بیشتر عمر نمیکنه ... میگن
مادرت دیگه خوب نمیشه ها ... خیلی حساب باز
نکن ، تمومه ... هی با حسرت به مادرت نگاه میکنی
... میگی خدایا میشه یکبار دیگه بلند بشه راه بره ...



این بیشتر میسوزونه که مریض داشته باشی (ببخشید
دیگه با گل روزه شروع میکنم) بعد روز آخر بلند
بشه کار کنه ، بعد بگی خوب شد دیگه ... تمومه ...
بعد وقتی بهت خبر بدن از دنیا رفت ، میگی این که
خوب شده بود...

وقتی به علی خبر دادند گفت صبح که پاشد ... امروز
خودش گیسوان زینب رو شانه کرد ... (بلند گریه
کن) امروز خودش برای بچه هاش نون پخت ...
هرچه بادا باد ... میگم دیگه ...

وقتی در زدند ، گفت کیه؟! ... بی بی جان علیه ...
گفت امروز خودم برایش درو باز میکنم ... گفتند
خانوم! تازه یه روز حالتون یذره خوب شده ... گفت
نه! شنیدم سلام مییده صورتهاشونو برمیگردون ...
امروز میخوام دربو باز کنم بگم علی سلام ...

ای خانم جان ...

فضه یه طرف زیر بغل بی بی رو گرفته ، آسمایه
طرف ... دیدن این پنجه پاهاروی زمین میکشه ...
ان شا الله حسن ندیده مادر چه جوری راه رفته ...



جوان ننه جوان قدکمان ننه ... آی خانوم

صبح علی الطلوع زنی وارد خونه علی شد ، پرستار ...
اومد کنار بی بی ... بی بی جان ! منو احضار کردید؟!
... فرمود بله بیا ... خانوم جان در خدمتم ...

گفت بچه هام خوابیدند ... صبح علی الطلوع ... این
زخم بازومو باز کن یذره مرهم بذار ... این زخم
پهلومو یذره شستشو بده دوباره ببند ... این برای
روز آخر حضرت زهراست ...

گفت بی بی جان! من انجام میدم اما فضا، آسما هم که
بودن ... گفت اینها تا میبینن ، گریه میکنند ... اینقد
گریه میکنن زینب غصه میخوره ... میگه معلومه
دیگه این مادر برای ما مادر نمیشه ... معلومه دیگه
این بازو بالا نیما ...

یا زهرا

این خانوم میگه از زخم بازو شروع کردم ... دیدم
دندانهاشو بهم فشار میده ... داره درد میکشه اما
میترسه حسن بیدار بشه ... میگه بذار بچه هام راحت
استراحت کنن ... میگه هر جور بود تحمل کرد ...



زخم و باز کردم ... شستشو دادم ، بستم ... اما تا
دستم خورد به این پهلو دیدم داد میزنه ... میگه این
مسمار بدجوری فرو رفت (یا الله یا الله)

نزن ! نزن ! به پیش حسن

نزن ! نزن ! نزن تو سیلی به زن

ای وای ای وای ... مادر مارو غریبانه تو خاک
گذاشتند ... آئی ننه آئی ننه

روضه و توسل _ شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها _ حجت الاسلام علوی تهرانی

یک آقای سی و سه سال ، طبق وصیت باید تنها ، هم
غسل بده ... و هم کفن کنه ... و هم دفن کنه

کار سخته این که میگن اسماء آب آورده من
قبول ندارم چون صدیق و معصوم را جز صدیق و
معصوم نمی تواند غسل بده

اسماء خیلی زن نازنین یست ولی این جایگاهش
نیست



حالا تو یه خونه ، یه آقا باید غسل بده .

کی آب بیاره ؟!!

دوتا آقازاده باید آب بیارن ... حالا اینا تمام میشه

بعد کفن می کنن بعد میخوان دفن کنن....

شما رفتید حتما بهشت زهرا (س) دیدید دیگه؟!!

وقتی میخوان یه جنازه ای رو دفن کنن یکی میره توی

قبر قرار میگیره یکی بیرون قبر که جنازه رو بده

تو ، اون که تو بگیره....

حالا علی باید چی کار کنه ؟!! بره تو ، از بیرون کی

میخواد کمک کنه ؟!! بیرون وایسه کی میخواد تو رو

بگیره....

تو همین فکر ، تو همین وحشت ... از عالم ملکوت

دو دست شبیه دستان پیغمبر....

تا دستای پیغمبر رو دید ، که فاطمه م رو بهم

برگردون ” یادش افتاد شب عروسی که این دست

ها.....



که این دست ها فاطمه رو به او تحویل داده
بود.....

وقتی فاطمه رو به او تحویل داد ، رو بنده فاطمه رو زد
کنار علی جان بین چه دسته گلی رو دارم بهت
تحویل میدم تمام وحشتِ علی این بود که : اگه
پیغمبر بندِ کفن و باز کنه صورتِ فاطمه ش رو
بینه میگه این بود رسم امانت داری؟! من فاطمه
م رو با صورتِ کبود به تو داده بودم؟ !!

روضه و مناجات جانسوز_ حضرت بقیه الله الاعظم روحی له الفدا_ ویژه ایام فاطمیه_ حاج حسن خلیج

السلام علیک یا اباصالح المهدی

دلداده باید بود و از دلدار باید خواند

مانند مرغی دور از گلزار باید خواند

پسر نرجس خاتون ... آقای من

از بردن یکبار نام تو، هزاران حیف

یعنی تو را تکرار در تکرار باید خواند

* یابن الحسن ... آقا جانم *

یک عمر با درد فراق شعر باید گفت
* شعر بگیم دیگه *

شب گر رخ مهتاب نبیند سخت است
لب تشنه اگر آب نبیند سخت است
نوکر رخ ارباب نبیند سخت است

* ای آقا جانم، آقا، همه ی بزرگی ها، همه آقایی ها
، همه کرامتها، همه برازنده ی شماست، همه ی نقص ها،
همه ی کوتاهی ها، همه کمی ها و کاستی ها از ماست
... از یه مشیت رعیت بیچاره چه توقعی دارید آقا
جانم؟! ما گدای یه نگاهت هستیم آقا جانم، پسر
زهرا* ...

یک عمر از درد فراق شعر باید گفت
از داستان هجر تو بسیار باید خواند
این روزها اما به همراه نگاه تو
با گریه از احوال یک بیمار باید خواند
* چی بگیم از احوال این خانوم؟!
وای مادرم ...



توی این چند روزه یکی از نکات مهم اینه، ولی
خدا، حجت خدا کسی هست که برگه از درختی بدون
اذن او نمیفته ... یعنی یه همچین اتفاقی که علی
الظاهر اگه اتفاقی باشه یا به اراده امام زمان باشه، در
ظاهر اینه که به جایی بر نمیخوره ... حالا این برگ
اتفاقی بیفته یا نه به اراده امام ... ولی همین هم به
اراده امام هست ... چه برسه به این که کسی بتونه بیاد
سر سفره فاطمه بنشینه ... چه برسه به اینکه کسی
باشه دلش با اسم زهرا بلرزه ... چه برسه به چشمانی
که با نام زهرا اشک آلود بشه. مگه میشه بی اذن امام
؟! به خدا یک یکتون رو پسر نرجس خاتون دعوت
کرده، ممنونیم آقا جان *

این روزها اما به همراه نگاه تو

با گریه از احوال یک بیمار باید خواند

* معذرت میخوام امام زمان، همینه دیگه چاره نداریم *

یا حرف از رفتار یک نامرد باید زد

یا از جراحت‌های در و دیوار باید خواند

* وای مادرم ... وای مادرم ... وای مادرم، این یکی

وای مادرم رو از زبان شما نگفتم ... از زبان اون

خانوم چهار ساله ای گفتم که دیگه کم کم بساط
مریض داریش داره جمع میشه ...

دو سه تا بیت نمیدونم چه میخوای بکنی*

وقتی سرت را روی بالش میگذاری

دلشوره دارم که مبدا برنداری

*نمیدونم مریض بدحال داشتی تا حالا، خدا برات

نیاره، خدا برا کسی نخواه، هم میگی خدا کنه یه خرده

بخوابه استراحت کنه، هم میترسی میگی خدا نکنه

بخوابه دیگه بلند نشه ... آخه همش داشت ناله خیزد

دیگه ... خواب که نداشت فاطمه، هر نفسی میکشید

این خون فوران میزد ... آخه میدونید رفقا ... فرق

نفس کشیدن مردا با زنها اینه ... مردها از بطن نفس

میکشند ، خانومها از سینه نفس میکشند ... هر بار یه

نفس عمیق میکشید زخم دهن باز میکرد

وقتی سرت را روی بالش میگذاری

دلشوره دارم که مبدا برنداری

مادر این کارا چیه بامن میکنی مادر؟

آنقدر تمرین میکنی با دستهایت



تا شانه را یک مرتبه بالا بیاری

نمیخوام مادر، نمیخوام

بگذار گیسویم به حال خویش باشد

اصلا بیا و فرض کن دختر نداری

*کی گفته با این دستت گیسوان منو شانه بزنی

مادر جانم؟! کی گفته اینجور منو خجالت بدی مادر

جانم؟! ... نمی‌دونم چی باید بگم، دهنمو یه مطلبی

مشغول کرده؛ یکی دو سه روز دیگه دیدن زینب یه

گوشه کز کرده ... جونِ مولا علی زینبه، محرمِ مولا علی

زینب، آینه مادرشه برای مولا علی زینب ... من اینجور

تصور میکنم ... به امام حسن فرمود برو بین

خواهرت چشمه، رفت و آمد ... گفت خلاصه مطلب

آینه بابا*

می رسد از خشت خشت خانه، بوی مادرم

کرده پیدا زینبم در شانه، موی فاطمه

*خب باباجان، حسنم ... این طبعیه ... توی شونه

موهای مادرتو پیدا کنه ... گریه نداره آخه قربونت

برم! آخه بابا ... این موهایی که پیدا کرده نیم

سوخته نیم سوخته، بین در و دیوار ... بریم کربلا، بدون

کربلا همیشه ... این زینبی که بایه موی نیم سوخته
اینجور صدای ناله ش بلند میشه، چه کرد عصر عاشورا
؟! این بچه هایش ابی عبدالله با دامنهای آتش
گرفته ... ای حسین ...

**روضه و مناجات جانسوز_ شهادت حضرت زهرا سلام الله
علیها_ سید مهدی میرداماد**

نام تو را نوشتم پشت جهان شکست
آهسته از غم تو، زمین و زمان شکست
پرسید آسمان چه نوشتی که اینچنین
گفتم که فاطمه، کمر آسمان شکست
هجده بهار دیدی و درسوگ تو، دلم
بعد از هزار و سیصد و چندین خزان شکست
ای دل بسوز و بشکن، تا باواریت شود
حتما دری که سوخته را می توان شکست
باهر دری که بعد نگاه تو باز شد
انگار در گلوی علی استخوان شکست
*حسین، ثمره وجود مادر، تو حدیث کساء وقتی ابی
عبدالله اومد محضر بی بی، اجازه بگیره، سوال کرد کیا



هستن؟ *إِنِّي أَشَمُّ رَائِحَةَ جَدِّي* بی بی وقتی فرستادش
با این خطاب: *يَا ثَمَرَةَ قُوَادِي* *حسینش اینجوری
صدا زد* و *يَا قُرَّةَ عَيْنِي* مادر همه بچه هاشو دوست
داره، اما هر کدوم یه جور دوست داره "همه رو یجور
دوست داره همه رو یه اندازه دوست داره؛ اما بعضی
دوست داشتتا فرق داره" من از مدینه می خوام
بیرمت کربلا.. چند جا تو مدینه بی بی یاد کربلا
کرد" (حسین شش هفت سال هنوز نه کربلایی هست
نه) اما بی بی یاد کربلا کرد، چند جا یاد کرد. کجاها
یاد کرد؟؟ اون وقتی که زینبش رو صدا کرد، کفن ها
رو داد به زینب؛ کفن اول مال من دخترم، میدی بابات
علی، (تصور کن یه دختر چهارساله) کفن دوم مال
بابات علی، میدی داداش حسنت یه روزی؛ کفن سوم
مال برادرت حسن؛ وقتی بقچه رو بست زینب مات و
متحیر (اینو من میگما: خوب خدا رو شکر حسینم
سالم ... حسینم هست، حتما من زودتر از حسین
میرم که کفن حسین به من نسپرده) اما یه مرتبه دید
یه پیراهن رو داد تو بقل زینب ... زینبم یه روزی میاد
کربلا .. الله اکبر .. حسینت ازت جدا میشه، به جای من

پیراهنُ بهش بده ... زیر گلوشُ بیوس زینب ... ”
 این یه جایاد کربلا کرد ... یه جا دیگه ش رو بگم
 معطلت نکنم ... یه جا دیگه هم یاد کربلا کرد وقتی
 شبِ آخر همه حرف هاشو به علی زد ... همه
 وصیتاشو گفت ... مادر ما همه حرفاشو زد ... همه
 وصیت هاشو به علی گفت ... یه نفسی کشید ... یه
 آهی کشید ... صدا زد * لَاتَنْسِي قَتِيلِ الْاَعْدَا * ...
 حسینمُ تشنه می کشن حواست به حسینم باشه
 علی ... از بابام شنیدم بین دو نهر آب ... هی صدا
 میزنه العطش ... حسین ...
 بریم کربلا ...

میان عاشق و معشوق رمز بسیار است
 چو یار ناز نماید شما نیاز کنید ...

مادر مدینه دو جایاد کربلا کرد و یاد حسین
 کرد ... حسینشم تلافی کرد ... دو جا سراغ دارم یادِ
 مادرش افتاد ... یاد مدینه افتاد بگم یا نه؟؟ یه جا اون
 لحظه ای بود ... (یا صاحب الزمان من معذرت
 میخوام) یه جا وقتی پیراهن عریش رو بالا زد ...
 وقتی تیر حرمله به قلبش خورد * ... قَرَمَاه حَرْمَلَهُ



سَهْمٌ مَسْمُومٌ مَحْدَدٌ ثَلَاثُ شُعَبٍ ... * هر کاری کرد
تیر از روبرو دربیار نشد ... کمرش خم کرد ... حالا
چرا حرف مدینه شد؟؟؟ وقتی سینه ش سوراخ شد
... مقتل میگه : فَجَرَدَ كَلْمِيْزَابٍ عین ناودون از
سینه ش خون میریزه دیدن دو دستی زیر خون
هارو گرفت ... هی میمالید به محاسنش ... (چی می
گفت؟؟) می گفت مَنْ مَدِينَه كَشْتَن ... اون روزی که
مادرم تو کوچه ها زدن وای خدایا همین یه
دونه آدم میکشه ... رحمت خدا به این ناله ها یه
جا دیگه هم یاد مادرش کرد ... بگذریم ... بزار
ادامه ش رو بگم هی محاسنش رو به خون خودش
خضاب کرد ... اما دیگه نتونست رو اسب بمونه ...
همچین که اومد از رو اسب بیفته دیدن زیر لب میگه
* بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ عَلٰی مِلَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ * ...
هوا زجور مخالف چو قیر گون گردید
عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید
حسین

ای خدا به این مادر پسر ... به زائر پهلو شکسته کربلا
فرج امام زمان را برسان

روضه و توسل جانسوز _ شهادت حضرت زهرا(س) _ حاج حیدر خمسه

خمیده تر شده ای، بس که درد بسیار است
مرو، بمان که امامت غریب و بی یار است
* بخدا جون میدیم الان، گفت فاطمه جان *

دوباره دور و بر خانه، دیدمش امروز
“بس نیست زدی”

هنوز قنفذ کافر، به فکر آزار است
چی؟! به این اسمها حساسید؟ امام حسن هم حساس
بود، مغیره رو می دید راهشو عوض میکرد، آقا چی شد
؟! امیگفت این مادر مارو زده ... این به مادر ما
جسارت کرده”

دوباره دور و بر خانه، دیدمش امروز
هنوز قنفذ کافر، به فکر آزار است



بچه سیدا، حلال کنید، نشه من فردای قیامت جواب
شمارو ندم، یقه منو نگیرید ... فاطمه هست دارم
میخونم ... بیراه نمیگم ... گفت فاطمه، یادته ...

میان کوچه تو را پیش من کتک میزد
یکی نگفت نزن! فاطمه عزادار است
یازهرا ...

* بچه هایی که هنوز چشماشون نباریده، طوری
نیست، همین که به خودت میزنی، گریه کن، برات
مینویسند گریه کردی ... همین که داری به خودت
میگی تورو خدا، آبروم داره میره، من حاضرم اشکامو با
تو عوض کنم، مال تو بیشتر می ارزه، تو داری زور
میزنی اشک بیاد ... این یدونه رو میگم برا اونائی که
هنوز دلشون نرم روضه نشده *

فاطمه جان ...

سه چار مرتبه امروز بر زمین خوردی
“نه یکبار، نه دوبار”

عزیزِ جانِ علی، چشم تو مگر تار است!؟



اینو میخونم برای حاجت دارا ... به خدا کمتر از سگم
در خونه ی اهل بیت، من اگه آبرو دارم با شما آبرو
دارم، رفقا کاش میشد بشینیم بنویسیم امضا کنیم ...
قیامت همدیگرو تنها نذاریم ... من صدای گرفتمو
میذارم وسط، تو هم این اومدناات رو بذار، بالاخره یه
چیزی میشه ... بالاخره یه خیری به ماها میرسه، اینو
بگم و روضه بخونم ... *صدا زد فاطمه جان* ...

ز حال رفته حسن، در حیاط افتاده
هنوز لکه ی خونت به روی دیوار است
“تند تند بگم دیگه”

دلیل لاغری ات را چه زود فهمیدم
بدون شک همه اش ، کار نیش مسمار است
یا زهرا ...

به کم روضه بگم مثل دیروز، بچه ها اومدن دم
خونه، تا وارد شدند دیدند فضا پریشونه، چیه فضا؟!
گفت هیچی . بیایید وقت غذا خوردنتونه ... فضا!
معلومه چیزی شده! مادرم کجاست؟! یهو افتاد، دست
کشید روی سرشون برید باباتونو خبر کنید ... بچه ها



بدو بدو او مدن مسجد، تا امیر المؤمنین شنید، یه جوری
از مسجد او مد بیرون ... (بگم یا نه؟!) از مسجد تا
خونه راهی نیست، سه بار عبا گرفت زیر پاهش، با
صورت میخورد زمین، بلند میشد (یا الله) هی میگفت
فاطمه "میخوام گریز بزنم ... اینجا بابا عبا زیر پاهش
گرفت، راه صاف، کربلا کجا؟! تل زینیه" سر ازیری
بود "از بالای بلندی" میدونی چی گفت؟*

مادرم آمده گودال، نچرخانیدش ...

* او دم، چادرشو بست، هی میگرفت زیر پاهش، با
صورت میخورد زمین ... پامیشد، هی میگفت
حسین ...

* نزن ظالم، حسین مادر نداره*

حسین ... قبل از این که خانوم از دنیا بره، دید اینا
ساکت بشو نیستند، تا زینب ناله داره، گفت باید اینو
آروم کنم تا بقیه آروم بشن، لذا زینب رو صدا زد:*

دخترم ارثیه ی غربت مادر مال تو

پرکشیدن مال من، این دو سه تا پر مال تو

* دخترم*

خطبه خوندن توی مسجد مدینه، مال من
خطبه خوندن توی کوفه مثل حیدر، مال تو
*تیر خلاصمو بزnm، هر جا میخوای بری برو، هر جا
بردی جلسه رو ببر*

دخترم

خنده ی همسایه ها تو راه کوچه، مال من
بگم؟ آماده ای؟

صدای هلله ها ، خنده ی لشکر، مال تو
میخوای بازش کنم؟!

خیز و از جا، آبرویم را بخر
چی شده؟!

عمه را از بین نامحرم ببر
*گفت پاشو، عمت داره میاد، مگه نمیبینی، کوفیان دارند
کل میکشن، دارن هلله میکنن ... حسین ... گفت
دخترم ...*

بوسه ی بی رمق این دم آخر، مال من
بوسه های دم گودال و برادر، مال تو



زخم بستر مال من

* زخم بستر مال آدم شصت هفتاد ساله س ... یه
مریضی که بستر بیفته، کسی رو نداره بهش برسه بعد
چند روز بدنش زخم میشه، نه یه زن هجده ساله *

زخم بستر مال من، اشکهای حیدر مال من

هزار و سیصد و پنجاه زخم برادر مال تو

قصه ی میخ در و

* آروم میگم، نمیخوام خانوما بشنوند، فقط شماها
بشنوید *

قصه ی میخ در و کشتن محسن مال من

* یا الله *

غصه ی سه شعبه و حنجر اصغر مال تو

قتل و غارت مال تو، رخت اسارت مال تو

دیدن بزم شراب و می و ساغر مال تو

حسین ...

روضه سنگین _ شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها _ حجت الاسلام علوی تهرانی

راوی رفت خدمت امام صادق علیه السلام ... که آقا
راست هست به شیعیان شما (یعنی پیروان شما، شیعه
به معنای عام) اگه دارای لغزش هم باشند، توی قیامت
شما شفاعت میکنید میرن داخل بهشت؟!

حضرت فرمود بله راسته”

گفت یعنی همه میرن توی بهشت؟!

حضرت یه قاعده فرمود، فرمود شما، خودتونو به ما
برسونید ما شمارو شفاعت میکنیم...

گفت یعنی چی آقا؟!

فرمود یعنی شما آدم محشور بشید ما شمارو در قیامت
شفاعت میکنیم...



یعنی برادران! ممکنه بعضی از ماها اگه از دار دنیا
بریم، "وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ" بشه، انسان محشور
نشه، حیوان محشور بشه...

آدم متکبر مثل مورچه محشور میشه... اینو پیغمبر
نمیتونه شفاعت بکنه، بعد امام صادق گفت شما آدم
محشور بشید، یذره لنگی داشته باشید، ما اون لنگی
رو میگیریم و میفرستیم توی بهشت، خیالتون راحت
بشه...

ولی حضرت فرمود، واللّٰه: *أَتَخَوِّفُ عَلَيْكُمْ فِى
الْبَرَزِخِ! * من از برزختون میترسم، نگران برزختون
هستم، برای برزختون کاری بکنید...

یعنی امام صادق علیه السلام میگه من ششمین خلیفه
بر حق پیغمبر در عالم برزخ شفاعت نمیکنم، یه فکری
برای برزختون بکنید، من نگران برزختونم...

برزخ کجاست؟! برزخ از زمانی که من و تو و هرکس
که خداوند اراده کرده باشد، از دار دنیا برویم، روح ما
وارد عالم برزخ میشه تا هر وقت که نفخ صور دمیده
میشود، اونجارو بهش میگن برزخ...

حضرت صادق فرمود اونجا خطرہ، من نگران
برزختون هستم ...

برزخ غربت داره، برزخ وحشت داره، برزخ تنهایی
داره، برزخ تاریکی داره، برزخ تنگی جا داره، برزخ
فشار داره

یکی از اتفاقاتی که بر سر انسان در عالم برزخ
میارن، فشاره؛ اون فشاری که برای شب اول قبر میگن
در عالم برزخ اتفاق میفته، میدونید چقدر فشار
میدهند؟!

حضرت امام صادق علیه السلام
میفرماید *فَتَضُمَّهُ* اینقدر این آدم رو فشار میدن، دو
استخوان پهلوش بهم میچسبه، این اتفاق در عالم
برزخ میفته ... این یکی از وحشتهای برزخه، این یکی
از سختیهای برزخه ...

و امام صادق علیه السلام میفرماید به این که، منه امام
صادق در برزخ هیچ کاری براتون نمیتونم بکنم، یه
فکری برا خودتون بکنید ...



ماچه فکری داریم بکنیم؟! ما چیکار میتونیم بکنیم؟!
چه کاری از دستمون برمیاد؟!

اما پیغمبر ما به سلمان فرمود یا سلمان*... حُبُّ ابْنَتِي
فَاطِمَةَ* دوستی دخترم فاطمه،* يَنْفَعُ فِي مَائَةٍ
مَوَاطِنٍ* صد جا به دردتون میخوره،* أَحْوَالُهُنَّ
عَظِيمَةٌ* جاهاش سخته ها، بعد یکی از جاهایی که
پیغمبر به سلمان میفرماید "البرزخ" ... عالم
برزخ، فاطمه زهرا دارای مقام شفاعت خاص است ...

نامردا ... این خانوم رو بین در و دیوار قرار
دادید.. کدوم یکی از رهبران سقیفه در برزخ میتونه
شفاعت کنه؟!؟! امام صادق میگه ما شفاعت نمی
کنیم ... (اهل سقیفه!) شما امیدتون ناامیده ... ندارید
کسی رو ...

شب شهادت حضرت زهراست "مصیبت فاطمه زهرا
با مصیبت امام حسین زمین تا آسمون فرق می کنه"

جانسوز تره، جانکاه تره، میدونی چرا؟! چون امام
حسین مرد بود "فاطمه زهرا زن بود، آخه ظلمی که به
زن میشه" امام حسین توی میدان جنگ بود، منتظر هر
حادثه ای بود "اما فاطمه زهرا رو بی هوا زدند، بی هوا

بین در و دیوار فرارش دادند نامردا "نامردا! ناموس خودتون هم بود، همین کارو میکردید!؟ چقدر بغض از علی داشتید!؟

شهادت حضرت زهراست ...

امام زمان سربرهنه هست، من دو سبک روضه دارم، در شهادت دوم روضه من عاطفی هست، ولی در روضه شهادت اول من یه سؤال از شما میپرسم!

توی تاریخ حضرت زهرا که بگردید، این عبارت وجود دارد

* مَا زَالَتْ بَعْدَ أَبِيهَا مُعَصَّبَةً الرَّأْسِ * بعد از باباش، فاطمه زهرا سرش رو دائما بسته بود

اگه سیلی بوده که صورته "یا الله یا الله" اگه میخ دره که پهلوته "چرا سرشو بسته حضرت!؟

امام صادق میفرماید (من فقط همین روایت امام صادق رو توضیح میدم

* وَكَانَ سَبَبُ وَقَاتِهَا إِنَّ قُنُودًا غُلَامِ الرَّجُلِ خَلِيفَهُ
دوم لَكَزَهَا بِنَعْلِ السَّيْفِ *



نعل سیف، شمشیر توی قلافه ... نه قلاف خالی "شمشیر توی قلاف، قلاف رو سنگینتر می‌کنه" فقط یه جاشو میگم "با دست چپش، کمر علی رو گرفته بود" نمیداشت بیرنش، اون نفر دوم گفت زهرا رو خلاصش کن "یا الله" *لَكَزَهَا بِنَعْلِ السَّيْفِ* باقلاف شمشیر زد به سر فاطمه زهرا "یا الله" دستش جدا شد افتاد روی زمین، از روی زهرا رد شدند "یا زهرا..."

روضه و مقتل سنگین_شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها

_استاد سید حسین مومنی

لحظات آخر عمر حضرت زهرا(س)ست در این لحظات آخر وصیت کرده حضرت . من چون داعی دارم از رو بخونم این وصیتارو، ببینید این لحظات آخر چقدر حضرت زهرا س چقدر نسبت به برخی امور نگران بودند*وضعیت جسمی حضرت زهرا(س)رو بگم براتون بر اساس آنچه خود حضرت زهرا(س)فرمودند پس از دفن پیغمبر و پس از تحمل آسیب ها و ناراحتی ها، بابی تابی روزی حضرت

زهرا(س) از منزل خارج شد، درحالیکه از گریه و درد* کتابی که دست منه کتاب فرهنگ سخنان حضرت زهرا(س) است”

من معمولا از رو میخونم و مستند هم میخونم که بساط زبان حال هم جمع بشه؛ ما اینقدر روضه راست داریم که نمیتونیم باش کنار بیایم، وای به حال اینکه خدای نکرده آدم بخواد دروغ بخونه؛ راستو نمیتونیم بشنویم و از طرفی فراموش هم میشه؛ باورشون نمیشه، ما هم باورمون نمیشه که این اتفاقات واقعا برا حضرت زهرا سلام الله علیها افتاده؟! حالا بشنوید...

* درحالیکه از گریه و درد حال راه رفتن نداشت، خود را به قبر پدر رساند و آنگاه که جایگاه اذان و محراب را مشاهده فرمود فریاد برآورد و بی هوش بر روی زمین افتاد، زنان مدینه، وضع را چنان دیدند به سوی حضرت دویدند، آب روی صورت ایشان پاشیدند تا به هوش آمد. درحالیکه به قبر پدر خیره شده بود این جملات را فرمود:



بابا“ اِرْفَعْتَ قُوَّتِي وَ خَانِنِي جِلْدِي وَ شَمَتَ بِي عَدُوِّي وَ
الْكَمَدُ قَاتِلِي ”توانایی و قوتم از بین رفته،خویشترنداریم
را از دست داده ام،بابا دشمن هی شمامتم
میکنه ...*صحبت از یه زن معمولی نیستا،دختر
پیغمبر...*بابا غم و حزن و اندوه درونی داره منو
میکشه ”يَا اَبْتَاهُ بَقِيْتُ وَاللَّهَّ وَحِيْدَةً وَ خَيْرَانَةً فَرِيْدَةً
فَقَدْ اِنْخَمَدَ صَوْتِي وَ اِنْقَطَعَ ظَهْرِي وَ تَنْغَصَّ عَيْشِي وَ
تَكَدَّرَ دَهْرِي“ پدر جان تنها موندم،حیران و سرگردان
شدم بابا،صدام گرفته،بابا پشتمو شکستن،بابا زندگیمو
به هم ریختن ... بابا روزگارمو تیره و تار کردن ...

”فَمَا اَجِدُ يَا اَبْتَاهُ بَعْدَكَ اُنَيْسًا لِوَحْشَتِي وَ لَا رَادًّا
لِدَمْعَتِي وَ لَا مُعِينًا لِضَعْفِي“ پدر جان پس از تو برای
وحشتم انیسی نمی یابم*مادر جان چرا حرفاتو به علی
نمیگی؟! آخه علی خودش پر از غصه هست،بسه
دردای علی...*پدر جان بعد از تو پیوسته دارم گریه
میکنم؛بابا کسی نیست کمکم بکنه ...

*این وضعیت حضرت زهراست ... اما تو وصیت
ها،وصیت مکتوب داره ... علت اینکه حضرت زهرا
میفرمایند راضی نیستم مردم بر من نماز بخوانند

... *وصیت مکتوب اینه: "لَا تُصَلِّي عَلَيَّ أُمَّةٌ نَقَضَتْ
عَهْدَ اللَّهِ وَ عَهْدَ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
عَلِيٍّ أُمَّتِي كَمَا نَقَضَ عَهْدَ خَدَا وَ رَسُولِش رُو
دِرْمُورِدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ رَاضِي نِيَسْتَم تُو تَشِيَعِم شَرِكْت
كَنْد، بَر مَن نَمَاز بَخُونَد

“وَ ظَلَمُوا لِي حَقِّي وَ أَخَذُوا إِرْثِي وَ حَرَّقُوا صَحِيفَتِي”

كسايي كه حق منو گرفتند، نامه ي منو پاره
كردند؛ “الَّتِي كَتَبَهَا أَبِي بِمُلْكِ فِدْكَ” نامه ي فِدْكَ رُو
از من گرفتند؛ راضي نيسستم “... وَ كَذَّبُوا
شُهُودِي” شاهداي منو تكذيب كردن *شاهدات كيا
بودن بي بي جان؟ “! وَ هُم وَاللَّهِ جَبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَمِ إِيْمَنٍ” اينها شاهداي من
بودن ... *ملعون از حضرت زهرا شاهد
ميخواد... شاهدت كيه؟ *

جبرييل... *مسخره كرد... *ميكائيل، ام ايمن ...
زن... قبول نيست... حسنين... تا علي بلند
شد، گفت: علي تو بشين! مثل تو مثل كسي كه ميخواد
آتش به تنور خونه ي خودش بيره... *بعديه
جسارتي كرده كه زبان قادر به گفتن نيست *



“وُطِنْتُ عَلَيْهِمْ فِي بَيْوتِهِمْ” در خانه هایشان
خزیدند...

*خدا کنه این مال قبل هجوم به خانه باشه...

چون بعد هجوم به خانه، زهرا بدجور آسیب دید و اگر
این باشه یعنی زهرا با تحمل درد زیاد هر شب
میرفتن در خانه ی مهاجر و انصار رو میزده*

“و امیرالمومنین يَحْمِلُنِي” امیرالمومنین من رو سوار
مرکب میکرد، در حالیکه “و معی الحسن و
الحسین” حسن و حسین همراه من بودند “لیلاً و
نهاراً الی منازلهم” شبانه روز میرفتم در خونه
هاشون ...*وای از اون زمان که سینه شکسته باشه، چه
دردی کشیده مادر ما ... بمیرم برات مادر ... خدا کنه
سقط محسن بعد این ماجرا باشه، و الا بانویی که بچه
سقط کرده باشه* ...

“و معی الحسن والحسین الی منازلهم و اُدَّكَّرُ بِاللَّهِ و
برسوله” اونا رو متذکر میشدم به خدا و رسولش

“أَنْ لَا تَظْلِمُونَا و لَا تَغْصِبُونَا” به ما ظلم کنید و حق ما
رو غصب نکنید “حَقَّ لِي جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا” حقی که خدای
متعال برای ما گذاشته است “و يُجِيبُونِي لَيْلًا و

يَقْعُدُونَ عَنْ نَصْرَتِنَا نَهَارًا "شب که میشد قول اجابت میدادند اما صبح دست از اجابت میکشیدند
 "فَجَمَعُوا الْحَطَبَ الْجَزَلَ عَلَى بَابِنَا "اینجا کسایین که
 حطب جزل آوردن پشت درب خانه ی ما ...

* شنیدید دیگه حطب جزل یا به معنی کنده ی درخته
 یا به معنی هیزم های خشک زیاده یا اسم یه هیزمیه
 که دو ویژگی داره: حرارت زیاد، دود کم. این همه
 حرارت و کنده ی درخت و هیزم رو برای چی
 آوردن؟! برای سوزوندن یه در؟! خود حضرت زهرا
 میفرمایند: نخیر* ...

"وَأَتُوا بِالنَّارِ حَطَبِ جَزَلٍ آوردن "لِيُحْرِقُوهُ
 وَيُحْرِقُونَا" که من و بچه هامو بسوزونن* ... میخواستن
 آدم سوزی راه بندازن... هذمه امه تصلى على؟! این
 امت بر من نماز بخونه؟! حالا بریم سراغ وصیت های
 دیگه؟! "يا ابا الحسن لم ينبق لي إلا رمق من الحياة و
 حان زمان الرحيل والوداع فاستمع كلامي فأنك لا
 تسمع بعد ذلك صوت فاطمة أبداً" نفسا آخرمو دارم
 میزنم، بشین صحبتامو گوش بده، دیگه صدای فاطمه
 رو نخواهی شنید" ... اوصیک یا ابا الحسن ان لا



تَنْسَانِي وَ تَزُورَنِي بَعْدَ مَمَاتِي ”علی جان من که مردم
من رو از یاد نبریا!! به زیارت قبر من بیاییا!!
*علی جان میدونم بی کس و یار میشی، نری تو
نخلستونا داد بزنی، به زیارت قبر من بیا*

“إِذَا أَنَا مِتُّ ”علی جان! وقتی من مُردم، ”قَتَوَلَّ أَنْتَ
عُسْلِي ”خودت مُتکفل غسل من بشو ” وَ
جَهَّزْنِي ”خودت منو کفن کن، ”وَ صَلِّ عَلَيَّ ”خودت بر
من نماز بخوان ”وَ أَنْزِلْنِي قَبْرِي ”خودت با دست
خودت منو تو قبر بذار، ”وَ أَلْحِدْنِي ”علی جان خودت
لحد روم بچین، ”وَ سَوِّ الثُّرَابَ عَلَيَّ ”خودت خاک روم
بریز علی جان، علی جان منو که دفن کردی ”وَ اجْلِسْ
عِنْدَ رَأْسِي قِبَالَهُ وَ جَهِي ”بشین بالا سرم مقابل
صورت من ”فَأَكْثِرْ مِنْ تِلَاوَةِ وَالدُّعَاءِ ”بشین برام قرآن
بخوان، دعا بخون، ”فَإِنَّهَا سَاعَةٌ يَحْتَاجُ الْمَيِّتُ فِيهَا إِلَى
أَنْسِ الْأَحْيَاءِ ”علی جان تنهام نذاریا ...

“وَ أَنَا أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ تَعَالَى ”علی جان تو را به خدا
سپردم ” وَ أَوْصِيكَ فِي وُلْدِي خَيْرًا ”هوا بچه هامو
داشته باش ...

“جَزَاكَ اللهُ عَنِّي خَيْرَ الْجَزَاءِ يَا بْنَ عَمِّ رَسُولِ اللهِ
 أَوْصِيكَ أَوْلَىٰ أَنْ تَتَزَوَّجَ بَعْدِي بِإِنْتِهَ أَخْتِي أَمَامَةً فَإِنَّهَا
 تَكُونُ لَوْلَدِي مِثْلِي” بعد از من با خواهرزادم امامه
 ازدواج کن که با بچه هام مثل منه ... فَإِنَّ الرَّجَالَ
 لِأَبَدٍ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ ”علی جان! اگر شبی رو اختصاص
 به همسرت دادی یا به شبم پیش بچه هام بمون ... بچه
 های من جز تو کسی رو ندارن، امام حسن ۸-
 ۹سالشه“ ... أَنِّي أَوْصِيكَ أَنْ لَا يَلِيَّ غُسْلِي وَ كَفْنِي
 سِوَاكَ“

علی جان! وصیت میکنم کسی غیر از تو من رو غسل و
 کفن نکنه“ وَإِذَا أَنَا مِتُّ فَادْفِنِي لَيْلًا وَلَا تُؤَدِّنْ بِي أَحَدًا
 “علی جان احدی را خبر نکن“ وَلَا تُؤَدِّنْ بِي أَبَا بَكْرٍ وَ
 عُمَرَ وَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ (ص) أَنْ لَا يُصَلِّيَ عَلَيَّ
 أَبُو بَكْرٍ وَ لَا عُمَرُ” به جان بابام پیغمبر اون دوتا به من
 نماز نخوانند ...

* حالا کیا زیر تابوت بیان؟ *

“إِذَا تَوَفَّيْتُ لَا تُعْلِمُ إِلَّا أُمَّ سَلَمَةَ وَ أُمَّ أَيْمَنَ وَ فَضَّةَ وَ مِنْ
 الرَّجَالِ أَبْنَىٰ” حسن و حسین* اینا دستشون به تابوت
 نمیرسه* وَ الْعَبَّاسَ وَ سَلْمَانَ وَ عَمَّارًا وَ الْمُقَدَّادَ وَ أَبَا ذَرَّ وَ



حُدَيْفَةَ“ با خود علی هفت نفر“ و لَا تُدْفِنِي إِلَّا لَيْلًا وَلَا
تُعَلِّمَ قَبْرِي أَحَدًا” شب دفنم کن و احدی از محل دفنم
باخبر نشه”

حالا وصیت به أسماء بنت عمیس

“یا أسماء إذا ماتت غَسَّلتنی انت و علی بن ابیطالب و
لا تَدْخُلین علیَّ أَحَدًا“ تو و علی من رو غسل بدید و
احدی داخل نشه واین پیرهنی که دختر طلحه برام
سوغات آورده از تنم خارج نکنید”

*اصلاً تصور نکنید که فقط صورت زهرا کبود شده، با
اون هجوم دیگه از فاطمه بدنی نمونده، یه شبهی از
زهرا مونده*

“أَوْصِيكَ أَنْ لَا يَشْهَدَ أَحَدٌ جِنَازَتِي مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ
ظَلَمُونِي وَ أَخَذُوا حَقِّي فَأَنْتَهُمْ عَدُوِّي وَ عَدُوُّ رَسولِ اللَّهِ“

اونایی که بهم ظلم کردن تو تشییع جنازم نیان ...

“ وَ لَا تَتْرُكْ أَنْ يَصَلِّيَ عَلَيَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ” وَ لَا مِنْ أَتْبَاعِهِمْ
“ وَ اذْفِنِي فِي أَلِيلٍ إِذَا هَدَّاتِ الْعُيُونُ وَ نَامَتِ الْأَبْصَارُ”

من شبانه دفن کن، زمانی که همه ی چشم ها در
خوابه

وصیت دیگر:

“بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ، أَوْصَتْ وَهِيَ تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ، يَا عَلِيُّ أَنَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ (ص) زَوْجَتِي اللَّهُ مِنْكَ لِأَكُونَ لَكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ”

یا علی! من فاطمه ام دختر محمد که خدا من را به ازدواج تو در آورد تا در دنیا و آخرت با تو باشم

“أَنْتَ أَوْلَى بِي مِنْ غَيْرِي” علی جان! تو سزاوارتر از من به دیگرانی

“حَنَنْتُنِي وَغَسَّلتُنِي وَكَفَّنْتَنِي بِاللَّيْلِ وَصَلَّ عَلَيَّ” علی جان! شبانه حنوطم کن، شبانه غسلم کن، شبانه کفنم کن
وَادْفَنْتَنِي بِاللَّيْلِ وَلَا تُعَلِّمُ أَحَدًا” شبانه دفنم کن، احدی را خبر نکن

* پیغمبر فرمود: من و علی ابوا هذه الأمه، پس خدیجه و فاطمه سلام الله علیهما میشن مادرای ما، بچه شیعه ها ببینید مادر تون چی براتون فرستاده *



“وَاسْتَوْدِعَكَ اللهُ وَاقْرَأْ عَلَيَّ وَوَلَدِي السَّلَامَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ” سلام منو به بچه هام تا روز قیامت برسون”
*ببین چه مادری داریم،دیگه مردم مدینه امشب راحت میشن،دیگه کسی نیست از گریه ش به تنگ بیاد،دیگه صدای زهرا از امشب تموم میشه،اما چه کردند ظرف این مدت”

اومدن در خونه امیرالمومنین فرمود:هر کاری خواستید کردید،برید بذارید من به وصیت پیغمبر عمل کنم،رفتن،مرتبه ی دوم بالحن شدید آمدن،این بار مادر ما رفت پشت،گفت:تا زهرا تو خونه ست،نمذاره دست شما به علی برسه ... رفتن تو مسجد گفتن فاطمه حائل شد،با وقاحت و بی شرمی دومی ملعون گفت:برید،هر جوری شده علی رو بیارید،ما بازن ها کاری نداریم؛داره از در میاد بیرون؛برگشت مغیره سوال کرد از اونکه رفته جای پیغمبر نشست؛اگر رفتیم فاطمه بین ما و علی حائل شد چی کار کنیم؟! گفت:برید هر جور شده علی رو بیارید ... اگر فاطمه حائل شد با هر چی دستتونه فاطمه رو بزیند”

روضه و توسل جانسوز_شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها_حجت الاسلام علوی تهرانی

یه رسمی رو برخی دارند و اون رسم خوبی هم هست
از بزرگان منبر ... میگن شب جمعه رو باید توسل به
حضرت سیدالشهدا کرد ... به جهت این که ، این شب
جمعه در هر مقطع زمانی که باشه ، به هر مناسبتی که
بخوره ، صاحب اون مناسبت خودش در کربلاست ...

ما جمع یک سلامی به سیدالشهدا میدیم به نیابت از
طرف حضرت صدیقه طاهره ، و بعد مرثیه مون رو
مرثیه حضرت زهرا قرار میدیم ...

و اگر ما سلام رسان حضرت زهرا باشیم ، امام حسین
ویژه به ما نگاه میکنه ...

السلام علیک یا ابا عبدالله ...

ما سلام مادرتون رو به شما میرسانیم ...

*أَلْسَلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَاعَبْدِاللَّهِ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ
بِفِنَائِكَ عَلَیكَ مِنِّی سَلَامُ اللّهِ [أَبْدًا] مَا بَقِیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ
وَ النَّهَارُ وَ لَاجَعَلَهُ اللّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی لِزِیَارَتِكُمْ أَلْسَلَامُ



عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ
الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ*
يا وجيها عندالله ، اشفع لنا عندالله ...
این مرثیه را امام حسن مجتبی میخواند...

فرمود در دوران سقیفه ، دست من در دست مادرم
بود... با مادرم رفتیم به مسجد ... خلیفه رو ملاقات
کردیم " من هنوز چیزی نگفتم ، دارم میگم خلیفه رو
ملاقات کردیم " امام فرمود مادرم اونجا احتجاج
کرد... "ابوبکر" متقاعد شد ... یه نامه ای نوشت به
کارگزارانش که فدک رو برگردونید به فاطمه ... حق
فاطمه هست ... این استدلال بر من تمامه ...
برگرداند... شادمان دست پسرش رو گرفت ...
آمدند ... رسیدند توی کوچه بنی هاشم ... (من
نمیدونم اون نفر رو چه جوری خبر کردند) ... اون
نفر ، جلوی فاطمه زهرا رو گرفت ... گفت چی
دستته؟! فرمود حقم ... حق علی ، حق اولادم ... گفت
بده... فرمود حقمه ، نمیدم مگر به زور
بگیری ... فاطمه زهرا فرمود مگر به زور بگیری که
برگرده ، اما برنگشت... امام مجتبی میگه تا مادرم

گفت مگر به زور بگیری ... اون نفر یه قدم آمد جلو
 ... مادر من یه قدم رفت عقب ... اون قدم دوم رو
 اومد ... مادر من یه قدم دیگه رفت عقب ... اون قدم
 سوم اومد جلو ... مادر من خورد به دیوار ... دیگه
 راهی نداشت ... جسارت کرد ... اما میدونید چه
 جسارتی کرد؟ ... !اول نامه رو گرفت، آب دهان
 انداخت روی نامه ... نامه رو پاره کرد ... و بعد با دو
 دستش به دوطرف صورت فاطمه زهرا زد ... امام
 مجتبی میگه مادرم نقش زمین شد ... اگر من
 همراهش نبودم راه خونه رو گم کرده بود ... یازهرا

روضه و توسل جانسوز _ شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها _ استاد حاج منصور ارضی

دستم از شانه شکسته به تنم می افتد
 نفس از سینه به هر خم شدنم می افتد
 نمی دونم چی جوری زده بودن
 گاه یک دست ورم که ز بس سنگین است
 وسط ذکر قنوت از بدنم می افتد.....



مادر مادر

درد هر بار که در پهلوی من می پیچد

نالای ناد علی در ذهنم می افتد

انقدر علی رو دوست داشت

هر زمان یاد غریبی علی می افتم

ناگهان لرزه به این جان و تنم می افتد

چادر از صورت من تا به کناری برود

ذهنم ای وای به یاد حسنم می افتد

اخه تو کوچه بود

دانی ای دخترگم این گل بستر از چیست؟

لاله هایی است که از پیروهنم می افتد

هر زمانی که سخن از کفن آید به میان

دیده ام بر پسر بی کفنم می افتد....

حسین

پسرکم بنی از روز اول که شنید و دید کفن

ها مخصوص هر کسی هست ... اولین کفن رو که برا

مادرش خرج کردن ، پیغمبر فرمود این کفن هم مال

منه این کفن هم مال تو و علی و اینم کفن



حسن از اون روز به یادش بود یه پیراهنی
بیافهالله اکبر.....
گریه کرد گفت عزیزم گریه نکن ، دخترم ، بعد از
من خانه دار این خانه ای اول مواظب بابات باش
.... بچه ها رو به تو می سپارم به بابات علی ام
سپردم بعضی ها این طوری فرمودن ، فرمود
دخترم ، حسینم شب ها از خواب بیدار میشه
تشنه ش میشه آب براش ببر.....
راوی میگه سراسیمه خودش رو به قتلگاه رساند
شاید اومده بود بینه برادر آب خورده یانه دید
داره سر و می بره.....حسین

روضه و توسل جانسوز_ ویژه شب جمعه_ استاد حجت الاسلام
میرزا محمدی

السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَقِيَّةَ
النُّبُوَّةِ يَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَا
*نَفْسِي عَلَي زَقْرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ
الزَّقْرَاتِ*



هر شب میومد کنار قبرِ فاطمه ش ... دونه دونه بچه
ها رو می خواباند این زبان حال امیرالمومنین کنار قبرِ
فاطمه شه ...

می گفت فاطمه جان ، *لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ
*... اگرچه بعدِ بی بی حسنین و زینبین بودن اما هیچ
کدومشون جای زهرا رو برا علی پر نمی کنن
میدونی چرا؟ چون فاطمه کاشِفُ الْكُرْبِ علی
بود.....

فرمود *لَقَدْ كُنْتُ أَنْظُرُ عَلَيْهَا* هر وقت به زهرا نگاه
می کردم * فَتَنَكَّشِفُ عَنِّي الْهُمُومَ وَالْأَحْزَانَ * همه غم
های علی زایل میشد * لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ
أَبِكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي * هر شب آرزو میکرد
سپیده صبح سر نزن ... بیشتر با بی بی دو عالم درد
دل کنه ...

این حرف ابن عباس ... علی میگفت * : أُمَّا حُزْنِي
فَسَرَمَدٌ ، وَ أُمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ * بعضی شب ها هم ابن
عباس با علی می آمد ... یه شب ابن عباس می گه
آمد کنار قبرِ فاطمه ش ، صورت به خاکِ قبرِ بی بی



گذاشت خوابش برد ” بلافاصله بلند شد فرمود ابن
عباس باید برگردم ” ...
گفتم آقا جان هر شب می گفتی سپیده سر نزنه ،
طولانی تزیین شب ، شبِ علی باشه ؟

امشب به این زودی میخوای برگردی ...؟؟

فرمود قدری خوابم برد ، فاطمه م روزیارت کردم
فرمود علی جان اینجا رو خاکِ قبرِ من خوابت برد
بلافاصله برگرد ، حسینِ من از خواب بیدار شده.....

رحمت خدا به این ناله ها ... یه جمله بگم ...

بی بی جان ... یه بی خوابی یتیمتُ نتونستی تحمل
کنی یا ابالحسن یه لحظه بی خوابی حُسینِ تُ نتونستی
بینی ... لایوم کیومک یا اباعبدالله چهل شبانه
روز این بچه ها تو بیابونا چی کشیدن نه خواب
داشتن ... نه خوراک .. حسین.....



روضه و توسل بسیار جانسوز_روزهای پایانی فاطمیه_حاج حیدر خمسه

رو بگردانی زما دنیا جهنم میشود
روزی ما روزِ شب اندوه ماتم میشود
پلک هایت باز کن، درهای رحمت را نبند
*آقا... آگه رو پا موندم، دلم گرمِ تو... با مایی...
اگه می بینی تو عزا مادرت دق نکردم"... آقا دلم
خوش زیر سایه ت دارم نفس می کشم... راستی...
ازم راضی بودی؟؟؟... دیدی برا مادرت چی کار
کردم... دیدی چقد روضه رفتم... هی اینور اونور
کردم به چشمت پیام... ما عوض اونایی ام که حرمت
نگه نداشتن اومدیم... هی از این روضه به اون روضه
رفتیم... چی میخواید مگه؟؟... ان شالله داغِ مادر
نبینید... آقا... شنیدم مدینه برا مادرت ختم نگرفتن
... اگه قابل می دونی، یه سر به روضه ما بزن... آخ
صاحبِ ختم تویی... آخه رسم ما اینه اول میزاریم
خانواده ختم ها رو بگیره، بعد هیئتی ها جمع می شن
... میگن اگه اجازه بدید یه شب هیئتی ها میخوایم
یه ختم برا عزیزتون بگیرن... بعد خانواده اون

متوفی میان احترام ... دم در ... صاحب عزادم در
 وایمیسته ... هر کی میاد میگه منت سرم گذاشتید"
 ... ما که از تو این چیزا رو نمی خوایم ... یه دوقیقه
 دم در ... جلو مردم آبرو داریم ... اگر نیای حرف
 برامون در میان ... راستی آقا ... حسن
 چطور؟؟؟؟ شنیدم هر شب کابووس میبینه* ...

نزن مادرُ جلو پسر....

* اما زدن ... اما زدن*

در سر و رویم شد پیدا دگر موی سپید

* نگاه کنید خودتونو، یه وقتایی بد نیست تو آینه ...
 دیگه یواش یواش بچه ها، با هم شروع کردیم ...
 دیگه یواش یواش ما هم داریم سابقه دار میشیم تو
 این دستگاه ...) او سی سالش میگه بیست و پنج
 سال نوکرم ... هر جا رفته بودیم الان بازنشسته شده
 بودیم ... من یه بار ازت چیزی خواستم مگه؟! اخه
 خواسته ما مگه چیه؟! اوج خواستم یه حرم ... نوکری
 که بایه حرم آروم می شه نمی خوای؟! ... مگه من
 برا تو زحمتی داشتم ... خُب بد ... آدم احساس زیاد
 بودن می کنه ... چه کار کردی برام ... پیر شدم ...



من به رفیقام قول دادم با هم میاییم حرمت من
آرزومِ روضهٔ مادر تو کربلا بگیرم ...

بچه ها بجنید ، حرم نرید تو دلت می مونه ... گفت
بابا هر هفته من میومدم دم در هیئت میشستم ... اگه
بچه ها سراغم گرفتند ... آقا ... اگه یه هفته نیام
سراغم می گیری یا نه؟؟ اصلا بیا یه هفته امتحانی نیا
بین نگرانت میشه یا نه؟؟؟؟

رحمت خدا بر این ناله ها و ضجه ها ... میخوام روضه
بگم ... الله اکبر ... سادات امشب من حلال کنید
بزارید برا این رفیقام روضه بخونم ... امشب میخوام
شستشو بخونم ... غسل بخونم * ... غسلنی باللیل
... کفنی فی اللیل * ... خانم می گفت بچه ها می
افتادن) زینب بغضش ترکید ، گفت چرا شب
... " کسی نیامد * " ...

بریز آب روان اسماء ...
* بابا آب ریختن آهسته داریم ... مگه آب رو کسی
بریزی درد داره؟؟؟ آخه نیگا کرد دید همه ورم * ...
بریز آب روان اسماء ولی آهسته آهسته ...

* وصیت کرده بود علی از زیر پیراهن غسل بده ...
 اسماء میگه آب می آوردم ... از یه طرف بدن می
 شست از یه طرف نگاه به بچه ها ... صدا گریه تون
 بلند نشه ... آستین به دهن ... (من یه مادر شهید
 دیدم تو این معراج شهدا هی می خواست به رو
 خودش نیاره ... یهو دیدم چادرش تو دهنش ... می
 خواست جیغ نزن ... ایشالله دچار نشی ... اگه نتونی
 داد بزنی شک ندارم سخته می کنی ..."

میگه رفتم آب بیارم یهو دیدم صدا علی میاد ... علی
 که بچه ها رو آروم می کرد صدا دادش بلندش شد
 دیدم افتاد رو زمین ... با آب به هوشش
 آوردم ... آقا ... شما بچه ها رو آروم ... چطور
 خودت ...؟؟ گفت: اسماء ... بازو رو دیدی ...؟؟
 دست رد نمی شد *

تکرار ضربه ها که به یکجا نمی خورد
 جای قلاف بر سر بر دست پای تو ...
 گذاشت بی ادبی پا به روی چادر تو ...
 به زیر ضربه در آن گیر دار زهرا بود



بدنُ شست ... تنها کاری ازش نییاد ... تا حالا
بهشت زهرا حتما رفتید "باید یه نفر تو قبر باش ... از
بالا جنازه رو تو قبر میدن ... یه نفری همیشه ... آخ
... رفت تو قبر ... کسی نیست کمکش کنه ... او مد
بیرون ... خدا علی رو کمک کن ... همهٔ مقاتل اینو
نوشتن ... دید دوتا دست از قبر بیرون او مد ... من
این دست ها رو میشناسم ... دست های پیغمبر ...
امانتی مو بده ... یه گریز بزنم مجلسُ تقدیم کنم ...

اینجا یه امام تو دفن یه معصوم موند ... اما خدا کمک
کرد ... دوتا دست بیرون او مد ... کربلا بنی اسد ...
بوریا آوردن ...

یه امام سراغ دارم بالا سرِ یه امام بهت زد شد ... هر
جای بدن بلند می کرد ... یه جا می افتاد ...

آخر رو حصیر بدن جمع کرد الله اکبر ... امام
زمان من معذرت می خوام ... بدن تو قبر تنها
گذاشت ... یه مقدار خاک جمع کرد ... رگ ها
... (بگم یانه ...) بنی اسد دیدن بیرون نییاد ...
گفتن آقا ... از جدتون شنیدیم قبر خوب نیست باز

بمونه ” ... سر بالا کرد ... آری ... اما برابدنی که
سر روش ... رگ هارو، رو خاک قرار داد ... لبها
رو گذاشت

وقتی خاک ریخت یه جمله رو قبر نوشت تا الان
هرکسی کربلا میره بهم میریزه ... هَذَا قَبْرُ الْحُسَيْنِ
بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، الَّذِي قَتَلُوهُ
عَطْشَانًا ... حسین

روضه سنگین و جانسوز_شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها _استاد شیخ حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحيم

امام مجتبی میفرماید : پدرم سی سال بعد مادرم زنده
بود ولی هیچ کدام از ما بچه ها ، اسم فاطمه رو جلوی
بابام نمیبردیم ... چون تا کلمه ی فاطمه رو می شنید
... روی زمین می نشست و مثل روز اول مرگ مادرم
گریه میکرد ... و ناله میزد ... نمیدونم امشب چی
گذشت به امیرالمؤمنین ... نمیتونم براتون شرح بدم
... چه جوری این بند کفن رو باز کرده ... با چه دلی
صورت سیلی خورده رو ... چه پیشامدی براش کرده



بود که سر قبر خطاب به زهرا کرد: نَفْسِي عَلَى
زَقْرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ ... دختر پیغمبر ... نفس در سینه
ی من حبس شده ... بالاخره برای این که منو راحت
کنه ، یا باید نفس بره پایین ، یا باید بیاد بالا... یا
لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّقْرَاتِ ... ای کاش زهرا ...
نفسم که داره میاد بیرون ، جانم بیاره بیرون ... لَأ
خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ وَإِنَّمَا ... اگه من کنار قبرت
دارم گریه میکنم یه علت داره ... أَبْكِي مَخَافَةَ أَنْ
تَطُولَ حَيَاتِي .. من میترسم بعد از تو زیاد زنده بمانم.

**روضه و توسل جانسوز _ شهادت حضرت زهرا (س) _ استاد حاج
محمد نوروزی**

هست مزار تو قبله دل مردم
گر چه نهانست تربتت ز نظرها
حیف که با آن مقام و عزت و رفعت
عمر تو کم بود ، ای حبیبه یکتا
با که بگویم که جای مزد رسالت
سیلی خوردی کنار تربت بابا
داره کم کم این روزهارو میگه

با که بگویم که پیش چشم علی شد

چشم تو نیلی ز تازیانه اعدا

همین یه کلمه رو میخوای روضه بخونم برات ...
همین یه کلمه رو ، بقیشو نه ... سیلی ، صورتو نیلی
کرده بود ... اما گوشه ی چشم ... قبل از زمان
پیروزی انقلاب شکنجه ها اینطور بود ... یه وقت
دستارو بسته بودن شلاق میزدن ... یه وقت دستا باز
بود شلاق میزدن ... اگه دستا باز بود و شلاق
میخوردی ، دستتو میبردی سر و صورت و چشمتو
میگرفتی ، که نوک شلاق به چشمها نخوره ... نمیدونم
توی کوچه چیکار کردن ... آیا دستش دیگه توان
داشت که بیاره صورتشو بگیره یانه هر سال
فاطمیه که میاد ، عاشورا که میاد ، یه چیزی به ذهن
آدم بیشتر میرسه ... از روز کوچه ی سیلی روبنده
نزد ... از وقتی علی از مسجد برگشت ، دید
صورتشو گرفته ... بی بی جان چرا صورتتو
پوشاندی؟! ... گفت علی ، لطمه زیاده ... اما بمیرم
برای اون چشم کبود شده ت بی بی جانم، خانومم ...
ای خانم ...



به قرآن اینقد توی این حسینیه ها گره ها باز شده ...
به اندازه اینجا نگاه نکنید ... اینقدر مریضا توی همین
حسینیه های کوچیک شفا گرفتن و رفتن ...
الحمد لله، الهی شکر ... مگه خودت برای خودت دعا
نکردی ... امام مجتبی میگه ، دستاشو که بالا گرفته
بود می لرزید ... اما دیدم یکی یکی همسایه هایی که
شکایت از گریه ش کرده بودند دعا میکرد ... گفتم
مادر ! اینائی که اسم میبری ، امروز جلوی بابارو
گرفتند ، شکایت تورو کردند ... مادر وقتی اینجور
باشه ، پسر هم اونجوریه دیگه ... گفتم پسر ! أَلْجَارُ
ثُمَّ الدار ... لابد امام مجتبی هم بهش گفت یه دعا هم
برای خودت بکن ... گفت اول همسایه ها بعد داخل
خونمون ... اینه دعا کردن حضرت زهرا ... اول به
اونائی دعا میکنه که به قول ما پشت سرش غر و لند
میکنن ... پشت سر اونائی که از گریه ش شکایت
میکنن ... گریه س دیگه ، حقشو بردن ، زدنش ، حق
شوهرشو غصب کردن ، مقام شوهرشو غصب کردن ،
یه گریه میکنه ... زدنش ، نه یه ضربه ، نه دو
ضربه ... بعضی وقتا این چیزائی که میگم بعدا به

سندهاش میرسیم ... هرکسی همه ازم پیرسه سندش کجاست میگم برو حالا فعلا ... آخه این که میگه سند ، اصلا نمیدونه سند یعنی چی ... اسم هفتاد نفر آدمو باید بیری بگی سندش اینه ... آخه تو اونارو میشناسی؟! ... اصلا من یه مشت اسم برای تو ردیف کردم ، تو میدونی اینا کی هستن؟! ... بچه هیأتیا.

ما فکر میکنیم این که هی کمش کردن ، کمش کردن (نوکرتم آسید علی ، نوکرتم امام ، خاک پاتونم ، هر کی هر چی میخواد فکر کنه ، فکر کنه) ... در یکی از نطق ها برای غائله کردستان میگه : کاری نکنید که من انقلابی عمل کنم ... اونوقت پسرش آسدعلی آقا میگه که من انقلابی ام ، نه دیپلمات ... روضه خونیا مون دیپلماتیک نشه که اینجا این حرفو نزن ، اونجا اون حرفو بزن ... روضه که دیپلماتیک شد اونوقت دیگه نمیفهمیم چه بر سر حضرت زهرا اومده ... یه حضرت زهرا سمبلیک درست میکنیم ... میخوابونیم توی بستر و یه ملافه هم روش میکشیم ، یه متکا هم میذاریم زیر سرش و یه تشییع جنازه قشنگ میکنیم ، خاکش میکنیم ، این میشه حضرت زهرا



دیپلماتیک!!! بخدا برید سرهاتونو به این دیوارا
بکوید ... گریه کمه ... به یکی میگن لات ... به یکی
میگن لوطی ... به یکی میگن لش ... لش نه لاته نه
لوطی ... آدم لش رو توی هر محلی هم که باشه همه
مردم ازش بدشون میاد ولی قلدره. سیصدتا از لش
ترین آدمارو ... نه چهل تا ... سیصدتا از لش ترین
آدمارو از دور و بر مدینه توی قبیله ها گشتند لش
هارو پیدا کردن آوردن مدینه ... اینارو آوردن در
خونه حضرت زهرا ... لات ناموس سرش میشه، لوطی
ناموس سرش میشه ... اما لش نه ناموس سرش میشه
نه زن نه بچه ...

وقتی ریختند روی زهرا (یا الله یا الله) ... لگد، سیلی،
تازیانه ... این میگه به قصد کشت زدن ... گفتند یه
کاری کنیم دیگه فاطمه از جا بلند نشه ...

زهرا جان ... ای جونم بی بی

به قرآن اگر به احترام تاریخ و زهرا نبود میگفتم
همون چهل و پنج روز جان داده ... کسی که اینهمه

ضربه بخوره ، اینهمه وقت زنده نمی مونه ... مگر به
دعای علی و بچه هاش زنده مونده باشه ...

بیخود نبود عبدالزهرای کربلائی که حالا دارن کم کم
سرگذشتشو میگن ... عبدالزهرای کربلائی میگه امام
حسن بهم عتاب و خطاب کرد گفت چرا روضه منو
نمیخونی؟! ... گفتم آقا من الان از روضه شما اومدم
... گفت روضه منو نخوندی ... گفتم آقا جان روضه
شما چیه؟! ... گفت عبدالزهرای ... ماسه تا بچه کنار
کوچه وایساده بودیم ... وقتی این دست مادرمو از
کمر علی کوتاه کردن ، بابارو میکشیدند به طرف
مسجد ... همه ی اونایی که بابارو میبردند ، بابامو رها
کردند ... ریختند سر مادرم ... عبدالزهرای ... دست
مابه مادرمون نرسید ... بابامون در محاصره ...
یه وقت دیدن زینب گوشه ی کوچه داره میلرزه ...
رنگش پریده ... این روضه حضرت زهراست ... به
خدا قسم تمرین کردند همه رو اینجا ... زدن رو
اینجا تمرین کردند ... تازیانه رو ... سیلی رو ...
لگد رو ... یه کلام میگم ... دومی گفت کارش باید
تموم میشد ... خنجرمو که از شکاف در داخل کردم



وقتی خنجر و کشیدم خون آلود بود ... همه رو تمرین
کردن کربلا اجرا کردند ... یه بدن پاره پاره رو اینقدر
نیزه فرو کرده بودند ... اینقدر خنجر زده بودند ...
اینقدر تیر انداخته بودند ... که وقتی خواهرش اومد
دید از همه ی بدنش داره خون میاد ... حسین

**روضه و توسل بسیار جانسوز _ شهادت حضرت زهرا سلام الله
علیها _ حاج حیدر خمسه**

ای سایه ات فتاده به روی سرم حسین
معنای واقعی اصول کرم حسین
یک یا حسین گفتم و دیدم غمی نماند
تسکین دردهای دل مضطرب حسین
* هر وقت اسمتو آوردم آروم شدم ... آقا، اینو از
خواهرت یاد گرفتم ... هر جا عذابش میدادن میگفت
حسین، غمهای عالم از دلش میرفت ... اصلا من اسم
تورو میارم خدا نگاهم میکنه ... اصلا اسمتو میارم
گره هام باز میشه ...
می کشی مرا حسین ...



روضه با همین ناله ها خوبه ... قدر لحظه لحظتونو
بدونید ... هنوز روضه نگفتن چشماتون بارونی
شده ... بگو اومدم باهات یه دستی بدم ، برا مادرت
مایه بذارم ... شنیدم مادرت راه نمیتونه بره ... وگرنه
توی این برف و باران کی میاد؟! دیدم مادرت
افتاده ... دویدم اومدم*

یادم نمی رود که همه عزتم توئی...

* نمکت به من حروم اگه فکر کنم خبریه و فکر کنم
خودم کسی شدم ... مردم از صدقه سر تو جواب
سلامو میدن ... من فردای قیامت آبرودارم ... توی
اون جمعیت محشر ، حسینیا مثل نور میدرخشند...

مادرت میاد ... انتخاب میکنه ... تو ییا ... تو ییا ...
یادته روی موتور سردت شده بود اما زیر لب میگفتی
فدا سر مادر ... اگه غیر از اینه بگید ... بخدا
دستتونو میبوسم ...

ای کاش مادر مدینه نبودی ... ببین بچه ها دور
پسرت چه جور میگردن... کجا رفت روضه ... من
روضه نمیگم حالا ... یه شب مهمونم ، صد سال



دعا گویم ... یه خاطره بسازیم امشب ... یه روز با
پرچمتون از اینجا همه بریم کربلا* ...

یادم نمی رود همه ی عزتم توئی

من پای سفره ی تو شدم محترم حسین

* آقا جان ... آخر سال ماست ... اصلا حواست به ما
هست یا نه ... از اربعین خیلی گذشته ... من دوباره
دلم تنگ شده ... تا کی برم توی حیاط امام رضا ...
هی بگم به نیت کربلا سلام آقا ... من دلم بین
الحرمین میخواد ... آره پنجره فولاد کربلا میده ... اما
اگه شما (مشهدیا) دیر به دیر برید کربلا ، مردم
حرف درمیارنا ... طرف میکوبه از شهرش میگه برم
امام رضا ، کربلامو بگیرم ... تو بقل گوشته امام رضا
.. حالا بیینم این یه بیت رو چه جور از من تحویل
میگیری* ...

لطفی که کرده ای تو به من مادرم نکرد

ای مهربانتر از پدر و مادرم حسین ...

* آره آقا ... من خودمو به تو چسبوندم ... خب به
درد نخور هم که باشم تورو دارم ... خب اگه بدرد



بخورارو دور خودت جمع کنی پس چه آقایی ... تو
مادرت فاطمه ست ...

مادر شما اسمش توی عالم پیچیده ... هرکی
بدردنخوره دستشو میگیره ... یکبار هم سر ما، تو
ضرر بده ... همش که نباید تو سود کنی ... من به
همه گفتم با تو رفیقم* ...

من سالهاست در به در روزه ی توأم

*یادتونه ... همسن و سالای من بهتر یادشونه ...
اینقدر سر پرچم گرفتن توی دسته کتک خوردیم ...
اینقدر سر زنجیر بزرگتر برداشتن دعوا کردیم ...
من اینقدر کُتل برای دسته هات روی شونم کشیدم
... من اینقدر برای تو کارگری کردم که به بابام
حرفشو گوش ندادم ... حالا این درسته برای یه
کربلا به این روز بیفتم ... من میخوام هر وقت گفتم
حرم میخوام صبح حرم باشم*

این خبر رو که به امیرالمؤمنین دادن ... نوشتند از جا که بلند شد ، عبای حضرت افتاد ولی برداشت ... کفشش هم نپوشید ... یعنی زهرا مقامی داره که منه علی باید پابرنه به زیارتش برم ... در حالی که داشت به طرف خونه میومد ... اینجور زمزمه کرد* ... لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ* ... بین دوتا یار ، آخرش جدائی میفته* ... وَ كُلُّ الَّذِي دُونَ الْفِرَاقِ قَلِيلٌ* ... هر مصیبتی آسانه ، ولی مصیبت فراق یار خیلی سنگینه* ... فَإِنَّ افْتِقَادِي فَاظِمًا بَعْدَ أَحْمَدَ ... دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا يَدُومَ خَلِيلٌ* ... من که هنوز ، حرارت داغ پیغمبر از قلبم سرد نشده ... چی شد اومدین خبر مرگ زهارو برام آوردین؟!

مناجات و توسل بسیار جانسوز_شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها_مرحوم آیت الله مجتبی تهرانی

توسل ماهم ، موجودی ست که آبرومند است ... شاید آبرومند تر از او ما نداشته باشیم در بین اولیاء خدا... چون اینجور که برای ما نقل شده که عقل کُل یعنی صادره ُ اول (پیامبر خدا) وقتی او





بیاد خم بشه ، دستشو ببوسه ، ببینید این چقدر عظمت دارد... و در روایات داریم که ائمه اطهار علیهم السلام هر وقت حاجتی داشتند ، چند مرتبه بلند میگفتند : یا فاطمه... مادرشون رو واسطه قرار می دادند ... میگفتند : یا فاطمه... علی علیه السلام بدن زهارو تجهیز کرد... وقتی تمام شد ، مجلسی مینویسد* : فَصَلِّیْ عَلَیْهَا ... ثُمَّ صَلِّیْ رَكَعَتَيْنِ* ... نماز بر پیکر زهرا خوند ... اما بعدش دو رکعت نماز خوند...

این کی بود که دعائی عمل کرد* ... ! اِسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ* مگه علی علیه السلام میتونه جنازه رو بذاره توی قبر... دستش میره!!؟! ... نه ... اینجا علی علیه السلام هنگامی که خواست دفن کنه زهارو ، دوتا خطاب داره... یه خطاب به خدا میکنه ... مجلسی مینویسد* ... وَ رَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ* ... قبل از آن که جنازه رو دفن کنه ، دستاشو رو به آسمان بلند کرد* ... فَنَادَى هُوهُ بِنْتِ نَبِيِّكَ فاطمه* ... خدا ... این دختر پیغمبرت فاطمه هستا* ... أَخْرَجَتْهَا مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ* ... از این



دنیای تاریک به سوی آن نشئه ی روشن ، تو
 بردیش... بعد جنازه رو برداشت ، وارد قبر کرد ...
 یه وقت میبینیم خطاب علی عوض شد ... مخاطبش
 دیگه خدا نیست... میگه * ... أَلَسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
 رَسُولَ اللَّهِ ... عَنِّي وَعَنْ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي
 جِوَارِكِ*.... چطور شد ! به پیغمبر سلام میکنه ...
 اونائی که اهل معرفتند میگویند دستهای پیغمبر رو ،
 علی علیه السلام تَمَثَّلُش رو دید ... کأنه پیغمبر
 دستهارو آورده تا دخترشو بگیره... تا چشمش افتاد ،
 دستهارو شناخت ...

*السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَعَنْ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ
 فِي جِوَارِكِ*... بسیار خب ... سلام داد از طرف
 خودش ، از طرف دختر پیامبر ... میدونی جمله بعد
 چی گفت ...

گفت: قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَن صَفِيَّتِكَ صَبْرِي* ... یعنی
 علی که کانون صبر بود ... استوانه صبر بود ... میگه
 یارسول الله ... دیگه صبر علی کم شد ... جمله
 بعد ...



فَلَقَدْ اسْتَرْجَعْتَ الْوَدِيعَةَ وَأَخَذْتَ الرَّهْيَنَةَ ... ای پیغمبر ... امانتت رو بهت تحویل دادما ... اینجاست که خلیا میگن ... میگن تحویل دادی ولی اون امانتی نبودا ... این با اون تفاوت داشتا ... جمله بعد* ... أَمَّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ وَأَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ* ... یا رسول الله ... اندوه علی دیگه پایان پذیر نیست ... شب علی دیگه هیچوقت پایان نداره ... یعنی تمام زندگی علی پر از حزن و اندوه و تاریکی ست ... بعد شروع کرد این جمله رو گفت* ... وَ سَتُبْنِيكَ ابْنَتُكَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِكَ عَلَي هَضْمِهَا ... فَأَخْفَهَا السُّوَالَ وَ اسْتَخْبَرَهَا الْحَالَ* ... یا رسول الله ... میدونی امت جمع شدند؟! ... خیراشو زهرا بهت میگه چیکار کردن ... میدونی چیکار کردن؟! ... یا زهرا....



زمزمه و روضه جانسوز پایان جلسه_شهادت حضرت زهرا سلام
الله علیها_ حاج حسن خلیج

دریغ از علی با آن دلیری
کند تابوت زهرا ، دست گیری
*این بیت خیلی با دل خوده من سالهاست بازی میکنه
*
فاطمه.....

هرچه غم از دوش من برداشتی
*قرار نبود اینجور با من معامله کنی ... پشتم به تو
گرم بود دیگه*
هرچه غم از دوش من برداشتی
رسمش اینه؟

جای آن تابوت خود بگذاشتی.....
دریغ از آشنایی ، وای بر دل
دلَم را نی نوائی ، وای بر دل
تو و دل کندن از من ، وای بر من
من و داغ جدائی ، وای بر دل
اللهم عجل لولیک الفرج ...



خدایا برسون اون آقائی که این دوتارو از توی خاک
بیرون میکشه .. میپرسه مگه مادر جوون مرگ من با
شما چه کرده بود؟* ... !

شنیده ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
فراق یار نه آن میکند ، که بتوان گفت
*اهل محبت ...از امشب به بعد دیگه فقط باید برا
علی گریه کنیم* ...

شنیده ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
فراق یار ، نه آن میکند که بتوان گفت
حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر
حکایتی ست که از روزگار هجران گفت
اللهم عجل لولیک الفرج

**روضه و توسل جانسوز_شهادت حضرت زهرا (س)حسینیه فاطمه
الزهرا سلام الله علیها _ استاد حاج محمد نوروزی**

بسم الله الرحمن الرحيم

یا رب العالمین

گویند هر آنکه ، هرچه را دارد دوست



از بعد وفات هم ، همان مونس اوست
یارب ، تو گواهی که نباشد مارا
غیر از علی و محمد و آلش، دوست
*هدیه به پیشگاه مقدسه بی بی دو عالم، صدیقه ُ
طاهره سلام الله علیها، مادرش، مادربزرگش ،
مادرشوهرش ، دخترش حضرت زینب و حضرت
معصومه سلام الله علیهما و عروس گلش حضرت
نرجس خاتون ، برای شفای همه مریضها ، برای رفع
گرفتاری از همه گرفتارها ، ان شا الله اومدن
آقامون بقیة الله الاعظم امام زمان روحی و ارواح
العالمین لتراب مقدمه فداء صلوات ختم کنید ... *

ای تو اُم رسول و اُم کتاب
وی خدایت بتول کرده خطاب
ای که پیش از شب ولادت خویش
هوش بردی ز مام و دل از باب
چون خداوندگار ، سائل را
پیشتر از سؤال ، داده جواب
دشمنی با تو در ملمات ، آتش
دوستی تو در حیات ، چو آب



همه پیغمبران ، تمام اُمم
به تو محتاج ، خاصه روز حساب
گر نیائی به صحنه ی محشر
آید از هر طرف عذاب ، عذاب
آب دریات ، خوشتر از می خُلد
ریگِ صحرات ، بهتر از دُر ناب
بی ولای تو ، هیزمِ نار است
جن و انس آر بیاورند ثواب
همه اوصاف مصطفی در توست
بوی گل از چه خوش بُود ، ز گلاب
تو همان کوثری که در موجت
هشت جنت بُود چو هشت حباب
مَر کبِ سائل تو را بوسند
در زمین پا و در سپهر رکاب
بی ولای تو هر که خواست بهشت
تشنه ای بود در خیال سراب
گنهم میکشد به سوی جحیم
به حسینت قسم ، مرا دریاب
پا ز کویت نمیکشم هر گز



گر شود بر سرم سپهر ، خراب
در جوانی دهند هر کس را
قامت سرو و چهره ی شاداب
از چه قدّ خم و رخ نیلی
گشت سهم تو در بهار شباب
بود أجر رسالت پدرت
که به آزدنت کنند شتاب
کودکانت به یکدگر گفتند
رفت مادر میان کوچه ز تاب
به که گویم که تا سحر از درد
چشم بیمار تو نرفته به خواب
چشم بیمار تو به ما آموخت
در ره حق چگونه باید سوخت

*سلمان میگه ... پیغمبر منو صدا زد ... گفت به سه
نفر ، سه تا کار گفتم ، انجام دادند ... یکی بلال رو
فرستادم عطر برای زهرا بخره ... یکی اون اولی رو
فرستادم جهیزیه برای زهرا بخره ... اما به تویه کاری
میدم که تا قیام قیامت ، ملائکه به تو حسرت
بخورند ... گفت یا رسول الله! چه کاری به من میدید؟



گفت : میخوام امشب که شب عروسیه دخترمه ، مهار
ناقه ی زهرا به دوش تو باشه ...

سلمان میگه مهار ناقه که به دوشم بود... عایشه ،
حفصه شعر میخواندند ، شور و غوغائی توی کوچه ی
بنی هاشم بود...

یه وقت دیدم صدای بی بی از پشت سر اومد ... سلمان
! وایسا ... شتر رو بخوابان ...

شتر رو خوابوندم ... یه وقت دیدم زنان دور بی بی
هستند ... من از بین زنان بیرون رفتم ... نمیدونم
چی شد؟! ... اما یه وقت صدام زد بی بی ... سلمان
بیا ... اومدم ... گفت حالا شتر رو بلند کن و ناقه رو
حرکت بده ... من تا در خونه نفهمیدم ... در خانه
دوباره شتر رو خوابوندم ... بی بی رو پیدا کردند و
داخل منزل ...

روزی دیگه پیغمبر رو دیدم ... دیدم اشک داره
میریزه ... چی شده یا رسول الله؟! ... صدا زد سلمان
، دیشب چه کار کردی؟! ... !



گفتم هیچی آقا جان ، ناقه ی بی بی روی دوشم بود ،
بردم تا دم خونه ... گفت وسط راه چه کار کردی ؟!
... گفتم یکبار بی بی خودش دستور داد ناقه رو
بخوابونم که خوابوندم ...

گفت دیشب دستش رو گرفتم توی دست علی بذارم
، اینقدر خجالت از علی کشیدم ... دیدم همون
پیراهن کهنه تن دخترمه ... بهش میگم دخترم! من
پیراهن نو برای تو خریدم ، تو عروس خانه ی علی
شدی ... چرا پیراهن کهنه ؟!

پیغمبر نگاه کرد به سلمان ، گفت سلمان!

زهرا توی چشم من نگاه میکنه ... گفت بابا ، یه
دختری رو دیدم هی میره پشت مردم ... دوباره میاد
جلو ، دوباره میره عقب ... خودشو قایم میکنه ...
نگاه کردم دیدم پیراهنش پاره ست ... روش نمیشه
بیاد بین مردم ... پیراهن عروسیمو درآوردم ، همون
پیراهن کهنه رو پوشیدم ...

امام مجتبی میگه وقتی مادرم از روی خاکها بلند
شد ... بلند که نشد ! ... (بذار من اینجور بگم) ...



بلند که نشد... من بلندش کردم... منه بچه ی هفت
ساله مادرمو از روی خاکها بلندش کردم... دیدم
داره به ته کوچه میره... گفتم مادر! راه خونه از
اینطرفه... گفت حسن جانم... دیگه چشمام نمیینه
... سیلی کار خودش رو کرد... دیگه چشمام نمی
بینه... یا ابا عبدالله... دو نفر گفتند دیگه چشمامون
نمی بینه... این مادر توی کوچه گفت چشمم نمی
بینه... یه خانوم هم توی گودال این سنگ هارو که
کنار میزد، گفت حسین! دیگه چشمام نمیینه... داغ
دیدم، بیخوابی کشیدم، تشنگی کشیدم، دیگه
چشمام نمی بینه... یه وقت از زیر تیر و نیزه ها، یه
صدا اومد*... اِلَیَّ زَیْنَب... اِلَیَّ اِلَیَّ*... بیایا...
اومد به یه جنازه ای که رسید، نه سردر بدن داره...
نه لباس بر تن... نگاهش که کرد، باورش نمی شد
...أ أنت أخی؟! ... تو داداش منی!؟

*ای مصحف ورق ورق، ای روح پیکرم
آیا توئی برادر من؟! نیست باورم*....

حسین.....



همه ی روزه خونا ، یه روزه ای میخوندند ... همشون
هم به این اشاره میکنند ... وقتی نگاه کرد ، گفت به
اندازه ی یک نگین انگشتر ، جای بوسیدن در بدن تو
نیست ... چه کار کرد !؟

خم شد ، گفت جائی رو میبوسم که جدم بوسید ، پدرم
بوسید و مادرم بوسید ، این لبهارو به حلقوم بریده ی
برادر گذاشت ... حسین

**روضه و مناجات جانسوز_ویژه فاطمیه_شهادت حضرت زهرا
سلام الله علیها_سید مهدی میرداماد**

گره فتاده به کارم گره گشایی کن
* آقای من *

به یک نگاه، دل خسته را خدایی کن
*یه جوری این فاطمیه ناله کنی که دل امام زمان
تسلی پیدا کنه* "امام صادق فرمود خدا رحمت کنه
اونی که برا مادر ما بلند گریه کنه، بلند ناله بزنه ... " با
آقات هم ناله بشی مورد نگاهش و لطفش قرار می
گیری *



آقاجان ...

دعای گوشه نشینان بلا بگردانت
مرا خلاص زداغ غم جدایی کن
*آقاجانم همه امیدم اینه فاطمیه بیاد من از جدایی
واز فراق فاصله می گیرم "دلخوشیم اینه" *

عزای فاطمه آمد سیاه پوشیدم
*من بعد محرم و سفر این پیراهن بوسیدم گذاشتم
کنار ... تا رنگ و بوی فاطمیه اومد، تا صدای عزا و
چاووش فاطمه آمد دوباره رفتم پیراهنم در آوردم *

عزای فاطمه آمد سیاه پوشیدم
بیا و با دل بیچاره هم نوایی کن ...
به روزه های محرم به فاطمیه قسم
به پای بیرق هیئت مرا فدایی کن
*کیه که دلش نخواد فدایی این اسم نشه؟؟ به یاد همه
شهادا، وقتی اسم مادر میومد وسط ، همه سبقت می
گرفتن برا رفتن ... مگه نشنیدی سر سبند یا زهرا
دعوا بود تو جبهه ها ... خوشحالیشون ، ذوقشون ،
نهایت آرزوشون این بود پشت پیرهنشون بنویسن :



میروم تا انتقام سیلیِ مادر بگیرم..
مگه میشه فاطمیه بیاد ما یاد شهدا نکنیم؟؟؟ فدات
بشم بی بی جان* ...

به روزه های محرم به فاطمیه قسم
به پای بیرق هیئت مرا فدایی کن...
* دل میدی چی میگم بیینم حشش ادا می کنی یا
نه* ...

قسم به چادر خاکی قسم به روی کبود
مرا شهید شهیدان کربلایی کن....
یا صاحب الزمان بیا*

بخوان انا ابن علی رابه صبح روز ظهور
ضریح فاطمه را ظهر، رونمایی کن...
* شنیدم اول جایی که میری مدینه مادرت
زهراست ...

مارم با خودت مدینه ببر ... قول میدم دست و
پاگیرت نباشم ... "قول میدم منم باهات برا مادرت
گریه کنم ... قول میدم وقتی رفتی کنار قبر پیغمبر ،
وقتی صدا زدی مادرم رو به چه گناهی گشتید؟؟ منم



بلند بگم وای مادر... قول میدم مستمع باشم تو روضه
ت... (نه مستمع معمولی) مگه نفرمود برا مادر ما بلند
گریه کنید "قول میدم... فقط شما هم یه قول به ما
بده"... یه جمله برا ما روضه بخوون آقا جان..."
روضه تم نمی خواد باز باشه "فقط یه بار بزن به سینه
ت بگو وای مادر... مادر مادر... به قول آذری زبان
ها، میخوان بی بی رو صدا بزنن دستشونو مشت می
کنن، اینجوری صدا میزنن: آخ... جوان ننه
... یارالی ننه... یعنی مادرِ زخمی من... یارالی ننه
.. یارالی به کسی میگن که (الله اکبر)، یه موقع هست
خودت رد میشی از کنار دیوار دستت می گیره به یه
میخی به یه چوبی رو دیوار خراش برمیداره.....
خودت داری رد میشی زخمی میشی... به این
نمیگن یارالی... یارالی یعنی کسی که زخمیش کنن
... مادر ما باردار بین در و دیوار رفت... داد
بزن... گفت برم پشت در شاید حیا کنن، شاید بگن
این دختر پیغمبر، شاید خجالت بکشن برگردن...

علی بشین آقا... رفت پشت در... حیا نکردن...
خجالت نکشیدن... چنان لگدی زدن... سید

فاطمیه باید سیاه بشن، کبود بشن، زخمی بشن "به خدا
فاطمیه سخت تر از محرم... محرم انقد لطمه میزنی
همه دو طرف صورتت کبود... امام باقر فرمود: فاطمیه
بر ما سخت تر... تلخ تر... آخه عاشورا او مدن
برن طرف خیمه ها ابی عبدالله نداشت، فرمود من هنوز
زنده ام، نفس دارم، آگه دین نداریید آزاد مرد
باشید... اما فاطمیه جلو چشم علی*

من ایستاده بودم
دیدم که همسر مرا
دشمن گهی به کوچه
گاهی به خانه میزد
گردیده بود قنغذ همدست با مقیره
او با قلاف شمشیر
وای مادر...



روضه و توسل جانسوز_ویژه فاطمیه_شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها_ حاج حسن خلیج

السلام علیک یا فاطمه الزهراء

نوی غم دلم دوشینه می زد

سیاهی سایه بر آئینه میزد

دل من ، پابرهنه ، اشک ریزان

پی تابوت زهرا سینه میزد

* دارم روضه ی امام حسن میخونم * ...

نوی غم دلم دوشینه میزد

سیاهی سایه بر آئینه میزد

* خودم دیدم ... جلوی چشمم ... فقط من بودم و

مادرم ... «یتیمانه گریه کنید امروز» * ...

دل من ، پابرهنه ، اشک ریزان

پی تابوت مادر ، سینه میزد

* فرمود عبدالزهرا چرا روضه منو نمیخونی؟! عرض

کرد آقا جانم ، کار من روضه خونیه ... مکرر خوندم

مصائب شمارو ... فرمود نه عبدالزهره ، روضه من
زهر و جگر پاره پاره نیست ... شما بفرمایید پس
منظور چیه ، منم همونو بگم * ...

یارب! نصیب هیچ غریبی دگر مکن
روضه من اینه

داغی که گیسوان حسن را سپید کرد
با صد امید حامی مادر شدم ، ولی
دستش ز سر گذشت و مرا ناامید کرد
وای مادرم ، مادرم ، مادرم ...

دلی پر درد ، نشتر خورد آخر
نشتر: زخم زدن با نوک فلز

*این فکر رهانمی کنه منو ... آرامم نمیذاره ... از
روز هفت صفر تا امروز ، هر وقت روضه امام حسن
خونده میشه ، رفقای من که با من توی مجالس هستند
شاهد من هستند ، تا اسم امام حسن پیش میاد ، این
صحنه برام تداعی میشه ...

زینب دیدیه گوشه کز میکنه ... حسین بلند بلند
گریه میکنه ، زینب ناله میزنه ... اما تنها کسی که



صداش درنیاد ، همش یه گوشه خیره خیره نگاه
میکنه ...

دل رو زد به دریا ، اومد کنار داداش نشست ... آخه
حالا دیگه زینب مادر این خونه هست ... برای حسن
و حسین مادری میکنه ... اومد کنار امام حسن
نشست ... دست دور گردن برادر انداخت ...

داداش ...

بین ما بچه ها ، شما بزرگ مائی ... چرا اینجور
میکنی؟! ... اگه شما بی تاب بشی ، شما اینجور
افسرده بشی ، من با ام کلثوم چه کنم؟! ... چیه خب
؟! حرفتو بزن ، بریز بیرون ، راحت شو ، بامن درد و
دل کن ... تو که میدونی من ام المصیبتم ...

سرشو بلند کرد گفت زینب جان ! ... یادته مادرم
میخواست بره سراغ فدک ، به من گفت حسن جان !
... به بابات مه نمیتونم بگم ... اما یه مرد باید همراه
من باشه ...

زینب ...

اونی که داره منو آتیش میزنه ، اینه ... «مادرم روی
من حساب کرده بود...»»

اما زینب!

توی کوچه خوب شد شماها نبودید ... مرتیکه
لندهور ، با اون قد درازش از روبرو رسید ... منم قدم
کوچیکه ... جلو رفتم سینمو سپر کردم گفتم هان ،
چیه ، چی میخوای ، جلو نیا...

اما زینب دستش از روی سرم رد شد ... یه وقت
دیدم مادرم داره با دست دنبال من میگرده ... *یا
زهرا...

روضه و توسل جانسوز_شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها _حاج مهدی سماواتی

بریم درِ خانه ی حبیبه ی خدا ، فاطمه زهرا سلام الله
علیها ... عرض ادب کنیم ... رسم مراسمات اینه
آخرین شب بریم درِ خانه حبیبه ی خدا ... بی بی
جانم ... هر چه کردیم ، امشب دیگه چشممون به
دستهای توئه فاطمه جانم ... کدوم دست؟! ...



بمیرم ... علی مرتضی مشغول غسل بود ... آسما میگه
من آب میریختم ، علی بدن رو غسل میداد ... یه
وقت دیدم دست از غسل کشید ... سر به دیوار
گذاشت ، ناله میزنه ، گریه میکنه ... آقا از فراق
فاطمه گریه میکنی؟! حق داری ... اما خودت فرمودی
دل شبه ، اینگونه ناله ننزید ... بلند بلند گریه نکنید
... چی شده اینطور ناله میزنید؟! فرمود آسما ...
فاطمه ی من تا زنده بود ، بازوی ورم کردشو نشونم
نداد ...

شبی که آن تنِ عفتِ حجاب را شستم
به اشک و خون دل آن دُرّ ناب را شستم
مجال غسل نمی یافتم ز اشک روان
شبی که بضعه ی ختمی مآب را شستم
بمیرم برا دلت علی جانم ...

به سینه خونِ دلم موج زد در آن دل شب
که زخمِ سینه ی از خون خضاب را شستم
زهرا جان ...

خدا داند دلم چون گریه میکرد

به حال دشت و هامون گریه میکرد
ندیدم زخم پهلو را من آن شب
ولی دیدم کفن خون گریه میکرد
زهر جان....

نازنین بدنِ حبیبه ی خدارو در دل شب غسل داد ...
حنوط کرد ... کفن نمود ... اما هنوز آخرین بند کفن
رو نبسته ... یتیمان فاطمه رو صدا زد ... هَلُمَّوا
تَزَوَّدُوا مِنْ أُمَّكُمْ ... یعنی بیایید و از دیدار مادر
توشه بردارید ... حسنین اومدند ... خودشونو روی
سینه ی مادر انداختند ... ناله میزنند
... کلمینی مادر ... علی مرتضی میفرماید ، خدارو
شاهد میگیرم ، فاطمه مهربانی کرد ، دستاشو از کفن
بیرون آورد ... حسنین رو در آغوش گرفت ... چه
منظره ای شد نمیدونم ... همین قدر بگم هاتفی ندا
داد ... یاعلی بردار حسنین را ... ملائکه ی آسمان
طاقت ندارند این منظره رو ببینند ... حسین ...
حسین ... حسین ... بگیم ملائکه ... شما نتوانستید
ببینید حسین روی سینه ی مادر افتاده ... چه حالی



پیدا کردید کربلا ... لحظه ای که دیدید ... الشِّمْرُ
جَالِسٌ عَلَى صَدْرِهِ ... حسین ...

**روضه و توسل جانسوز_ شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها
_استاد شیخ حسین انصاریان**

فخر زنان فاطمه اطهری
پیکِ خدا را چه نکو دختری
ام اییها لقبت زان سبب
کز حَسبت دخت پدرپروری
گوهر یکدانه ی دریای وحی
رحمت حق شافعه محشری
یازده اختر که درخشش گرفت
در فلک دین همه را مادری
آنچه که در متن کتاب وجود
نکته به نکته همه را از بری
رُهد و صلاح و شرف و فضل را
هم رقم و هم قدم حیدری
آنچه تو را بیش ستایم باز
برتر و بالاتر و والاتری





مرز تو مُلک ملکوت خداست

کی به هوای فدک خیبری؟!*

* از زمان آدم تا الان سابقه نداشته یه بدن سه تا امام
غسل بدن ... نیمه ی شب بدنو از تو اتاق آورد تو
حیاط ، صدا زد حسن جان، حسین جان شما آب بیارید
رو بدن مادر بریزید من بدن رو از زیر پیراهن غسل
بدم.

اجازه نداد پیراهنشو در بیارن ... چون میدونست زیر
نور شب بچه ها و علی کبودی بدنشو میبینن ... ورم
بازوشو میبینن ... پهلوی شکستش میبینن ...

نمیدونم این سه تا امام با چه حالی بدن رو غسل
دادن ... بدن رو که کفن کرد صدا زد دخترانم، پسرانم
این آخرین باریه که مادرتون رو میبینید ... بیاید
برای آخرین بار با مادرتون وداع کنید ...

بچه ها وقتی دیدن بابا اجازه داد دویدن ... امام
مجتبی صورت رو صورت مادر گذاشت ... ابی عبدالله
صورت کف پای مادر گذاشت ... دو تا دخترای پنج
ساله و شش ساله صورت دو طرف مادر گذاشتن ...



یه مقدار که گریه کردن امیرالمومنین آمد حسن رو بلند کرد برد گوشه ی حیاط ... اومد ابی عبدالله رو بلند بکنه دوباره حسن برگشت صورت رو صورت مادر ... نمیدونست چی کار بکنه با این بچه ها ...

بالاخره امر کرد بچه ها کنار برن ... امام صادق میفرمایند از بدن مادرم با اون بدن احسن تقویمی با آن بدن چهارشانه که شبیه بدن پیغمبر بود غیر پوست و استخوان چیزی نمانده بود ... همینو علی میخواست برداره دید نمیتونه ...

دور کعت نماز خواند کنار قبر ... خدایا به من کمک بده من این بدن رو دفن کنم ... بالاخره وارد قبر شد و بدن را سرازیر کرد ... بند کفن رو باز کرد ... صورت سیلی خورده رو روی خاک گذاشت ... علی جان شما صورت زهرا رو روی خاک گذاشتی اما زین العابدین تو قبر ابی عبدالله متحیر مونده ... بدن صورت نداره که رو به قبله قرار بده ... رگ های بریده رو رو به قبله گذاشت* ... اما الدنیا فَبَعْدَكَ مُظْلِمَةٌ و اما الاخره و بنور وجهک مُشْرِقَةٌ* ...

خدایا آنچه به خوبان عالم عنایت کردی به ما و زن و بچه ها و نسلمون عنایت فرما. خدایا گریه بر اهل بیت رو از ما بگیر. خدایا اهل بیت رو از ما بگیر. خدایا حیات و مرگ ما رو حیات و مرگ اهل بیت قرار بده. خدایا از جا بلند نشده تمام گناهان ما رو ببخش. گناهان بین ما و مردم به خصوص گناهان مالی رو هم توفیق بده از دین مردم آزاد بشیم.

خدایا دین ما این ملت بزرگوار بی نظیر ما، مرجعیت ما، رمضان محرم و صفر و فاطمیه ما علماء ربانی ما رهبری ما را در پناهت حفظ فرما. خدایا به حق زهراى مرضیه وجود مقدس امام زمان رو دعاگوی ما و زن و بچه و نسلمون قرار بده.

**روضه و توسل بسیار جانسوز_ شهادت حضرت زهرا سلام الله .
علیها_ مرحوم آیت الله مجتبیٰ تهرانی**

حضرت از مسجد برگشت* ... وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَتَوَقَّعُ رُجُوعَهَا إِلَيْهِ* ... یعنی علی علیه السلام نشستته بود در انتظار برگشت زهرا سلام الله علیها* ... وَ يَتَطَلَّعُ طُلُوعَهَا عَلَيْهِ* ... البته خیلی زیباست این جملات



یعنی چشم براه حضرت زهرا بود... تَطَّلَعُ به اصطلاح ما در انتظار بودن و به قول ما سرک کشیدن هست ... شاید علی علیه السلام دم درب خانه بود، سرک میکشید بینه حضرت کی برمیگرده ... مثل کسی که دلواپس باشه...

این جمله رو قبلاً نگفتم الان میگم..احتمال اینو میداد ... چون اینها دریده هائی هستند ... احتمال خطر میداد برای حضرت زهرا سلام الله علیها ... که بعد هم همین خطرو اجرا کردند... این تعبیر میگه دلواپس بود بینه زهرا کی برمیگرده ... نکنه زهرا طوری بشه...

تا اینکه دید آمد ... وقتی آمد، حضرت آروم شد به اصطلاح ما...

زهرا سلام الله علیها وقتی وارد میشن، چشمشون میفته به علی علیه السلام که جملاتی داره اینجا ... (مفصله ولی من حالا دو جملشو میگم)

ظاهراً وقتی علی علیه السلام، زهرا سلام الله علیها رو میبینه خوشحال میشه و میاد داخل اتاق میشینه ... به

شکلی نشسته بود که این جملات رو حضرت زهرا شروع کردند به گفتن ...

إِشْتَمَلَتْ شَمْلَةَ الْجَنِينِ وَ قَعَدَتْ حُجْرَةَ الظَّنِينِ

مثل طفل در رحم مادر نشستتی! ... زانو به بغل گرفتی! مثل آدمهای متهم، گوشه خونه نشستتی! (خطابهائی هست که میکنه ... من یه وقتی گفتم حضرت زهرا این جملات رو گفت بخاطر این که توی تاریخ بماند، که من و شما نگیم چرا علی علیه السلام کذا

این جمله رو گفتند که دوجور هم نقل کردند* ... اِفْتَرَسَتْ الدِّبَابَ* ... در جنگها گرگهارو میدریدی* ... وَ اِفْتَرَشْتَ التُّرَابَ* ... حالا خاک نشین شدی تو؟! ...

اکثرا اینجور نقل میکنند ... یه نقل دیگه داریم

وَ اِفْتَرَسَكَ الذُّبَابُ ... مگسها دورت جمع شدند، دارن تورو میدردند؟! آره؟! فاتح خیبر؟! تو این شدی حالا؟!



علی علیه السلام همه حرفای خانوم رو گوش میده تا صدای مؤذن بلند میشه و تکبیر گفتن بعد هم شهادت به رسالت که میرسه و رو بلند میکنه و پاسخ حضرت زهرا رو همونجا میدهند ... که اگر من بلند بشم ، شروع کنم به حرکت ، دیگه اسمی از پدرت روی مأذنه ها باقی نمی مونه و اسمی نمیبرند...

این یه صحنه بود که زهرا سلام الله علیها مسجد بود و علی علیه السلام خانه بود و به انتظار ...

یه صحنه ی بالعکس داریم ...

علی علیه السلام رفته بودند مسجد برای اقامه نماز ظهر ... از مسجد اومد بیرون ، یه وقت توی کوچه نگاه کرد دید أم ایمن ، أسما بنت عمیس سراسیمه دارن میان ... اینها پیام زهرا رو میخواستند به علی علیه السلام برسوند ...

زهرا سلام الله علیها حالش منقلب شد ، به أم ایمن و أسما گفت برید علی رو خبرش کنید ، از مسجد بگید برگرده ...



علی علیه السلام چشمش افتاد به اینها ...
گفت مالِخبر؟! چي شده؟...!
* ما لی أری کُنَّ مُتَغَيِّرَاتِ الْوُجُوهِ وَ الصُّوَرِ *...
چیه؟! سراسیمه میدوید؟! رنگها از چهره هاتون
پریده؟! چي شده؟!

گفتند یا امیرالمؤمنین ... سریع بیا خونه ، زهرا رو
دریاب ، اما فکر نمیکنیم ، گمان نداریم که تو زهرا رو
دیگه زنده ببینی...!

علی علیه السلام به عجله اومد، وارد حجره شد ، چه
صحنه ای رو دید ، من که نمیدونم بگم ... اما اینو
مینویسند که یه مرتبه دیدند عبارو از دوش برداشت
... پرت کرد ... عمامه از سرش برداشت به یه
طرفی ... بند قبارو باز کرد ... نشست زمین ... سر
زهرا رو به دامن گرفت ...

در یه روایتی دیدم که میگه سر زهرا رو به سینه ش
چسبانند...

صدا زد *یا زهرا ... یا بنتِ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى
*... جواب نشنید



يَا بِنْتَ مَنْ حَمَلَ الزَّكَاةَ بِأَطْرَافِ الرِّدَاءِ ... جواب

نشید

من در یه روایت دیدم میگه *... فَنَادَى* ... یعنی
یدفه علی فریاد کشید اینجا دیگه ...

يَا ابْنَةَ مَنْ صَلَّى بِالْمَلَائِكَةِ فِي السَّمَاءِ ... ای دختر
کسی که شب معراج در آسمانها با فرشتگان نماز
خوند ... جواب نمیداد

بالاخره میدونی چی گفت؟!

گفت *... يَا فَاطِمَةَ، أَنَا ابْنُ عَمِّكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي
طَالِبٍ* ...

ای فاطمه ... من پسر عموت علی هستم ... تا نام علی
رو برد، زهرا چشمشو باز کرد ... علی گریه میکنه،
زهرا گریه میکنه ... نقل کردند ... علی علیه السلام
اشک زهرا رو پاک میکنه، زهرا سلام الله علیها اشک
علی رو پاک میکنه ...



روضه و توسل_ویژه فاطمیه_شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها_ حاج احمد واعظی

رنگ ها ز رخ پریده، نفسا تو سینه حبسه
نمیدونم چرا بعضی وقتا، کارا به عکسه
داغ بابا دیده زهرا، اهل خونه پر دردند
مردم شهر مدینه، جای گل هیزم آوردند

* ای برات بمیرم بی بی جان. آی مردم! نه فقط جلوی
در خونه رو، دور تا دور خونه ی بی بی رو پر هیزم
کردن، به اون نامرد بی حیا گفتن: آی بی حیا آخه تو
این خونه فاطمه است؟! گفت: هر کی میخواد باشه، من
خونه رو با اهلش میخوام بسوزونم. یعنی فقط در خونه
نبود، می خواستن خونه رو با فاطمه و با علی و با بچه
هاش همه به آتش بکشن، ای وای ای وای، بمیرم
برات، صدای ناله اش بلند شد ”آبتاه ...” که اگه اون
روز اون جنایت پی ریزی نمیشد، کربلا خیمه ای به
آتش کشیده نمیشد، همچین که شمشیر رو بالای سر
امیرالمؤمنین دید بی بی، با چه حالی خودش رو تو



کوچه ها رسوند، دم ورودی مسجد دید شمشیر برهنه رو سر امیرالمؤمنین گرفتن که باید بیعت کنی، خدا میدونه چه حالی گذشت به حضرت زهرا سلام الله علیها، چنان برآشفت بی بی، ناله ای زد، نهیب زد، ”خَلَوُ عَنْ ابْنِ عَمِّی“ ”رها کنید پسر عموم رو، که اگر رها نکنید، پیراهن بابام رسول خدا رو به سر میگیرم و نفرینتون میکنم. که امیرالمؤمنین سلمان رو صدا زد، سلمان! دریاب دختر پیغمبر رو، ایمن زهراست، نفرین کنه احدی رو باقی نمیذاره، سلمان میگه: دیدم مسجد داره میلرزه، او مدم گفتم: بی بی جان! نکنید این کار رو. سلمان نمی بینی؟ گفت: بی بی جان! آقا می فرمایند، نکنید این کار رو.

بگم بی بی جان! مادر جان! یه شمشیر رو سر علی دیدی ”آی قربون این دل آماده برم“ یه دونه شمشیر، نه زیر گلو، روی سر با فاصله دیدی، برآشفتی که نفرین میکنم همتون خاک شید، همتون هلاک شید، آی بی بی! بی بی جان چه دلی داره زینبت؟ نگاه کرد دید همه صف کشیدن، یکی با شمشیر میزنه، یکی با نیزه میزنه، اونی که هیچی نداره سنگ

میزنه، حسین... امان از اون لحظه ای که ریختن سر
خود زینب* .

یک نفر خفته بود در گودال
صد نفر می زدند زینب را
هر چه او بیشتر نفس می زد
بیشتر می زدند زینب را
گاه با کعب نیزه و گاهی
با سپر می زدند زینب را

حسین... *خدای حضرت زینب، عجل لولیک
الفرج*

روضه سنگین و جانسوز_ شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها
_استاد حجت الاسلام میرزا محمدی

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الصِّدِّيقَةُ الشَّهِيدَةُ... دیگه روزای
آخر عمر فاطمه است... المَغْصُوبَةُ حَقُّهَا... بدجوری
حقتو گرفتن بی بی جان... برا گرفتن حقت حتی به
بچت هم رحم نکردن... تُضْرَبُ وَهِيَ حَامِلٌ
... الْمَمْنُوعَةُ إِرْثُهَا... الْمَقْتُولِ وَلَدُهَا... محسنتو ندیده



کشتند ... کاش میذاشتن بینیش و بعد بکشن
... الْمَكْسُورَةَ ضِلْعَهَا وَ الْمَظْلُومِ بَعْلُهَا ...
بعد از پدر به فاطمه دشمن امان نداد
وز مهر کس تسلی آن خسته جان نداد
زهرها ندید محسن و گلچین روزگار
گل چید و فیض دیدن بر باغبان نداد
میخواست با پسر بدهد جان به پشت در
اما چو بی کسی علی دید ، جان نداد
الله اکبر ...

در کوچه خواست تا که شود حامی علی
دردا که تازیانه قنقد امان نداد

تا دم مرگ همش میگفت: شرمنده ام؛ حمایت من بی
نتیجه ماند ... علی جان ...

شرمنده ام حمایت من بی نتیجه ماند
دستم شکست و بند ز دست تو وا نشد
* از همین جا بی مقدمه بیرمت گودال بایه بیت ...
دخترشم کربلا هی گفت *:

شرمنده ام حمایت من بی نتیجه ماند (داداش)

خنجر ز خنجر تو برادر جدا نشد...

حسین....

* هرچه عجله کرد جلوتر از شمر به گودال برسه اما

نشد ... راوی می‌گه دیدم لباس عربی مانعه ... افتان

و خیزان ، دختر علی هی زمین میخوره و بلند میشه

...*

او می‌دوید و من می‌دویدم

او سوی مقتل ، من سوی قاتل

* اما وقتی رسید دید ... وَالشَّيْمِرُ جَا لِسْ عَلِيٍّ

صَدْرِكَ ... مَوْلِعُ سَيْفَهُ عَلِيٍّ نَحْرِكَ* ... ناله بزن یا

حسین....



روضه سنگین و جانسوز_ویژه فاطمیه_شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها_سید مهدی میرداماد

*بذار اینطور بگم ... شعر خودش همه حرفارو
زده...*

دیو را با خانه ی انسیه الحورا چه کار

دود را با چشم خورشید جهان آرا چه کار

داد میزنی ... صدای من به گوشت واضح نرسه

دشمن و بیت ولایت ، هیزم و باغ بهشت

شعله ی آتش ، تو را با صورت زهرا چه کار

لا اله الا الله ... خیلی این یه بیت منو سوزونده

تازیانه شرم کن ، این دست دست فاطمه ست

ای فشار در ، تو را با عصمت زهرا چه کار

*یه جا دل دشمن مدینه سوخته اینجاست ... من
 روضم همینه ... یه جا دلش سوخت ... گفت تا
 صدای فاطمه رو شنیدم دلم به حال زهرا سوخت ...
 گفتم این زهراست پشت در ... من که با دختر
 پیغمبر کاری ندارم ... دلم به حالش سوخت ... ای
 نامرد ... او مدم عقب ... سه چهار قدم برگشت ...
 می‌گه برگشتم ... یه مرتبه یاد علی افتادم ... یه جمله
 می‌خوام بگم تو رو خدا دقت کنید ... من می‌گم کاش
 پات می‌شکست بر نمی‌گشتی ... همون جلو در لگد
 می‌زدی ... زورش کمتر بود ... وقتی برگشت ...
 همه کینشو جمع کرد ... (یا الله یا الله)

بیرمت کربلا ... من خیلی نمیتونم اینجا بمونم ...
 گرچه امشب شب مرگم باشه خیالم راحت‌ه دیگه
 روضه ندارم، کربلا یه جا دشمن دلش به حال حسین
 سوخت ... کجا؟! اونجایی که بچشو رو دست گرفت
 ... بین کجا رفتیما ... بیابا من ... بیاد هر کس کار
 داره ... همه گفتند بچه رو بگیرد سیرابش کنید ...
 لشکر بهم ریخت ... می‌خواستن بیان بچه رو



بگیرند ... صدازد حرمله ! ... کارو تموم کن ... ای
حسین ...

به روی شانه ی بابا ، دوبار ذبح شدم

*دیگه برنمیگردم مدینه ... فقط بامن بیا .. تا حالا
نشیدی ... هیچ شاعری این مضمون رو نیاورده ...
خیلی عجیبه ... ذوق بی‌داد کرده ... هممون
شنیدیم ... یکبار علی ذبح شد ... فَذَبَّحُوهُ مِنَ الْأُذُنِ
إِلَى الْأُذُنِ ... اما ذوق این شاعر میگه ... از زبان علی
اصغر* ...

به روی شانه ی بابا ، دوبار ذبح شدم

دوبار مرگ عیان گشت در برابر من

چرا دوبار ???

یکی دمی که فرو رفت در گلویم تیر

به روی شانه ی بابا ، شکافت حنجر من

این یکبار ... دومیش بیچاره میکنه ...

یک دمی که کشیدند تیر را بیرون

"یا الله یا الله" تا تیرو کشید ، سر جدا شد ... بچه
رو زیر عبا گذاشت *

نوای ذاکر با اخلاص و دوست داشتنی مرحوم حاج یونس
حبیبی_ویژه فاطمیه_شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها

ای همه هستی به هوای تو مست
صاعقه در برق نگاهت نشست
فاطمه ای زینت عرش خدا
بوسه به دست تو زده مصطفی
فاطمه ای نام تو معراج عشق
خاک در خانه ی تو تاج عشق
چرخ و فلک ندیده چون تو ماهی
غلامی تو خوبتر ز شاهی
تو خالق اصول دین عشقی
تو نقشه نقش نگین عشقی
به خانه ی تو آسیه حاجب است
ولایت تو بر علی واجب است
تو مرتضای دیگری در حجاب



معنی اسطوره ی أم الكتاب
زمان به احترام تو می رود
تحت لوای نام تو می رود
تو فاتح قلعه ی سینه هستی
تو یادگاری از مدینه هستی
مدینه با نام تو مشهور شد
ز شور تو مدینه پرشور شد
طلوع صبح صادق ولایی
تو شاهکار خلقت خدایی
تویی که آب چشمه ی حیاتی
خدیجه را ز دردها نجاتی

*اومد دید خانومش یه گوشه ای خلوت نشسته ...
تنهای تنها ... زیر لب داره به زمزمه ای میکنه ... اما
داره میخنده ... خوشحال شد پیغمبر ... خانومم با
کی داری حرف میزنی؟! ... عرضه داشت یا رسول
الله ... بچه ای که در بطن منه داره با من حرف میزنه
... میگه مادر ، اگرچه زنهای مکه تورو تنها گذاشتن ،
هم زبون ، هم صحبت نداری مادر ، من باهات حرف
میزنم ... احساس تنهایی نکنی مادر ... پیغمبر هم



خوشحال شد ... اما یه روزی بینه همین دخترش
فاطمه ... زانوهای غم رو بغل گرفته داره گریه میکنه
... یه حرفایی زیر لب میزنه و ناله جانسوزی داره ...
پیغمبر هم گریه کرد ... اومد نشست ، گفت فاطمه
جان با کی داری حرف میزنی دخترم؟! ... چرا داری
گریه میکنی؟! ... عرضه داشت بابا جان ... یا رسول
الله ... بچه ای که در بطن منه داره با من حرف میزنه
بابا ... یه حرفایی میزنه جگرمو آتش میزنه ... چی
میگه دخترم؟! ... بابا گاهی وقتا میگه أنا الغریب ...
گاهی وقتا میگه أنا المظلوم ... بابا جان ... گاهی
وقتا یه حرف دیگه داره جیگرمو پاره پاره میکنه ...
بابا بعضی از وقتها میگه أنا العطشان ... فرمود راست
میگه ... دخترم راست میگه ... به روزی میاد بین دو
نهر آب بالب تشنه ، سر از بدنش برای دینم جدا
میکنند ... حسین* ...

تویی که آب چشمه ی حیاتی

خدیجه راز دردها نجاتی

*خدایش هر موقع خواستی بی بی رو صدا کنی فقط
بگید مادر ... شهید علی محمد مرتضوی قبل از



شهادتش میگفت در عالم خواب بی بی روزیارت
کردم تا دستمو بلند کردم حاجتمو بگم ، فرمود نه !!!
... اینطوری منو صدا نکن ... هر وقت خواستید منو
صدا کنید فقط به من بگید مادر ... من مادر شما
هستم ... مادر* ...

تو درس داده ای به طفل هستی
معلم کتاب حق پرستی
بر قدم خاک تو دارد درود
سلام ما به خاکت از راه دور
*گریه کنا کجا نشستند ... بسم الله ... مدینه ای
یانه* ...

مدینه هرچه گویی درد دیده
مدینه چادر پر گرد دیده
به روی چهره ی خورشید حیدر
نشان دست یک نامرد دیده
بمیرم برات بی بی ...
سپیده بودم و از کین ، مرا شفق کردند
کتاب عمر کم را ورق ورق کردند
به زخم سینه و بازوی من نمک زده اند

مرا به جرم علی دوستی کتک زده اند..

* به خدا یادم میاد هر وقت این روضه هارو میگم با رفقا هر وقتی که مدینه بودیم قرار میذاشتیم مقابل باب جبرئیل ... روبروی درب خانه حضرت زهرا ... اونجا دور هم می نشستیم ... دست به گردن هم مینداختیم ... نمیذارن که اونجا گریه کنی ... نمیذارن که اسم بی بی رو بیاری ... اما آروم آروم همه باهم گریه میکردیم ... مادر ... مادر ... سلمان میگه نشستم مقابل امیرالمؤمنین ... (این روضه یادت بمونه هر وقت توی این ایام شهادت بی بی یادت اومد ، خوب گریه کنی براش) میگه مقابل حجره ، جلوی در اول با احترام ایستادم ... فرمودند وارد شدم محضر امیرالمؤمنین ... با احترام نشستم ... یه وقت آقا فرمود سلمان! منزل ما سر زدی؟! ... عرض کردم آقا جان ، انصار شما ، دوستان شما، محبان شما ، توی مسجد جمع شده بودند، گفتند چرا دیگه علی مسجد نیما؟! دلشون برای شما تنگ شده ... چرا دیگه مسجد تشریف نمیاری؟! سلمان گفت تا این حرفو زدم دیدم صدای ناله ی علی بلند شد ... آقا جان، من



شمارو ناراحت کردم؟! فرمود: نه ... منو یاد یه
خاطره ای انداختی؟! کدوم خاطره؟! گوش کن سلمان
... میخوام برات درد و دل کنم ... سلمان ... همین
کاری که تو الان انجام دادی ، یه روزی من توی مکه
انجام دادم ... اون موقعی که خانوم حضرت خدیجه
سلام الله علیها از دنیا رفته بود ... آقا رسول الله
خلوت نشین شد ، گوشه گیر شد ... رفتم از طرف
انصار و دوستداران آقا رسول الله محضرشون سلامی و
پیغامی ببرم ... بگم آقا جان ، چرا دیگه بین محبان و
دوستانتون و انصارتون تشریف نمیاورید؟! پیغام
فرستادن براتون ... فرمودند علی جان! تو که میدونی
خدیجه ، همه دار و ندار من بود ... سرمایه شو ،
زندگیشو ، نفسشو ، همه وجودشو خرج کرد برای
دین خدا ... من خانوم مهربونمو از دست دادم ...
میخوای چه کنم سلمان؟! ... من علی ام ... اون
پیغمبر بود ... تازه میخوای برات تفاوتشو بگم؟!
(گریه کنا کجان؟! آماده ای یا نه؟!) گفت سلمان :...
خانوم حضرت خدیجه عمرشو کرده بوده ... در
دوران حیاتشون ، کسی بهش جسارتی نکرد ... اون

موقعی هم که از دنیا رفت ، همه اومدن با احترام ، بدن این خانم مجلله رو از روی زمین برداشتند ... با احترام مراسم تغسیل، تکفین ، تشییع توی اون روز انجام شد ... اما من میخوام بگم سلمان ... خانوم من هجده ساله بوده ... سلمان ... جلوی چشمای خودم به خانوم سیلی زدند ... (یا صاحب الزمان) سلمان ... جلوی چشمای خودم پهلووی خانومو شکستند ... جلوی چشمای خودم محسنم بین در و دیوار سقط شد (یا الله یا الله) سلمان ... حالا که زبون درد و دل باز شد بذار بگم ... خانومم از دنیا رفت ، من شبانه بدن فاطمه رو غسل دادم ... میخوای همه چیرو بدونی ، برو از أسما سوال کن ... أسما آب میریخت به بدن خانوم ... از ظرف آب دست أسما ، آب تازه و روشن جاری بود ... از گوشه پیراهن خون تازه ... یا زهرا ...*



روضه سنگین و جانسوز_ویژه فاطمیه_شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها_سید مجید بنی فاطمه

بی مادری کشیدم ، کسی خبر نداره
چادر خاکی دیدم ، کسی خبر نداره
بی خبرند مردم ، از حاله منم خسته
بی خبره زینب ، از دستی که شد بسته
خون بود و خون بود ، مادر نیمه جون بود
واسش بمیرم ، آخه خیلی جوون بود
وسط کوچه دیدم که نفسش بریده
چادرشو یه گوشه ، رو صورتش کشیده
بی خبرند مردم ، من بدجوری ترسیدم
هیشکی ندید اما ، جون دادنشو دیدم
درد من این بود ، مادر رو زمین بود
دیدم از اون روز ، دیگه خونه نشین بود
خون بود و خون بود ، مادر نیمه جون بود
واسش بمیرم ، آخه خیلی جوون بود

جلوی چشمم افتاد ، آتیش در به جوش
میبینم از رو مسمار ، داره میریزه جوش
بی خبرند مردم ، که پشت دره مادر
بین همین خونه ، شد یاس علی پرپر
دود بود و دود بود ، صورتش کبود بود

*همچین که بین در و دیوار افتاد ... زنها بهتر
میدونن ، زنی که بارداره باید قدم هم آهسته
برداره ... نانجیب برای معاویه نوشت یه طوری به در
زدم ... فضا میگه تا اومدم دیدم بین در و دیوار زهرا
افتاده ... نگفت محسنم ... نگفت بازوم ... فقط یه
نگاه کرد گفت به من بگو علی رو کجا بردند ... بعضی
روضه ها گریه نمیخواد ، داد میخواد ... میتونی بزنی
بسم الله ... خودشو کشون کشون آورد وسط کوچه
... دید چهل نفر علی رو میکشند ... گفت مگه زهرا
مُرده علی رو پای برهنه می برید؟! ... مگه زهرا
مُرده علی رو با سر برهنه می برید؟! ... چنان
کمر بندو کشید ... چهل نفر روی زمین افتادند ... یه
وقت دومی نامرد کم آورد ... دید یه زن چهل نفرو
زمین انداخت ... دیدن از لای جمعیت میگرده ... یه



وقت صدا زد قنفذ ... چه کنم امیر؟! ... گفت یه کاری کن دیگه قدم از قدم برنداره ... اینقدر با قلاف به بازو زد ... میخوای بریم کربلا ... ؟ اینجا این نامرد غلامشو صدا زد ... اما کربلا ... نامرد یه نگاه کرد گفت حرمه ... چرا بیکار ایستادی؟! گفت چه کنم؟! ... گفت مگه سفیدی گلوی بچه رو نمیبینی؟! ... یه وقت حسین دید بچه داره بال بال میزنه ... این دست بیاد بالا ... بلند بگو حسین*

الهی بشکنه دست مغیره
میان کوچه ها بی مادرم کرد



روضه و توسل جانسوز_ ویژه فاطمیه _ شهادت حضرت زهرا سلام الله عليها _ حجت الاسلام قاسمیان

ناحله الجسم یعنی ...

نحیف و دلشکسته میری

جوونی اما مادر پیری

بهونه ی سفر میگیری

*این عبارات عریض برای امام صادق هست ... میگه

مادر ما نَاحِلَةُ الْجِسْمِ بود ... مادر ما بَاكِیَةُ الْعَیْنِ بود

... مادر ما مُنْهَدَةُ الرُّكْنِ بود ... مادر ما مُعَصَّبَةٌ

الرَّأْسِ بود ... این دمای آخر سر شو می بست *

بَاكِیَةُ الْعَیْنِ یعنی ...

بارون غصه ها میبارد

چشای مادر ما تاره

دیگه علی شده بیچاره

مُنْهَدَةُ الرُّكْنِ یعنی ...

توون برات نمونده بانو

کی قلبتو سوزونده بانو



کی بالتو شکونده بانو

مُعَصَّبَةَ الرَّأْسِ يَعْنِي ...

بستی سری رو که پر درده

رنگ رخ تو مادر زرده

امام زمان، مجلس شماست ببخشید

تو کوچه کی جسارت کرده

*حالا من خوب گریه کردی بذار یه بند دیگه بگم *

...

جوری لگد خوردی که ...

نمیتونی بلند شی از جات

جای قلاف روی بازوهات

داری میری کنار بابات

هیچکسی ای وای من ...

*امام زمان، ببخش مارو از این که اینجوری میخونیم

... ما بی ادیم ... *

هیچکسی ای وای من ...

نگفت تو کوچه به اون کافر

نزن زنو جلوی شوهر

بمیره زینبت ای مادر

حسین من ...
بیا و این دل شکسته را بخر
حسین من ...
مسافر جامانده را با خود ببر

روضه و توسل جانسوز_ ویژه فاطمیه _ شهادت حضرت زهرا
سلام الله علیها _ حاج حسن خلیج

قرار بود دلم را پر از قرار کنی
مرا سپیدترین بخت روزگار کنی
*بی بی جانم ... اما حالا ببین چه روزگاری برام
درست کردی خانومم*
قرار بود دلم را پر از قرار کنی
مرا سپیدترین بخت روزگار کنی
*خدا ان شا الله یه جوری دلامونو آتش بزنه برای بی
بی*

نهال سبز من ، ای زخم خورده ی پاییز

چرا اینجوری برگ و برت زرد شده بی بی جانم؟
بنا نبود مرا باغ بی بهار کنی



هنوز طفل بزرگ تو، هشت سالش نیست

مرا چه زود، جوانم؛ یتیم دار کنی

* به آقا همش سفارش حسینو میکرد ... فاطمه

جانم *

هنوز طفل بزرگ تو ، هشت سالش نیست

مرا چه زود ، جوانم؛ یتیم دار کنی

* آقا سرشو انداخت پایین، همون جور که بی بی از

امیرالمؤمنین چیزی نخواست، علی هم تا حالا از

خانوم چیزی نخواست ... اما خب حالا میخواد بخواد

خجالت میکشه، سرشو انداخت پایین، گفت:

بمان غریب نامم

* فاطمه دارم التماس میکنم ... بمان غریب نامم ...

میدونه که فاطمه سلام الله علیها چقدر حساسه روی

علی ... گفت بذار یه چیزی بگم اگه دیگه اولی نشد ،

دومی بشه * ...

بمان غریب نامم ، نرو زمین نخورم

واقعا نمیدونیم ... هر چی داریم میگیم توی این عالم

خودمون داریم صحبت میکنیم ... توی همین عالم

ماده ی خودمون ... توی همین طبیعت خودمون ...



توی همین ارتباطات خودمون ... بعد زود به خانمش
ربطش داد که الان فاطمه نکه من که دیگه داغون
شدم کاری ازم برنمیاد* ...
بمان غریب نمانم ، مرو زمین نخورم
اگرچه قامت خم ، کار ذوالفقار کنی
*تو آگه باشی دلم گرمه خانومم ... تو بمونی منم علی
می مونم ... تو بری دیگه علی نیستم* ...
اگرچه قامت خم ، کار ذوالفقار کنی ...

ای نور قلب عاشقم
شمع این خانه تویی
زهرا زهرا مرو مرو
لطف کاشانه تویی
ای مرغ پرشکسته ی
افتاده کنج قفس
از فرط غصه فاطمه
در سینه مانده نفس
*شب آخره ها... میای با بابامون با هم التماسش
کنیم؟!*

ممنونم اگر نروی



میمیرم اگر بروی
زهرا ... مرو مرو
خیلی معذرت میخوام از آقا امام زمان ...
ای نخل بریده ثمر
ای مادر کشته پسر
زهرا ... مرو مرو
لاله ی پرپر شده ام ، زهرا برخیز
* جان علی ... یکبار دیگه بلندشو*
من هم بی مادر شده ام ، زهرا برخیز
میخواستم با تو بمانم ، ولی نشد
گفتم که از فراق نخوانم ، ولی نشد
علی جان باید برم دیگه
گفتم برای دلخوشی تو ، نماز را
یکبار ایستاده بخوانم ولی نشد
امیرالمؤمنین چیگفت؟! ... دوباره همون حرف ...
ممنونم اگر نرویی
* همینجوری هم قبول دارم ، بمون فاطمه*
میمیرم اگر بروی
زهرا مرو مرو

لاله ی پرپر شده ام

زهرا برخیز

* نه فقط زینب و حسنین ، نه ... نه *

من هم بی مادر شده ام

زهرا برخیز

* دید خبری نشد، هر چی گفت مادر حین و حسین
چشماشو باز نکرد، دختر رسول الله، چشماشو باز نکرد
... سر فاطمه رو گذاشت روی زانوش ، گفت زهرا
جان، من علی ام .. تا گفت من علی ام ، چشماشو باز
کرد ... دید قطره قطره اشکهای علی روی صورتش
میچکه ... رفقا ... مادر ما این دست شکسته رو هی
بالا آورد تا نیمه راه ... نمیتونست ... بالا میاورد ،
دوباره میفتاد ... بار دوم ، بار سوم ... امیرالمؤمنین
دستاشو برد زیر دست فاطمه ... خانوم! میخوای
چیکار کنی با این دست شکسته؟! ... چرا اینقدر
حرکت میدی ، میخوای چیکار کنی؟! ... دستشو بالا
آورد ... علی جان بالاتر ببر دستمو ... بالا آورد ... یه
کم بالاتر علی جان ... مقابل صورت
امیرالمؤمنین ... علی دید این انگشتهای بی رمق رو



تکان داد ، اشکهای علی رو از روی صورت علی گرفت ... جلوی چشمهای من اینجور گریه نکن ... اما هر کاری کنیم همینکه هست ... "لایوم کیومک یاأبا عبدالله" زینبم با خودش گفت برم لحظه آخر لاقفل سرشو به زانو بگیرم ... سرش توی دامن خودم باشه ... سرازیر گودال شد ... اما یه وقتی رسید که دید ، ملعون داره از گودال بیرون میاد ... دامنشو جمع کرده ... خون تازه از زیر دامنش جاریه ... حسین

**روضه و توسل جانسوز_ ویژه فاطمیه_ روز شهادت حضرت زهرا
سلام الله علیها_ استاد حاج منصور ارضی**

*دیگه ممنوع الملاقات شد به زبان ما ... هیچ کسی رو پذیرا نبود ، حتی عباس عموی پیغمبر که به زبان دیگری عموی زهرای مرضیه هم میشه ، اومد در زد ، فضه ی خادمه اومد دم در " اومدم دختر پیغمبر رو زیارت کنم .



فضه فرمود ملاقات نداره ، کسی رو قبول دیگه نمی کنه ... " ناراحت شد بر گشت ، امیرالمومنین رو در بین راه دید . رفته بودم دختر پیغمبر رو زیارت کنم ، گفتن قبول نمی کنه و راه ندادن ... "علی جان اگه خبری شد به ما هم بگوانگار همه منتظر بودن *

برخواست دگر جمع کند بستر خود را

میخواست که خوشحال کند همسر خود را

امروز خودش پای تنور آمد و نان پخت

تا سیر کند فاطمه ، نان آور خود را ...

سربند علی را به سرش بست که شاید

آرام کند فاطمه درد سر خود را

این معجر خاکی دگر اندازه ی او نیست

داده است به آتش کمی از معجر خود را

رفتن پسرها وسط کوچه نشستن

سخت است بینن غم مادر خود را

حالا که نشد باز کند پوشیه اش را

ای کاش کمی ناز کند دختر خود را ...

چون محرم راز علی و همدم او بود

در سینه نگه داشت دم آخر خود را



روح علی و فاطمه در پیکر هم بود
پس برد علی دفن کند پیکر خود را

**روضه و توسل جانسوز_ویژه فاطمیه_شهادت حضرت زهرا .
سلام الله علیها_سید رضا نریمانی**

حال مادرم خرابه
دیدن مریض ثوابه....
*اینو امام حسن داره میگه ها ... هی راه میره دور
حیات خانه*
حال مادرم خرابه.....
بازوش درد می کنه...
پهلوش درد می کنه...
دیدن مریض ثوابه
زخم بازوش منو کشته
درد پهلوش منو کشته...
بشکنه دست مغیره
کبوده روش منو کشته...
این حرفه علی هستا جون زینب



ای هلال قد کمونی

چی میشه پیشم بمونی...

از خدا نخواستی بمیری

تو هنوز خیلی جوونی

ممنونم اگر نروی....

میمیرم اگر بروی....

*اومد بالاسر فاطمه ش هر چی صدا زد یا بنت رسول
الله ”دید جواب نمی ده ...ای خانومم ببین کی اومده
... چرا چشمتو بستتی ؟ علی اومده فاطمه
جان من هنوز همون علی ام ... فاتح خیبرم ...
درسته آبروم پیشت رفت ...ولی من هنوز علی خیبر
شکنم ...یه وقت دید بی بی چشماشو باز کرد ...
همچین که قطرات اشک امیرالمومنین رو صورت
خانوم ریخت چشما رو باز کرد ... شروع کرد وصیت
کردن “صدا زد علی جان فاطمه رو حلال کن ...
همسر خوبی برات نبودم الله اکبر ...علی جان
همه تلاشمو کردم دستتاتو نبندن شرمنده ام منو
حلالم کن یه وقت بغض آقا ترکید شروع کرد



حرف زدن ، چى ميگى فاطمه جان ... تو منو حلالم
كن *

على رو حلال كن ، واسه زخم بازوت
على رو حلال كن ، واسه درد پهلو
على رو حلال كن ، واسه دست بسته ش
نتونست كه بر داره اون در رو از روت

**روضه و توسل سنگين و جانسوز_ شهادت حضرت زهرا سلام الله
عليها_ استاد حاج منصور ارضى**

دفن شد زهرا شبانه
مرتضى آمد به خانه
* خدا رحمت كنه مرحوم رنجى رو ... پيرمردها
يادشونه * ...

دفن شد زهرا شبانه
مرتضى آمد به خانه
زينبش در اين بهانه
كاي پدر ، كو مادر ما؟
مادرِ غم پرور ما

زیر گل خوابیده مادر

درد و محنت دیده مادر

دیدى که از فراغ تو بی بال و پر شدم

زهرایانم

بین مدینه فاطمه جان، بی سپر شدم

دیگر صدای سرفه ی تو بین خانه نیست

جانت به لب رسید اگر جان به لب شدم

بعد از تو احترام علی را شکسته اند

*باید زخم زبان بخوری، تا بفهمی من چی میخونم ...

منم باید بفهمم*

بعد از تو احترام علی را شکسته اند

زخمی طعنه های سر هر گذر شدم

دیدى آخر علی از پا افتاد

.... *لعنت به درب خانه ، که از من تو را گرفت* .

یک لحظه خواب برد دو چشم تر مرا

دیدم به خواب باز دوباره پدر شدم

گفتن علی چه زندگیش خوب و خرم است

با چشم های شور مدینه نظر شدم

دست پیمبر آمد و تحویل دادمت



من از خجالت پدرت محتضر شدم

آره ... وقتی کسی بالای قبر بدن رو میاره ... یه نفر، دو نفر میرن پائین، جنازه رو میگیرم از محارم ... حسنین که کودکنند، عقب وایسادن ... اصحاب هم عقب ایستادند ... با اینکه دیگه وزنی نداشت ... روایت میگه مثل خیال شده بود ... آب شده بود ... روی دستش گرفت ... علی مونده چه جوری توی خاک قبر بذاره ... یه وقت دید دستهای پیغمبر نمایان شد ...

*علی جان! بدن زهرامو به من بده ... **ماها میگیرم ... اصلا پیغمبر گله نمیکنه ... زهرا جان! ما داریم روضه میخونم، شاید بتونیم اینطور بگیریم ... پیغمبر فرمود این همان امانتی ست که من به دست تو دادم ... امیر المؤمنین فرمود: آقا جان، یا رسول الله ... دخترت رو سؤال پیچ کن ... به من که از دردهای نگفت ... اینجا دستهای پیغمبر معلوم شد ... بدن نازنین فاطمه رو قبول کرد و روی خاک گذاشت ... اما کربلا یه جور دیگه شد ... دقت کنید ... چون حضرت توی گودال افتاده ... بدن پاره پاره س ... دیگه جا

به جاش نکرد ... آروم حصیر با بوریا رو کشید زیر
بدن ، بدن متلاشی نشه ... همون گودال رو کم کم
خاک ریخت ... با انگشت سبابه روی خاک
نوشت «: هَذَا قَبْرُ حُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِيطَالِبِ الَّذِي
قَتَلُوهُ عَطْشَانًا*...»

**روضه و توسل بسیار جانسوز _ شهادت حضرت زهرا (س) _ حاج
حیدر خمسه**

تو بدین همه لطافت، که زحور دل ربودی
ز چه بر منه سیه رو ، در دوستی گشودی
*اصلا من به تو نمیخورم ... مگه قحطی نوکر اومده
... بعضیا هوا برشون داشته ، فکر میکنن چه خبره
... بعضیا فکر میکنن کاری کردن ... تا ابد هم بیای ،
بدهیاتو صاف نکردی ... هممون این شبا حالمون
مساعد نیست ... عزاداریم ... اصلا امشب اگر کسی
مریض نشده باشه حرف توشه* ...
*آه ... چندتا بچه میشناسم از دیشب صداشون
گرفته ... تا حالا شده دهندو بگیری داد بزنی؟! ... تا



حالا شده جیغ بزنی، صداشو کسی نشنوه؟! ... اینقدر
زینب دیشب جیغ زد اما صداشو کسی نشنید ... لذا
اینجا دوره شو دید، کربلا نگاه میکرد، گریه میکرد
... آه آگه جیغ میزد بچه ها میمردن ... لذا با نگاهش

(نالاه ی بدون شیون سکتہ میکنی*)

ز ازل مرا ارادت، به تو بود از سعادت

چو سرشته شد گل من، تو دل مرا ربودی

به کسی اسیر بودم، که ورا ندیده بودم

*همه‌ی زنان شهر رو جمع کرد زلیخا ... میخواست
فخر کنه، یه توجیه برا کارش بیاره ... بگه آگه من
دل دادم، همه دل میدن ... به محض این که یوسف
وارد شد (بخونید تاریخ و روایات رو) ... روایت داره
تمام زنان دستشونو بریدند با دیدن یوسف ... اون
هوسه* ...

*بیایید مادران مارو ببینید ... یه یوسف زهرا داره ...
ندیدنش ... برای این یوسف گریبان میدرنند ... به
اون یوسف مینازند!!! ... بیان مادرای مارو ببینند،
اینقدر برای یوسف زهرا لطمه زدند...



بعد میگی یوسف رو دیدی؟ میگه نه ... بوی حرمش
میاد ... این جالبه ، این قشنگه ... هر جایی رتبه ای
توی نوکری پیدا میکنی ، یه بزرگ و راه رفته میاد تا
میینه حالت رو ، میگه از مادرته ... بعد میری ته و
توی قضیه رو درمیاری میبینی آره ! ... اینقدر توی
سرما توی بغلش توی تکیه ها نشسته ... گریه کرده
شیر داده * ...

آقا جان ...

زازل مرا ارادت ، به تو بوده از سعادت

چو سرشته شد گل من، تو دل مرا ربودی

* امشب دم دریا مراقب باشید ! ... یه خرده مؤدب
وایسید ... آخه ختم مادر ، پسر میاد ... مگه میشه
پسر برای مادر نیادا ! ... چطور مادر برای پسر بره ...
چطور مادر ، پابرنه بشه ... پسر هم میاد ... دم در
وایساده * ...

* ما دیدیم مدینه برا مادرت ختم نگرفتن ... برا
مادرت یه ختم گرفتیم ما رسم داریم، صاحب عزا
دم در وایمیسته ... خدا سلامتی بهت بده آقا * ...

که به روزگار بودم، من حقیر و خوار بودم



*پرچم فاطمیه ، کمرو میشکنه ... یه سؤالی از ملازم
آیت الله وحید خراسانی پرسیدم ... گفتم توی مردم
و عوام پیچیده ... یه شعری رو منتسب به آقای وحید
میدونند ... که کلمه ی سگ به کار برده و گفته من
سگ این آستانه ام ... گفت بله ، این برای حضرت
آیت الله وحید هست ... گفت آقا اعتقادش اینه ، که
سگ رو صاحبش میزنه ، سگ نمیره، اینو من دیدم ،
شما هم دیدید ... یه وقت یه خطایی سگ میکنه ،
صاحبش با چوب میزنش ... هی میره دور میزنه میاد
دوباره پوزه شو میکشه ... اگه بیرونش هم کنه دم
در وایمیسته ... اما به ما یه کم چپ نگاه کنه ، میریم
... چندبار رفتیم؟* ... !

من به روزگار بودم، من حقیر و خوار بودم

تو به عزتم فزودی، تو مرا عزیز کردی

اباصالح ...

بابات شده خونه نشین

* کاش جون بدیم با این حرف *

اباصالح ...

* سادات گوششونو بگیرن *

مادر تو خورده زمین

* انگار بدجور هم خورد زمین *

روضه و توسل جانسوز_شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها

_استاد حاج منصور ارضی

شاخه ی تاخورده ی یاسم، ازاین گلشن نرو

یا اگر که میروی، باشد! بدون من نرو

*خیلی دلش سوخته علی ... آخه صداش کرد،

فرمود خواب دیدم بابامو ... فرمود امروز تو مهمان

ما میشی ... علی جان میخواستم چندتا حرف باهات

بزنم ... یکی این که منو حلالم کنی * ...

قاتلانت پیش من دارند جولان می دهند

*ای روزگار ..عجب روزگاری *

جوشن خوبم ، علی مانده ست بی جوشن نرو

صورت پوشیده ات هم روشنای خانه است

از شب تاریک ما، ای مشعل روشن نرو

هی جوابم میکنی ، هی التماس میکنم

دست من بر دامت ، ای سوخته دامن نرو

یا زهرا....



نذرها کرده است زینب تا بمانی پیش ما
فاطمه محض رضای دخترت فعلاً نرو
خاک بر دنیا که از صدیقه شاهد خواستند
کوری کذاب ها ، ای حجت مطلق نرو
حالا ورق برمیگرده ...

خیر باشد! باز نان پختی و جارو میکنی
قصد رفتن که نداری؛ جان من تنها نرو
بودنت لطف است در خانه ، چه لاغر ، چه مریض
بین بستر گرچه مانده حاله ای از تن نرو
داده ای هر چند به زینب کفن ها را ولی
مانده زهرا جان کمی از کار پیراهن نرو
یعنی پیراهنو امروز تموم کرده ...
کربلا میبینمت در ازدحام نیزه ها
چه اشاره ای

با تن افتاده بین لشگر دشمن نرو
خنجری با خنجری برخورد کرد اصلاً نبین
یک قدم نزدیک گودال حسین اصلاً نرو
*وارد خونه شد ... دید داره نان میپزه ... فضا گفت
هر چی اسرار کردم ، فرمود فضا جان! روز آخریه

میخوام خودم برا بچه هام غذا درست کنم ...
 لباسهارو شست ، یک یک بچه هارو استحمام کرد ،
 قشنگ همه رو شانه به موهاشون زد ... واقعا روز
 آخیره ، حال مریض خوب میشه ... مادره دیگه ...
 واقعا سخته میخواد خداحافظی کنه ... لذا بچه هارو
 فرستاد ... حسن و حسین رو با امیرالمؤمنین ...
 زینبین رو فرستاد خونه فامیل یا همسایه ... فضه!
 میخوام تنها باشم ... أسما! میخوام تنها باشم ... دیدم
 نماز مغربشو که خونند ، رو به قبله دراز کشید ... من
 صورتمو میپوشونم ... بعد از لحظاتی اگر صدایی
 نیومد ، زود بروید علی رو خبر کنید ...

أسما میگه دیدم صورتو که پوشوند ، سلام کرد بر
 ملائکه ی مقرب و بعد سلام بر پدرش نمود و ساکت
 شد ... دلشوره گرفتم ... هی صداش زدم ...

یا حبیبة الرسول ... یا زهرا ... دیدم جواب نمیده ...
 روپوشو از صورتش برداشتم ... دیدم از دنیا
 رفته ... گریانمو چاک زدم ... دویدم به سمت مسجد
 برم ... یه وقت در باز شد ... حسنین وارد شدند ...
 اونها هم معلوم میشه سراسیمه بودند ... ای أسما ، ای



فضه ... بگو مادر ما کجاست ... گفتم مادر خوابیده ،
بیاید غذاتونو بخورید ... یه نگاهی به من کرد حسن
، گفت فضه بگو بینم تا حالا ما کی بی مادر غذا
خوردیم*

**روضه و توسل بسیار جانسوز_ویژه فاطمیه _ شهادت حضرت
زهرا سلام الله علیها_ حاج محمود کریمی**

باز کابوس سراغ پسری آمده است
باز میلرزدو انگار که شر نزدیک است
آقام ... آقام ...
مادرت را ببر از رهگذر نامردی ...
آقازاده ...
راه بند آمده ...
راه بند آمده از کینه ، خطر نزدیک است
تا که افتاد زمین ، زلزله در عرش افتاد
هاتفی گفت قیامت به نظر نزدیک است

کوچه هر قدر که باریک شود ، وقت زدن
بیشتر ضربه دیوار، به سر نزدیک است...
دو قدم رفته رفته ...

*صبر کن مادر ... نمیتونم پیام ... به بابات نگیا ...
به مادر قول بده ... باید قول بدی به بابات نگو
.... باشه ...?*

دو قدم رفته رفته ، نفسش بند آمد

پسرش گفت بیا ، خانه دگر نزدیک است

*ای مادر ... آی یتیم ها داد بزنید....

ای مادر ... ای مادر ... ای مادر ...

دوباره بریم کربلا*

داغ مادر به جگر میرسد اما انگار

اثر داغ برادر ، به کمر نزدیک است

*همچی که اومد کنار بدن بی دستش ... رو زمین
افتاد، حسین ... قامت کشیده رفت به علقمه، اما وقتی
برگشت دیدن دارن خمیده خمیده میاد... چه اسم
عجیبی داره ها مادرش اینروزها هی براش گریه



کرد ... کفن ها رو که سوا کرد، گفت الهی برات
بمیرم کفن نداری.....

من برات یه پیراهن دوختم.....

ای وای ای وای ای وای آقام حسین...

پیراهنتو خودم برام دوختم عزیز دلم ... مبارکت
باشه عزیزم ... شنیدم لباساتو میبرن ... خدا کنه اینو
نبرن مادر* ...

ای وای ای وای ای وای آقام حسین...

**روضه و توسل_ ویژه فاطمیه_ شهادت حضرت زهرا سلام الله
علیها_ حاج امیر عباسی**

* یازهرا* ...

ببین دلم به غم اسیره

بدون تو علی می میره

آه ... آه ... ای بر نبی نور دو دیده

همسنگر قامت خمیده

آه آه دلم به خاک غم نشسته

میری با پهلوی شکسته

* یا فاطمه جان * ...

* از بعد امروز مصائب امیرالمومنین رو تو یه جمله

بخوای بگی همینه *

این سخن ورد زبان ها افتاد

دیدى آخر علی از پا افتاد ...

رسم مظلوم کشی جا افتاد

عاقبت فاطمه از پا افتاد

شعله از کوچه به زهرا افتاد

کربلا ورد زبان ها افتاد

* اصلاً از مدینه آتیش زدن رسم شد دیگه... آخه

دیدند یه خانومی هی وارد یه خیمه نیم سوخته ای

میشه و برمیگرده... چی شده خانوم؟ چرا وارد خیمه

نیم سوخته میشی؟ صدا زد: "یا شیخ ان لنا علیاً فی

الخیمه و هو لایتمکن من الجلوس و النهوض" *

* یعنی ای مرد! *



از آن ترسم که آتش بر فرزند

میان خیمه بیمارم بسوزد...

حسین

روضه و مقتل جانسوز_ویژه فاطمیه_شهادت حضرت زهرا سلام
الله علیها سال _حاج میثم مطیعی

ای داغ تو آغاز مُحَرَم

ای فاطمه ای نگین خاتم

پهلوی تو چون دلم شکسته

ای راز مگوی هر دو عالم

دست نانجیبی بسته دست حیدر

مانده بین آتش دل شکسته کوثر

*مادرم داره میسوزه ... خود بی بی فرمود:"والنار

تسعر" آتش زبانه میکشید*...

دست نانجیبی بسته دست حیدر

خیره مانده زینب بر پهلوی مادر

دست نانجیبی بسته دست حیدر
مانده بین آتش دل شکسته کوثر
آتشکده س سقیفه آخر
بر خانه مرتضی شرر زد
با قامت خم در این جوانی
زهرای علی دم از سفر زد
بعد از تو امان از دل حیدر...
از آن همه غم چه می توان گفت
ای خواندن روضه تو دشوار
*خوندن روضه ی تو دل شنیدن میخواد..من یکیشو
بگم*:
به پیش چشم ما در داشت میسوخت
همه آیات کوثر داشت میسوخت
میان شعله زهرا داغ میدید
علی هم آن طرف تر داشت میسوخت



*عزیز منو نزنید ... همه هست علی رو نزنید ... خدا
برا هیچ مردی نیاره* ...
از آن همه غم چه می توان گفت
ای خواندن روضه تو دشوار
در مجلس ما اشاره کافست
دیگر نشود حدیث مسمار ...
روضه ی تو پیداست از حیرت زینب
*من باورم نمیشه دارن دختر پیغمبرو میزنن .. مادر
منو* ...
روضه ی تو پیداست از حیرت زینب
غیر غم نمانده هم صحبت زینب
اشک حسن و حسین و زینب
بر خانه به جای مهر زهراست
بی فاطمه در مدینه دیگر
تنها خبر از غربت مولاست
بعد از تو امان از دل زینب ...

*من یه جمله مقتل بخونم ... اول ماجرا رو بگم ... دومی برار فیک ملعونش - معاویه - نامه نوشت جریانو تعریف کرد ... نمیدونی چه خبر بود!! انتقام همه شما رو گرفتم ... نمیدونی پشت در چه خبر بود ... یه جایی براش تعریف کرد "فَضَرَبَتْ فَاطِمَةُ يَدَيْهَا مِنَ الْبَابِ" بی بی دستاشو به در گرفت ... اجازه نمیدم ... در رو باز نمیکنم" ... فَضَرَبَتْ فَاطِمَةُ يَدَيْهَا مِنَ الْبَابِ تَمَعْنِي مِنْ فَتْحِهِ "من میخواستم در رو باز کنم زهرا نمیگذاشت ...*از اینجا به بعدش رو میخونم ترجمه نمیکنم ... جات خالی" *.... فَرُمْتُهُ "زهرا بازم مقاومت کرد ... داد بزن ... ناله کن بچه شیعه" ... فَتَصَعَّبَ عَلَيَّ* "معاویه! اولین کاری که من کردم میدونی چیه؟ دستای زهرا بیرون بود" *.. فَضَرَبَتْ كَفَّيْهَا بِالسَّوْطِ فَأَلَمَهَا، فَسَمِعَتْ لَهَا زَفِيرًا وَبُكَاءًا "زهرا فریاد زد ... زهرا گریه کرد....



روضه و توسل جانسوز_ ویژه فاطمیه _ شهادت حضرت زهرا
سلام الله عليها _ حاج حسن خلیج

ای نور قلب عاشقم

شمع این خانه توئی

زهرا زهرا مرو مرو

لطف کاشانه توئی

*گفت فاطمه! آسمون سراغ نداره علی به کسی
التماس کرده باشه ولی دارم التماست میکنم ... منو
تنها نذار*

ای نور قلب عاشقم

شمع این خانه توئی

زهرا زهرا مرو مرو

لطف کاشانه توئی

بگم بچه سیدا؟

ای مرغ پر شکسته ُ

افتاده کنج قفس

*رفقا ... مادر مارو تنها گیر آوردن ... چهل نفر
هرکس از راه می‌رسید ... با هرچی دستش
بود ... صاحب ناله‌ها ... بیشتر از این اذیت نکنم یا
نه بخونم دیگه ما که حالا بعد از هزار و چهارصد
سال رسیدیم یه چیزی داریم می‌شنویم * ...

اگر این است تأثیر شنیدن

شنیدن کی بود مانند دیدن ...

عَلَى اللَّهِ كَفْتَم.

ای مرغ پر شکسته

افتاده کنج قفس

از فرط غصه فاطمه

در سینه مانده نفس

شاه کلید شعر اینجاست ...

ممنونم اگر نروی

میمیرم اگر بروی



زهرا مرو مرو

*حال این روزای علی همینه دیگه ... هی راه میره

دور بستر میگرده*

ممنونم اگر نروی

میمیرم اگر بروی

زهرا مرو مرو

*خوده علی اومد محسن رو برداشت "یا الله ... یا

الله"

ای نخل بریده ثمر

ای مادر کشته پسر

زهرا مرو مرو

روضه و توسل_شهادت حضرت زهرا سلام الله عليها_ویژه فاطمیه_ کربلایی سید رضا نریمانی

میخ در کم کم ز آتش داغ شد...
*بزار رها کنم، روضه بخونم ... مثل زنها گریه کن
... جیغ بزن ... چرا؟! چون بچه ها توی مدینه
نتونستن گریه کنن * ...

در که آتش گرفت ، له شد آنجا تم
در هجوم عدو ، کشته شد محسنم
*بریم جلو تر یانه ... پابه پای من میای؟! ...
سادات، علما، بزرگان ببخشید ... از همه عزیزان عذر
میخوام ... روحانیون عذر میخوام ... ببخشید من
خیلی کوچکتز از این حرفام ولی روضه مادرمو دارم
میخونم سرها تونو برهنه کنید ، دوست دارم همه ناله
بزنند * ...

در که آتش گرفت ، قنغذ از ره رسید



*آخه یه جا آتیش میگیره ... آی رفقا ... همسایه ها
میان ، سریع جمع میشن آتشو خاموش میکنند ... اما
توی مدینه تازه همسایه ها اومدن هیزم آوردن ...
آتش رو هی شعله ور تر کردن *

در که آتش گرفت، قنغذ از ره رسید
تازیانه به دست ، در پی ام میدوید
در که آتش گرفت ، عشق تسلیم شد
در که آتش گرفت ، مرتضی پیر شد
در که آتش گرفت ، روبهی شیر شد
میخ در تیز شد ، در تنم تیر شد
در که آتش گرفت ، خیمه ها را بسوخت
هستی زینب و بچه ها را بسوخت

*تا همینجا بسه ... خدا به همتون سلامتی بده ... خدا
به همه خدمتگزاران سلامتی بده ... شما کمک کردید
، مردم رو از آتش در آوردید ... گرچه خودتون
قربانی شدید ... مادر ما هم پشت در ، بچه هارو
نمیداشت بیان جلو ... امیرالمؤمنین رو نمیداشت بیاد
جلو ... تا لحظه ای که زمین افتاد ... طناب آوردن
... دستای علی رو بستند ... میخوام روضه

بخونما... امیرالمؤمنین رو کشون کشون دارن میبرند
(یا الله یا الله) ... سریع بلند شد ، کمر بند علی رو
گرفت ... صدا زد نمیذارم علیمو جایی ببرید ...
میدونی چیکار کردن * ...

در که آتش گرفت ، قنقد از ره رسید
* بچه سیدانو ببخشند ... یه بزرگی میفرمود نه فقط
اون نانجیب ، هر چهل نفر هرچی دستشون بود شروع
کردند به زدن ... یا زهرا...

روضه و توسل جانسوز_ ویژه فاطمیه _ شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها _ حاج حسن خلیج

السلام علیکِ یا سیدتی و مولاتی یا فاطمه الزهراء
از بازی عجیب فلک آه میکشیم
از زخمهای خورده نمک آه میکشیم
*عجب روزگاری بازی درآورد ... خانومی که تا چند
روز پیش ملیکه ُ عالم اسلام بود ، دختر رسول خدا
بود ...



حالا یه مشت رجّاله ریختند در خورش ... خدا شاهده
مصیبت بی بی فقط لگد به در زدن و صورت مجروح و
پهلوی شکسته نیست ... اونی که آدمو میکشه بد
دهنی و بی ادبیه ... آی مادر ... الحمدلله امروز
چشممون رو باز کردیم توی روضه ی
مادرمون ... خدا روشکر مادرمون دعوتمون کرد سر
سفره ... با وجودی که حال مساعد نداره ... اما به
زبان حال فرموده باشند .. بچه هام ، بیایید دورم
بنشینید ... ماهم بچه های خانومیم دیگه ... هممون
بچه های بی بی هستیم ... ان شا الله به جهت تشیع ما
درک میکنیم چی کشید خانوم ... اون بچه سید اهل
شعر خیلی خوب و درست گفت ... عرض کرد
خدمت بی بی ... خانوم جان* ...

چرخ ها با چرخ نیلی خورده ایم
با تو در آن کوچه سیلی خورده ایم
خیلی آماده ای الحمدلله ...

از بازی عجیب فلک آه میکشیم
از زخمهای خورده نمک آه میکشیم
آن صورتی که تاب نسیم سحر نداشت



... *یادم میاد بعضی وقتا توی روضه عرض میکردم
به رفقا ... روضه امام حسین که خونده میشد میگفتم
عرض کنیم حسین جان ... ما هیچ مرهمی برای
زخمت نداریم ، این چهارتا قطره اشک رو بذار روی
زخمت ... الان میخواستم به بی بی عرض کنم دیدم
اشکهای ما شوره ... زخم صورتش میسوزه ...

آقا جان امام زمان کی میایی آقا ... یقه این دوتا
ملعون رو بگیری ازشون سؤال کنی بینی چه جوابی
دارن بدن؟! ... آخه مادر هجده ساله من با شما چه
کرده بود؟! ... چه مادری* ...

آن صورتی که تاب نسیم سحر نداشت

حتی ز باد بال ملک آه می کشید

حالا چه آمده به سرش که تمام شب

از جای زخمهای فدک آه می کشید

قربون ناله های دلتون برم آی دوستان زهرا سلام الله
علیها ...

الان که توی کوچه خیابون میومدیم همه دنبال کار و
زندگیشون هستند ... با عجله میرن به مغازه ها ، به



اداره ها ، به کاراشون برسند ، شما اینجا چی
میخواهید؟ ... زبان حالت اینه ... کار و کاسیم ، دار و
ندارم مادرمه ... هر چی هست و نیست یه مادر
جوونه ... اونم افتاده توی بستر ... آی بی بی ...
والله سخته روشن خوانی سخته ... جون دادن راحت
تر از روزه خوندنه * ...

او بار شیشه داشت که در کوچه خُرد شد

آئینه بود و غرق ترک ، آه می کشید

یه روزه خوان آذری خیلی درست و قشنگ میگفت
... میگفت همه کس همه مصیبتی رو درک نمیکنه
باید وقتش برسه جایگاهشو داشته باشه ... راست
میگفت ... میگفت الان به من بگن که یه مادری بچش
از دست رفت ، من چه میفهمم ... به اندازه خودم
میفهمم ... اما به یه مادر بگن بچش از دست رفت
... تا بگن اشکاش جاری میشه ... چون مادره
خودش میفهمه دیگه ... خوب می فهمه * ...

بین در و دیوار ، مادر ما ... صدا زد...

خدایا گنج با گنجینه ام سوخت

یکی نبود بگه بیشرف ، نامرد ، مگه خبر نداشتی از
حال و روز فاطمه؟! ... مگه صدای زهرارو نشنیدی؟!
... اگه پرسید جوابش اینه ... خوده بیشرفش توی
نامه اش برای معاویه نوشت ... معاویه! نزدیک بود
دلم برای فاطمه بسوزه ... همین که صدای نفس
نفس زهرارو میشنیدم ... اومد دلم به رحم بیاد ، یاد
علی افتادم ، اینقدر بغض توی سینه ام جمع کردم ،
هرچی زور داشتم توی پام جمع کردم*

خدایا گنج با گنجینه ام سوخت

میان شعله ها آئینه ام سوخت

طاقت داری؟! ... خیلی معذرت میخوام ... هم از شما
معذرت میخوام .. هم از آقا امام زمان ... اما چه کنم
دیگه ... روضه هست ... باید بگم دیگه ... کار من
اینه ...

خدایا گنج با گنجینه ام سوخت

میان شعله ها آئینه ام سوخت

چنان مسمار در قلبم فرو رفت

که محسن گفت مادر ، سینه ام سوخت



روضه سنگین و جانسوز_ویژه فاطمیه_شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها_استاد حاج مهدی توکلی

بلند بلند برا حضرت زهرا گریه کنید ، مجلس جوان هست ، یکی اومد خدمت پیغمبر گفت آقا من خواب دیدم سقف خونم رو سرم خراب شده ” پیغمبر فرمود خدا خیر کنه ، رفت . اصحاب گفتن آقا تعییرش چیه ؟ گفت این زنش میمیره ” داغ همسر آقا از داغ مادر هم سخت تره ... ”مخصوصا اگه یکی بچه های قد و نیم قد داشته باشه“

امیر المومنین چهارتا ، پنج تا بچه داشت ” بزرگه هشت سالش بود کوچیکه دو سالش بود ” خونه نشین میشه آدم ... حالا از فردا علی واقعا آقا خونه نشین شد ... مدت ها بیرون نمد ” آخر این سلمان و دیگر اصحاب دلشون تنگ شد ... سلمان پیرمرد بود ، گفتن تو برو علی رو راضی کن عمامه بزار سرش ، عبا بزار دوشش بیارش مسجد ، هم هواش عوض میشه هم مایه

زیارت می کنیم ... بابا دلمون یه ریزه شده
براش ...

سلمان اومد "خیلی تلاش کرد اول گفت علی جان چرا
بیرون نمیای؟؟ همین که گفت چرا بیرون نمیای، علی
یتیمای فاطمه رو نشون داد ... گفت دیدم حسن یه
گوشه کز کرده ... حسین یه گوشه ... یه جمله بگم
ناله بزنی ...

همه ی بچه های فاطمه گریه می کردن، اما حسن یه
جور دیگه گریه می کرد....

امروز فاطمه بستر بیماریشو تو خونه جمع کرد ، امروز
صبح بلند شد " مریض داشتی؟؟ همین بسترش رو
جمع می کنه همه بچه ها خوشحال میشن ... امام
حسن یه نگا به امام حسین می کرد یه لبخندی میزد
میگفت الحمدالله مادرمون حالش بهتره ... زینبین به
هم نگاه میکردن ... بلند شد اومد به اسماء گفت فضا
، اسماء برین کنار امروز کارای خونه رو همه رو خودم
انجام میدم تمام خونه رو مرتب کرد ... امروز
بچه هاشو حمام کرد ... مادر دیدین آقا چه جور



قربون صدقه بچه ش میره؟؟ وقتی امام حسین رو
میشست، هی صورتش رو می بوسید ... سینه ش رو
می بوسید ... شکمش رو می بوسید ... دستش رو
می بوسید ... هی قربون صدقه امام حسین می
رفت.... هر جا رو که می بوسید مجروح شد....
زینب رو غسل داد، بچه ها رو شستشو داد موهای
زینب رو شونه کرد موهای امام حسین رو شونه
کرد....

حیف است از آن زلف که زهرا زده شانه

سر پنجه ی دشمن عوض شانه...

نون پخت حضرت زهرا، من نمی دونم این نون ها تا
چند رو تو خونه ی فاطمه بود؟؟ اما بچه ها هر وقت
می خوردن میدیدن بوی مادر میده ... تمام خونه رو
مرتب کرد ... بعد خونه رو خالی کرد ... سخته یه
مادر جوان جوون بده، بچه های قد و نیم قد تماشا
کنن ... به حسنین گفت حالم بهتره ولی برید شفای
کامل من رو از پیغمبر بگیرید ” حسنین هم ذوق زده
رفتن، گفتن بریم شفای مادرمونو بگیریم ... زینب
هم خونه ی فامیلا فرستاد ... خونه خالی شد.... گفت

حالا اسما، بیا کمک کن خودمو میخوام بشورم ... تمام این خون هارو شست امروز ... گفت شب که علی می خواد غسل بده ، خیلی اذیت نشه ... علی داغ دیده ست علی دلشکسته ست ، علی طاقت نداره بدن خونی فاطمه رو ببینه ... بعد فرمودن اسماء : بیا بستر منو وسط اطاق رو به قبله بنداز ... حاج اصغر زنجانی میگفت آقا بستر رو کنار میندازن ، شما هر جا ببری آقا وسط کسی بستر نمی ندازه می دونی چرا ???

می گفت آخه چشمای فاطمه دیگه از در و دیوار می ترسه مار گزیده آقا دیگه از ریسمان سیاه و سفیدم می ترسه ... گفت یه بار بین در رو دیوار قرار گرفتم وسط اتاق رو به قبله ، بعد گفت مدتی اسماء منو صدا نزن ، بعد مدتی اگه دیدی جوابت نمی دم علی رو خبر کن ... بدون من جان به جان ... اسماء میگه بعد مدتی آمدم دیدم بی بی رو به قبله خوابیده ، یه ملافه ی سفید روش کشیده ، هی صدا زدم : السَّلَامُ عَلَیْكِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ... يَا بِنْتَ مَنْ حَمَلَ الزَّكَاءَ ... می گه هی صدا زدم ...



میگه همین که روپوش رو زدم کنار دیدم بی بی
دستش رو صورتش گذاشته خوابیده وای.....
شاید هفتاد و پنج روز هست اسماء میخواد صورت
فاطمه رو ببوسه پیش نیامد ... گفت خوابیدم ...
صورتم رو گذاشتم رو صورت بی بی ... هی میگفتم
دختر پیغمبر، سلام من رو به پیغمبر برسون ...یه
وقت دیدم حسنین سراسیمه اومدن خونه ... اسماء ،
مادرمون کجاست؟ گفتم مادرتون خسته ست ، رفته ،
خوابه ... گفتن نه، مادر ما هیچ وقت این موقع روز نمی
خوابید...

گفتم من حالا یه خورده غذا برا شما گذاشتم ، گفتن
کی دید ما بدون مادر غذا خورده باشیم اسماء
خیال کردی ما بچه های معمولی هستیم؟ به خدا قسم
از کنار قبر پیغمبر فاصله نگرفته بودیم مگر اینکه
دیدیم هاتفی هی صدا میزند : مردم کنار برید اینا
یتیم های فاطمه هستنیه وقت سراسیمه اومدن
... خودشونو انداختن رو بدن فاطمههی میگن
مادر ... یتیمی برا ما زوده ... نه این مادر ازین بچه
ها سیر شده ، نه این بچه ها از این مادر سیر

شدن...هی صدا میزنن : کلمینی یا اماهمادر با ما
حرف بزن ... یه کلمه بگو....یه جمله بگم و نشستم
، اینجا هیچ کسی ننوشته تازیانه زده باشن ... اینجا
ننوشتن فجمعت عده من الاعراب ... عربا اومدن ...
اما تو گودال همینکه سکینه آمد ... گفت این دختره
میخواد گریه کنه ... کاری کردن ، یه وقت صدا زد
بابا : پاشو ... عمه مو دارن تازیانه میزنن

**روضه و توسل جانسوز_ویژه فاطمیه _ شهادت حضرت زهرا .
سلام الله علیها _ حاج حسن خلیج**

مادری خورد زمین و همه جا ریخت بهم

*اینقدر کیف داره ... اینقدر حضرت زهرا سلام الله
علیها لذت می‌برند ... اینایی که داشتند میرفتند خیال
کردند مجلس تموم شده تا دیدن روضه س دوباره از
نصف راه برگشتند ... خدا خیرتون بده* ...
*به خدا مدینه هم همدیگرو خبر کردن ... منتها تو
اومدی کمک به زهرا ... اونا اومدن کمک به دومی
... هرکس از راه میرسید قربةً إلى الله میگفت* ...



مادری خورد زمین و همه جا ریخت بهم

همه زندگی شیر خدا ریخت بهم

*وای مادرم ... وای مادرم ... بخدا قسم حیرونم باید

بخونم یا نه ... چرا نه* ... !

بشکند پای کسی که لگدش سنگین بود

*کسی نمیخواد جلوی منو بگیره؟! من بخونم همینطور

برم جلو؟* !

بشکند پای کسی که لگدش سنگین بود

همه ی سلسله ی آل عبا ریخت بهم

ثلث سادات میان در و دیوار افتاد ...

*خدایا چرا مانمی میریم این حرفارو میزنیم و

میشنویم ... نمیدونم بگم نگم والله خجالت میکشم از

بچه سیدا* ...

روی او ریخت بهم، پهلوی او ریخت بهم

دهنش غرق به خون گشت و صدا ریخت بهم

شدت ضربه چنان بود که در خورد به سر.....

همراه هلال ماه، اختر هم سوخت

تنها نه صدف سوخت، که گوهر هم سوخت

در خانه وحی ز آتش افروزی کفر

فرزند شهید گشت و مادر هم سوخت

روضه و توسل جانسوز_ ویژه فاطمیه _ شهادت حضرت زهرا
سلام الله علیها _ حاج محسن عرب خالقی

دلم خونه فضا ، پریشونه فضا

میدونم که مادر ، نمی مونه فضا

* شما هم روضه خون میشید *

الهی بمونه ، که خیلی جوونه

یعنی میشه من رو، رو زانوش بشونه

یعنی میشه دیگه، سرش رو بنده!؟

* امام صادق فرمود : مَا زَالَتْ بَعْدَ أَبِيهَا مُعَصَّبَةً الرَّأْسِ

... بعد پیغمبر ، مادر ما همیشه با دستمالی سرشومی

بست ... چی شد که سر رومی بست ؟ ... مَا زَالَتْ

بَعْدَ أَبِيهَا مُعَصَّبَةً الرَّأْسِ مِنْهُدَّةَ الرُّكْنِ بَاكِيَةً الْعَيْنِ



مُحْتَرِقَةً الْقَلْبِ يُغْشَى عَلَيْهَا سَاعَةٌ بَعْدَ سَاعَةٍ ... هِيَ از

هوش میرفت به هوش میومد *

یعنی میشه دیگه، سرش رو نبنده؟!

یعنی میشه بازم، تو خونه بخنده؟!

یعنی میشه دستی، که روضش قلافه

بتونه دوباره ، موهامو بیافه

وای مادرم ...

هم دستت از شانه افتاد

هم شانه از دستت افتاد

تا که پریشان بماند

این گیسوی دخترانه

یعنی میشه سر رو ، روی پاش بذارم

فضه میشه؟

یعنی میشه مرهم ، رو زخماش بذارم

یه زخمه رو بازو ، یه زخمه رو گونه

ولی زخم پهلو ، دلو می سوزونه

میخوام آتیش بزنیم دلاتون

یه زخمی که انگار ، بهش نیزه خورده

یه نیزه که انگار، داداشم رو برده

در سینه ی شکسته ی تو چون نظر کنم
*اومد بالاسر داداشش... این هزار و نهصد و پنجاه
زخم ... گفت داداش کاش اون زخمی که توی قلبت
خورده ، توی قلب زینب میخورد*
در سینه ی شکسته ی تو چون نظر کنم
یاد آورم ز سینه ی مجروح مادرم
*ای حسین ... صلی الله علیک یا سیدنا الغریب، سیدنا
المظلوم، سیدنا العطشان*

هر دری بسته شود ، جز در پرمهر حسین
این در خانه ی عشق است که باز است هنوز
جان آقام...

رفته رفته وقت ما دارد به پایان می رسد
تا که عمری هست ، ناز یار را باید کشید
الدوا عند الحسین و الشفا عند الحسین
بهر درمان خواستن ، دست از دوا باید کشید
*یه عمره با این پیرهن مشکیا برای مادرت گریه
کردیم آقا ... از الانم داریم میگیم*
رو به قبله کردن ما بین قبر انصاف نیست
صورت ما را به سمت کربلا باید کشید



بر من لباس مشکی من را کفن کنيد
 نوکر بهشت هم برود باز نوکر است
 *بِفَاطِمَةَ وَايِّهَا وَبَعْلِهَا وَبَنِيهَا وَالسِّرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فِيهَا يَا
 اللَّهُ*

**روضه سنگین و جانسوز_ویژه فاطمیه_ شهادت حضرت زهرا
 سلام الله علیها_ استاد حجت الاسلام میرزا محمدی**

* وَ أَمَّا ابْنَتُكَ، فَتُظَلَّمُ وَ تُحْرَمُ ...

اما دختری فاطمه بهش ظلم میشه ... از حق خودش
 محروم میشه ...

وَ يُؤْخَذُ حَقُّهَا غَضَبًا الَّذِي تَجْعَلُهُ لَهَا ...

فدکی که خودم بهت دستور دادم به فاطمه بده ...

فدک رو به زور ازش میگیرند ... دیگه چی؟!

يَدْخُلُ عَلَيْهَا وَ عَلَى حَرِيمِهَا وَ مَنْزِلِهَا بِغَيْرِ إِذْنٍ ...

بدون اجازه و بدون اذن وارد خونه ی فاطمه میشن ...

ای کاش فقط وارد بشن ...

ثُمَّ يَمَسُّهَا هَوَانٌ وَ ذُلٌّ ...

فاطمه دخترت مانع ورود اونها میشه ... رد بشم از

این عبارت ...

وَ تَطْرَحُ مَا فِي بَطْنِهَا ...

دخترت زهرا بارداره ...

تُضْرَبُ وَ هِيَ حَامِلٌ ...

مراعاتش نمیکنند ... اونقدر میزنند ...

وَ هِيَ تَمُوتُ مِنْ ذَلِكَ الضَّرْبِ ...

اونقدر بین در و دیوار دخترت رو میزنند که دخترت

بستری میشه و به همین ضربات از دنیا میره* ...

از پی حفظ حریم خویشتن

مرد باید پشت در آید نه زن

*اینجوریه یانه؟! ... اگه کسی در بزنه هیچکس

زنش پشت در نمیره*

از پی حفظ حریم خویشتن

مرد باید پشت در آید نه زن

هیچ دانی دختر خیرالبشر

از چه آمد جای حیدر پشت در؟!

دید مولایش علی تنها شده





خانه اش محصور دشمنها شده
گفت باید پیش امواج خطر
یار گردد بهر یار خود سپر
من که تنها دختر پیغمبرم
پشت این در پیشمرگ حیدرم
اولین قربانی حیدر منم
آن که باشد مرد این سنگر منم
* هر کی میخواد فاطمه رو بشناسه ، بشناسه *

چشم پوشیدم ز جان خویشتن
ای مغیره، هرچه میخواهی بزن
این در کاشانه ، این پهلوی من
این قلاف تیغ ، این بازوی من
* همینقدر بگم بلائی بر سر صاحب خانه آوردند *
آنقدر گویم من در بیت خدا
قل هو الله گشت از قرآن جدا
آرزوی حیدر آنجا کشته شد
هم پسر ، هم مادر آنجا کشته شد



* همه دارند میبینند ... اولین ناله ای که زهرا زد
پیغمبر رو صدا زد... يَا أَبَتَاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَكَذَا يُفْعَلُ
بِحَبِيبَتِكَ...

یعنی بابا کجایی بینی با حبیبه ات چه کردند....

بچه های قد و نیم قد فاطمه دارند میبینند...

زینب اینجا پنج سال بیشتر نداره ... داره عملکرد
مادرو رصد میکنه ... دید مادر توی این دود و آتش ،
توی بین نامحررها ، توی هجوم مهاجمین به پیغمبر
استغاثه میکنه ... این درس رو یادگار برای خودش
نگه داشت...

کربلائی ها ... پنجاه سال بعد ، روز یازدهم اومد کنار
گودال قتلگاه ... دید یه بدنی ارباباً اربا روی خاک
گرم کربلا ... بی سر ، بی عمامه ، بی نعلین و لباس و
انگشتر ، ... چه کرد؟! رو کرد به سمت مدینه و
پیغمبر ... درس مادرو اینجا عملی کرد ... صدا
زد... يَا جَدَاهِ صَلَّىٰ عَلَيْهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ... زینب
هم به پیغمبر استغاثه کرد ... هَذَا حُسَيْنٌ مَّرْمَلٌ
بِالدِّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ... همه
ناله بنزیم یا حسین ...



خواستہ مهم حضرت زهرا سلام الله علیها قبل از شهادت _ استاد شیخ حسین انصاریان

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الصِّدِّيقَةُ الشَّهِيدَةُ

أَسْمَا مِیْگِه امروز به من گفت یه روانداز به من بده ...
اتاق خلوت باشه ... خودم باشم و خودم ... قصد
مناجات دارم ...

گفتم چشم خانوم ... روانداز رو دادم ... گفت برو
بیرون ... اومدم بیرون ...

اما وقتی شروع کرد به مناجات ، دیدم صدای خانوم
میاد ... منم یه گوشه نشستم و گوش میکردم ...

گفت : إلهی ! من دارم میام ... اما سه چیز از تو
میخوام ... ولی این سه چیزو با قسم باید ازت بگیرم
... حالا قسماشو گوش بده ... برای حضرت طبیعیه
ولی قسم آخری تکان میده دنیارو ...

روبه قبله گفت خدایا ...



به حق پیغمبرت (مثل این که حس میکرد قسم کامل
نیست ، ادامه داد)

خدایا... به حق امیرالمؤمنین ... (مثل این که بازم
قسم لازمه)

خدایا... به حق حسن ...

حالا اون سه تا چیز چیه؟! (حالا دو قسم دیگرو میگم
در آخر)

گفت یه خواستم اینه ... اونایی که امت پیغمبرند (
آخه همه که امت پیغمبر نیستند ... میدونید که) یه
درخواستم اینه همشونو پیامرزی ...

حالا یکساعت مونده به شهادت بی بی ...

خواسته دومم اینه ... اینایی که امت پیغمبرند، اجازه
به ما بدی قیامت از اینا دستگیری کنیم ...

سوم چیزی که میخوام ... اینایی که امت ما هستند ،
درب بهشت رو قیامت به روشن باز بگذار ... حالا
قسم ... به حق پیغمبر... به حق علی... به حق حسن... به

حق حسین



امام حسن هست ساله بود و امام حسین هفت ساله بود ... مورد قسم سوم شش سالش بود... گفت خدایا به حق این زینب ... میدونست هرکسی خدارو به زینب قسم بده دعاش مستجابه

روضه بسیار جانسوز_ویژه فاطمیه _ شهادت حضرت زهرا(س)_ شیخ حسین انصاریان

میگه وقتی او مدم حس کردم که برا اینکه درو وا نکنیم با دو تا دستش پشت در، در رو گرفته؛*فقط ترسیم بکنید تو ذهنتون... در یه لنگه هست؛ اون وقتا در دولنگه مال کاخا بود؛ این در، در یه خونه هفتادمتریه، یه لنگه*دستشو گرفته پشت در، در رو سفت گرفته و ا نشه، دیوار پشت در گلیه، زبره، نرم نیست....

این بچه ها تو اتاق دارن از داغ پیغمبر گریه میکنند، زهرا به علی گفت: نرو دم در، اینا آدمای درستی نیستن، بذار من برم؛ احتمال داره به خاطر اینکه دختر پیغمبرم و زنم کاری نکنند، تو نرو*....

ای دفاع گراز علی ... شوهرت چقدر غریب شده
بود که یه زن باید ازش دفاع میکرد...

*عمر میگه وقتی حس کردم دو تا دستش به در، به
نظرم آمد یه خورده نرمی کنم، کاری نکنم، فقط پیغام
بدم ما میریم به شوهرت بگو بیاد مسجد، بعد یاد
جنگای زمان پیغمبر افتادم که علی چقدر قوم و خویشا
ما رو کشته* خب قوم و خویشا کافر و بت پرستتون
رو کشته بود، به دستور قرآن کشته بود "جاهدوا فی
سبیل الله" از پیش خودش که نکشته بود*

در رو هل دادم، وان نشد، ابن قتیبه دینوری از
علماتون، تو چاپ قدیمش صفحه ۱۱ تا
۱۳ نوشته: اشاره کرد هیزما رو بیارید، یکی پرید وسط
گفت: تو این خانه علی هست، گفت: "و ان" باشه، زهرا
هست، "و ان" باشه، حسن و حسین ... گفت: یا باید
تسلیم بشن یا همشون رو میسوزونم.....

خب فقط در رو بسوزون، کل اونارو برا چی میخوای
بسوزونی؟ پای در که آتیش گرفت، لولای چوبی در
ساخت، در ول شد، زهرا نزدیک دیوار
کاهگلیه، دستش به دره، میخوام خودتون حساب کنید



این دستای ظریف با پنجاه شصتا که در رو هل بدن،
چی میشه...؟!

نهایتا دو سه نفر باهم میتونستن برن تو، شصت،
هفتادتا مسابقه دادن برا ورود، که هر کدوم زودتر به
علی برسن، طناب ببندن بهش، زودتر دلار بگیرن، باز
حساب کنید ۵۰-۶۰ تا با فشار، در پیچید، زهرا بین در
و دیوار موند... اینا رفتن تو، به سرعت امیرالمومنین
رو بردن، در آتیش گرفته و اینمیستاد رو پاشنه، در
افتاد، فشار در و دیوار، در آتیش گرفته، بچه ی
افتاده.....

یه تیکه دیگه باز بریم تو کتابا خودشون: میگه وقتی
داشتم میرفتم تو، درم که دیگه رها شده بود خودم
چنان با تازیانه زدم، سیلی ای که از رو چادر بهش زدم
دیدم که گوشواره پرید از زیر چادر... همه
رفتند....

افتاده بود رو زمین، یه مدتی که گذشت چشماشو باز
کرد، صحبت در، صحبت آتیش، صحبت بچه ی از بین
رفته رو نکرد، دید فضا داره بالاسرش زار میزنه، آروم

گفت: فضه! علی کجاست؟ گفت: خانوم برودنش ...
 صدا زد: حسن، حسین بیاین! دست بچه هارو
 گرفت، با بدن حرارت آتش دیده، با بازوی تازیانه
 خورده، با صورت سیلی خورده.....

تا وارد مسجد شد، دید با پای برهنه، با سر برهنه علی
 رو نیگه داشتن، شمشیر کشیدن، دوید به طرف قبر
 پیغمبر، ناله زد "ابتا..." تو کنار قبر ناله زدی اما اون
 بچه ۱۳-۱۴ ساله رو که ۳۰-۴۰ نفر ریختن تو
 خرابه، از بدن بابا کندنش و میزدن..... او چه کار
 کرد...؟! .

روضه و توسل_ ویژه فاطمیه_ شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها_ استاد حاج منصور ارضی

تو که از پانمی اُفتی چه شد از پای افتادی
 چرا زانو گرفتی در بغل در جای افتادی
 تو تنها نیستی، مظلوم من کُفوت مگر مُرده
 به پیش چشم خونبارم، چنین مَنمای، افتادی
 ز های وهوی تو میدانِ عزم و رزمها پُر بود
 چه شد ای حیدر زهرا زهوی وهای افتادی



تو مأمور سکوتی، من ولی مأمورِ فریادم
مبادا آنقدرِ گرییده ای، از نای افتادی
علی ای کاش می مردم، نمیدیدم تو گت بسته
به زیر دستِ نامردانِ بی پروای افتادی
ندارم طاقتِ شمشیر، بالای سرت، هرگز
تو قرآنی، نبینم گیرِ دشمنِ آی، افتادی
زمانی بی سپر بودی ولی حالا سپر داری
زپا اُفتم که باتو کس نگوید، های! افتادی!

*اِخه اون روزی که گفت علی جان چی داری برا
عروسی؟! فرمود سپر و شتر و شمشیرم " فرمود علی
جان تو فقط سپرت رو بفروش بسه، تو حیدری سپر
میخوای چی کار " شنیدید،
زره شم فقط از جلو وصل بود، پشت نداشت، حالا میگه
زمانی بی سپر *....

تمام زخمهات را تلافی می کنم یک یک
که دیدم در اُحد پایِ نبی از پای افتادی
*علی جان *...

تو خواهی دید، کز این دردِ مالامال می افتم
نبینم من که از غصه، تو پایا پای افتادی



مگر پهلو گرفته، کشتی آت، ای پهلووان برخیز
چه شد در ساحل خونین بستر، وای افتادی
*قربونت برم آقا جان، چقدر با زهرات مانوس بودی، به
خاطر همینم وقتی دستاشو بستن با اینکه بی بی
دو عالم اول زمین خورد و در آن حالت بود، با این حال
خودش و رسوند تو کوچه فرمود پسر عموم رو
تنها نیازم که کمر بندشو گرفت.... من نمیدونم
امام صادق چه چیزی رو نگاه کرده، پرسیدن آقا جان
سبب قتل مادرت چه چیزی بود؟! گریه کرد فرمود
به خدا قلاف شمشیر مغیره و قنفذ *یا زهرا
.....

**روضه جانسوز و سنگین_ ویژه فاطمیه_ شهادت حضرت زهرا
سلام الله علیها_ حاج محمود کریمی**

در کنده شد از جا و سر شعله زدن داشت
از هیزم و از آتش و از در سخن داشت
شد سرخ به جای همه از فرط خجالت
میخی که نشانی زغم مادر من داشت ...
یک دفعه گذشتن از آن درهمه یقوم



آن لحظه گذشتن که جانی به بدن داشت
هی صدا میومد علی بیا...

وقتی که جماعت به سرش ریخت، زمین خورد

وقتی که زمین خورد نگاهی به حسن داشت

جا پای مغیره به روی چادرش افتاد...

در خانه و در کوچه و حتی دم مسجد

ای وای که قنغذ همه جا دست بزن داشت

این دست شکستن عرق شهر درآمد

این طور کشاندن به خدا داد زدن داشت...

بدجور شکستن غرور پسرش را

یک عمر فقط ناله ی نامرد نزن داشت

مانند حسینش شده محسن جگرش سوخت

شاید بدن محسن او نیز کفن داشت

*اینجا همه میخواستن مادر رو از مهلکه و معرکه

بیرون بیارن، دیگه کربلا جا برا زن و بچه نبود... فقط

تماشا کردن... فقط یه نازدانه ی امام حسن رفت تو

میدان... عموم رو رها کنید... (روضه گودال شدا)

.... این کمکم نتیجه نداد، آه... عمه ی سادات دید

دست ها با نیزه ها بالا پایین میره شمشیرها بالا پایین

میره ... یه مرتبه همه عقب اومدن شروع کردن
با سنگ زدن ... باران سنگ گرفت ای
حسین

**روضه بسیار جانسوز_ شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها _ حاج
حیدر خمسه**

دست نوازشش دگر از کار مانده است
در بازویش مدال غم یار مانده است
با این که نا نداردو قدش کمان شده
چون کوه پشت حیدر کرار مانده است
زینب حریف آن همه خونریزی اش نشد ...
*به خدا خیلی حرفا رو همیشه زد "هیچ وقت کسی
نمیتونه بگه، مثل، مادرمو زدن " آره والا، سادات بده یه
پسر بیاد بگه مادرمو زدن اما من میگم *
چنان سیلی سریع و بی هوا آمد ...
خودم دیدم
نم ای وای نم ای وای
عزیزم هنوزم ، تو خیلی جوونی
مگه قول ندادی کنارم بمونی



داری با سکوتت منو می سوزونی
سه ماهه که روتو ازم می پوشونی...
علی رو حلال کن که پهلوت شکسته....
*فاطمیه نیومده هنوز، چه خبر تونه؟! این برا اونا که
گریه نکردن میگم*
علی رو حلال کن که پهلوت شکسته
علی رو حلال کن که بازوت شکسته
امام زمان (عج) ازت معذرت میخوام اینو میخوونم
روی پیرهن تو دیدم خون تازه
دیدم داره اسمایه تابوت میسازه
مرو نور خونم ... مرو مهربونم ...
*تو همین روزا بود اومدن عیادت مادرمون، بزار
اینجوری بگم، گفت خیلی سال پیش اولادش تو
مدرسه معلمه صداش کرد، گفت سید بیابرا
پسرت "رفتیم شروع کرد بی ادبی کردن، حرفایی رو
زدیه نگا کردم دیدم بغض کرده" گفت به بچه م
اشاره کردم هیچی نگیا، معلمه "خیلی بهم ریختم؛
گفت بچه م که رفت به معلمه گفتم ساداته ...
مادرش زهراست ... "اگه دلش بشکنه واویلا ... گفت

صبح اول صبح معلمه زنگ میزنه، آنی الان بیاین
 مدرسه، هی پرسیدم طوری شده؟! گفت بیایا...
 رسیدم مدرسه میخواست دستامو ببوسه، پاهای بچه مو
 ببوسه، چرا چی شده؟؟؟ گفت مادرمو خواب دیدم....
 مادرم سیده ست.... "گفت چه کار کردی با پسر
 زهرا...." من همین جایه گریز بزمن.... "مگه امام
 حسن، پسر سادات نبود...؟! یه بغضی کرد...." آه
 سه ماه هی نگامیکرد به مادر... یاد اون روز
 افتاد.... رو پا وایساد.... هر کاری کرد نشد
 دست رد شد.... یه جوری خورد.... صورت به
 دیوار خورد.... آه.... گوشواره شکست.... یا
 زهرا..... صدات برسه مدینه یا زهرا*.....

بین دشمنم قد علم کرده زهرا

اومد بالاسرش

چقدر پلکای تو ورم کرده زهرا...

همونی که می زد تو رو تازیونه

برای عیادت اومد توی خونه....

*گفت فاطمه م، اومدن دم در، فاطمه جان، همونایی که

به تو جسارت کردن (بین اینجا ولایت پذیری رو



ببین) نگاه به امیرالمؤمنین کرد گفت خونه، خونه ی
تو ”بیت بیتک ” آگه تو میگی بیان، بیان ” اما من ازینا
نمیگذرم آه به بابام شکایتشونو می کنم،
تموم امیدم، همه ناامید شد

یه جوری لگد زد که بچم شهید شد...
امام زمان، سادات من معذرت میخوام
دیدم خونمون شد برات قتلگاهو
زدن چل نفر وای ... زن پا به ماهو
نرو نور خونم نرو مهربونم....
مرو ای جوونم.....

**روضه و توسل_ ویژه فاطمیه _ شهادت حضرت زهرا سلام الله
علیها _ حاج حسین سازور**

السلام علیکم یا اهل بیت النبوه
تا نفس در سینه دارم یاد زهرا میکنم
خویش را وقف دل ناشاد زهرا میکنم
بی بی جان ... نزدیک ایام عزای شما...
صاحبش زهرا هر جایی حسینیه بود



پس دل خود را حسین آباد زهرا میکنم
من همیشه بهره ی چندین برابر میبرم
هر چه خرج روزه ی اولاد زهرا میکنم
* ما باید زندگی هامون خرج شما بشه، ما باید همه
عمرمون خرج شما بشه، چون شما همه هستید خرج
علی شد* ...

بی حرم حاجت دهد پس این دل بیمار را
من دخیل پنجره فولاد زهرا میکنم
خواب دیدم ساکن شهر مدینه هستم و
گریه ها بر ناله و فریاد زهرا میکنم
* بمیرم برات مادر مادر*
بر خلاف اهل یثرب که تماشاچی شدند
در میان شعله ها امداد زهرا میکنم
* تمام عالم امکان، که عاشورا هم جزوشه ابی عبدالله
هم جزوشه، همه چشم به فاطمیه دارن ” برای اینکه
فردای قیامت همه دستشون مقابل فاطمه درازه ...
انیا سائل زهرا هستند”

فرمود افضلیت پیامبران عالم به عصمت
آنهاست، اینکه پیغمبر ما شده اشرف انبیا مال اینکه



که بیشتر از همه ی انبیا عصمت دارد، بعد فرمود همه
ی عصمت انبیا از عصمت فاطمه است یعنی ریشه ی
همه ی انبیا زهراست.....

**روضه بسیار جانسوز_ شام شهادت حضرت زهرا(س) _ کربلایی
حسین سيب سرخی**

تو که میتوانی بمانی بمان
عزیزم تو خیلی جوانی

...

بذار اینطوری بگم

ببین میتوانی بمانی بمان
عزیزم تو خیلی جوانی

تو هم مثل من نیمه جانی بمان
زمین گیر من آسمانی بمان
مرو فاطمه فاطمه فاطمه.....

***باید شب شهادت یه جور دیگه گریه کنی، آخه مادر
ما به مرگ طبیعی از دنیا نرفته***

تو نیلوفرانه ترین یاس شهر
وجود تو کانون احساس شهر
*دیگه از فردا کسی جواب سلام علی رو هم
نمیده* ...

وجود تو کانون احساس شهر
دعاگوی هر قدرشناس شهر
نکش دست از دست دستاس شهر
نباشی چه آبی چه نانی ! بمان؟؟?
مرو فاطمه فاطمه فاطمه

چه شد با علی همسفر ماندنت؟!
چه شد ماجرای سپر ماندنت?!
پس از غصه ی پشت در ماندنت
چه شد پای حرف پدر ماندنت!
پس از غصه ی پشت در ماندنت
ندارد علی هم زبانی بمان ...

برای علی بی تو بد میشود
بدون تو غم بی عدد میشود
نرو که غرورم لگد میشود
و این سنگ، سنگ لحد میشود



تو باید غم را بدانی بمان
عزیزم تو خیلی جوانی بمان
فاطمه جان... چرا زود داری میری؟
خزان رسید و به گلزار من شرر انداخت
رسید هیزم و آتش به شاخسار انداخت
دری که ساختم آخر به من خیانت کرد
گرفت آتش خود را به روی یار انداخت
میان معرکه سلمان خدش خیر دهد
دوید و زود عبا را روی نگار انداخت
*هر نفسی که بی بی میکشید از سینه ش خون میومد
یارالی نه نه یارالی نه نه *...
میان معرکه سلمان خدش خیر دهد
دوید و زود عبا را روی نگار انداخت
خودم زسینه ی او میخ را در آوردم
بین مرا به چه کاری که روزگار انداخت
عقب کشیدو به دیوار خورد و در پیچید
شیار در به روی پهلوش شیار انداخت
زن جوان مرا می زدند نامردها....



*موقعی که مادر جوانش رو تو کوچه ها زدن، هر کی
رسید بعد زهرا اهل بیتش رو زدن، تو خرابه رقیه ش رو
زدن، زینب رو چهل منزل میون نامحرما زدن، حسینش
رو تو گودال*.....

زن جوان مرا می زدند نامردها
مدینه فاطمه ام را در احتضار انداخت
و یک غلاف که دست چهل نفر چرخید
ودست فاطمه را عاقبت زکار انداخت
چقدر چادر زهرا به پاش می پیچید
زن مرا وسط کوچه چند بار انداخت
همین که دست به معجر گرفت طوفان شد
صدا که زد همه را یاد ذوالفقار انداخت
از آن به بعد که برگشت فاطمه، زینب
دو گوشواره ی خود را دگر کنار انداخت
صلی الله علی العطشان، دلتو ببرم گودال...

تو را غلاف که انداخت حسینت هم
ز روی اسب نیفتاد نیزه دار انداخت
خوشی ز عمر ندیده خدانگهدارت
صنوبری که خمیده خدانگهدارت



قرار بعدی ما کربلا زمان غروب
کنار راس بریده خدانگهدارت
چه زمانی رسید؟! الشمر جالس....
مادرش آمده گودال مچرخان بدنش
استخوان های گلویش ز قفا ریخته است
ای حسین....
از حرم تا قتلگه زینب صدا میزد حسین

**روضه و توسل جانسوز_ ظهر شهادت حضرت زهرا سلام الله
علیها_ سید مهدی میرداماد**

دلم خونه فضا ... پریشونه فضا..
میدونم که مادر نمی مونه فضا....
*الکی بهم امید نده، من دیشب تا صبح
کنارش خوابیده بودم ... همه چیز رو فهمیدم*....
دلم خونه فضا ... پریشونه فضا...
میدونم که مادر نمی مونه فضا....
الهی بمونه که خیلی جوونه...
اخه من هنوز چهار سالمه



الهی بمونه که خیلی جوونه...

یعنی میشه من رو، رو زانوش بشونه...

یعنی میشه دیگه، سرش رو نبنده....

یعنی میشه بازم بینم میخنده....

* صدا نالت برسه مدینه* ...

یعنی میشه دستی که روضه ش غلافه

دوباره بتونه موهامو ببافه؟؟!!!

* دیشب میخواست موهامو شونه بزنه تا دستشو آورد

بالا ... دیدم زیر لب میگه آه*

الهی بشکنه.....

* گفتم و نشستم، گریه کردی نکردی تموم شدا

زینب داره میگه* :

بزار تا سرم رو، روی پاش بزارم

بزار فضا مرهم رو زخماش بزارم

یه زخم رو بازو ... یه زخم رو گونه...

ولی زخم پهلوش دلو می سوزونه....

یه پهلو که انگار بهش نیزه خورده...

* وای*



*یہ جایی دلم رفت، هر کی بامن میاد بسم
الله...، اونجایی که زهرا جواب علی رو نمی
داد، امیرالمومنین با خطاب های مختلف صد اش
زد، یافاطمه یا أم الحسن و الحسين ... یا بضعه
خیرالورا ... همه ی اینا جواب علی رو نداد”

خدا هیچ مردی رو به روزگار علی نندازه) شروع کرد
التماس کردن ... صدا زد من علی ام بابا، با من
حرف بزن

بیرمت کربلا یه روزی ام حسینش سر علی رو
بغل کرد ... من باباتم با من حرف بزن
حسین

مرحوم مقرم میگه، میگه یه “ابا” گفتن یه بابا گفتن
، یه ابتا گفتن، یه نفس میخواد فقط ” اما وقتی رسید
بالاسر علی کار تموم شده بود ... ” یه نگا کرد
دید یه لخته خون تو دهن علی ... ” مرحوم مقرم
میگه ابی عبدالله دست برد خون دهن علی رو پاک
کرد بچه یه نفس کشید ... شروع کرد دست و



پازدن...هی گفت پسرم ولدی علی...ای
حسین.....

روضه و سینه زنی سنگین جانسوز_شهادت حضرت زهرا سلام
الله علیها_ حاج حیدر خمسه

از خانه چارچوب درت را شکسته اند
باب الحوائج پدرت را شکسته اند
بازو و سینه دست و کمر درد می کند
*کار به جایی رسیده بود هر باری میومد در خانه ی
فاطمه ش، تا بی بی دو عالمو میدید بغلش میکرد
پیغمبر ... " شروع می کرد بوسیدن زهرا ... دستشو
می بوسید ... سینه ش رو می بوسید*

بازو و سینه دست و کمر درد می کند
هر جا که بوسه زد پدرت، را شکسته اند
یا زهرا ... یا زهرا...

دندانه های شانه پر از خون تازه شد...



*گفت وقتی داشت علی رو می کشید ... دست
انداخت کمر علی رو گرفت ... کسی میخواد زور بزنه
سر و میزازه رو بازو ... می کشید ... یه وقت اون
حرامی داد زد ... چرا بیکار وایسادی ... جداش کن
.... میخوام یه گریز بزنم ... اینجا یکی گفت چرا
بیکار وایسادی ... کربلا وسط میدان ... بچه ش رو
گرفت ... عمر سعد داد زد حمله چرا بیکار
وایسادی ... هر دو تا یه ضربه زدن ... یه امام هم از
پا افتاد ... اینجا زهرا رو زد علی از پا افتاد ... کربلا
... تیر به گلو خورد ... حسین افتاد ... جان ...
حسین*

دندانه های شانه پر از خون تازه شد...
اصلاً بعید نیست، سرت را شکسته اند
عمداً مقابل پسر ارشدت زدند.....
یعنی غرور گل پسرت را شکسته اند
مادر مادر مادر مادر ...

روضه و توسل جانسوز_ ویژه فاطمه و شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها_ حاج حسن خلیج_ سید مهدی میرداماد

اشک خون از دیده تر می‌رود

دختر آمد حیف مادر می‌رود.....

* بچه، مخصوصاً دختر بچه به تولدش خیلی حساسه، هی منتظر یکی امروز بهش تبریک بگه”
اما میبینه کسی حواسش به این حرفا نیست مادر تو بستر افتاده خودشم دیگه قید تولدشو زد اومد کنار بستر مادر ... ای مادر* ...

نوازش های دستت بر سر زینب کجا رفته

بگو بامن مگر دستت ز کار افتاده ای مادر

* خدایا به حق زهرا ی مرضیه فرج آقا امام زمان
برسان خدا دیدگان ما به جمال دل آراش روشن و
منور بفرما آی خدا*

چرا هر روز، لاغرتر ز روز پیش میگردی ...

چرا حال تو اینگو نزار افتاده ای مادر



*یه سوالیه تو ذهن این خانم،اخه مادرش فقط هجده
سال داره*

چرا ره میروی و دست بر دیوار میگیری

*این کار، کار پیرزن هاست مادر اما مادر زبانش
بسته س جوابی نداره ... ”جواب رو کی گرفت زینب
!! اون موقعی که دید سه ساله داره گوشه ی خرابه
.... دست به دیوار میگیره راه میره زیر لب
گفت مادر حالا فهمیدم* ...

شبی در خواب بودی آدمم ...

دختر بچه حساسه، کنجاوه ...

شبی در خواب بودی آدمم بازوی تو دیدم

*یه عالمه سوال داشت زینب ... هیچ کی جواب این
سوالاتی زینب رو نداد*

شبی در خواب بودی آدمم بازوی تو دیدم

مبادا اینکه بیدارت کنم آهسته بوسیدم

*اینجا این سوال دل زینب رو هیشکی جواب نداد ...
باید سعی کنی سوالاتی دخترت رو جواب بدی ...یه

دخترم کربلا یه سوال داشت هیشکی جواب این
دختر و نداد صدا زد بابا*...
ز دورا دور میدیدم گلویت عمه می بوسد
بابا سوال دارم....
ز دورا دور میدیدم گلویت عمه می بوسد
صدا زد بابا:
مگر آماده کردی بهر خنجر.....
مراه صبر و شکیب آن صنم اشارت کرد
خبر نداشت که خود هرچه بود غارت کرد

**مناجات و توسل جانسوز_ویژه فاطمیه_امام زمان عجل الله
تعالی_حاج حیدر خمسه**

مجنون شدم که راهی صحرا کنی مرا
یعنی غبار جاده ی لیلا کنی مرا
آقا!

کوچک همیشه دور ز لطف بزرگ نیست



یه وقتایی یه دعوایی میشه میان میگن تو بزرگی، تو بگذر، حساب من و تو هم همینه، تو بزرگی؛ خو از ما همین میاد از تو کریمی و بزرگی ”خوب آقا چه کار کنم؟ همیشه که تو نباید سود کنی یه بارم سر من ضرر بده” طوری نیس، مادرت فاطمه ست اما یه جا به کارت میاما ”برمدار” راه دوری نمی ره از تو به من میرسه ”من کم برا مادرت گریه نکردم” من کم برا اجدادت خودمو نزدم ”من پابه پای عمه ت شبا ضجه زدم آقا

کوچک همیشه دور زلف بزرگ نیست

قطره شدم که راهی دریا کنی مرا

آقا، دلم یه کربلا میخواد

آقا، یه گنبد طلا میخواد

آقا، دلم امام رضا میخواد

پیش طبیب آمده ام درد می کشم

*هر جای عالم هر کی دردی داره میره پیش طبیب

آروم میشه، اگه قرار تو بساط تو پیام و درد بکشم

مردم چی می گن، یه جورایی مارو باتو میشناسن

هوامو داشته باش ”تو این شهر شلوغ دیدی یه

وقت، دست بچه از بابا جدا میشه یه، یه ربعی که میگرده بچه ش رو میبینه داره میلرزه "میگه دیگه ولم نکنی" امشب به آقات همینو بگو، تو این شلوغی ها ولم نکن، اگه سایه ت از رو سرم بره هرز می شم *

پیش طبیب آمده ام درد می کشم

شاید قرار نیست مداوا کنی مرا

* مجاور حرم سیدالشهداست خونش، مثل حالا نبود پول جمع کردن مسئولین حرم بزرگ بشه، تو این جماعت یکیشون صاحب خونه ها امام حسینی تر گفتن اینو آخر میریم، این مال خودمونه "خونه ها رو خریدن) آخر سر اومدن خونه آخر در خونه ی حاجی، سلام ... حال و احوال، خوش اومدید، بردشون تو خونه، گفت اومدیم برا حرم خونت رو بخریم (یه نگاه به این کرد) خونه منو؟! آره" گفت نمی فروشم" یکی دوباره اصرار دیدن نه محکم میگه نمیفروشم" رفتن به محض اینکه رفتن از فرداش کارگر و بنا، خبر رسید به گوش اینا، گفتن عجب بی معرفت، تا دیدن خونش رو میخوایم شروع کرد نوسازی، بعد یه هفته نو نوار شد خونه، کارگرا رفتن



کلید رو برداشت او مدح حرم گفت حالا خونمو میدم” ما
چیز خراب به حسین ندادیم”

امشب بگو آقاییه دل دربه داغون دارم یکم
خرابه، آوردم تو روضه روبه راهش کنم به کارت بیاد”
اگه خواستی مال تو اصلا از اولم مال من نبود، تا میگن
حسین، دلم میلرزه *

غیر از غلامی تو به دردی نمی خورم

بیرون نکن به فاطمه بی کار میشوم

* رسم ما اینه سرشب اگه کسی مریض داشته باشه تو
خونه، سرشب میرن شب نشینی و عیادت” امشب میاید
بریم یه عیادت؟ سادات جلو برید، محرمید” این خونه
خیری از مریض دیدن، از اونایی که میان عیادت
میکنن ندیده” یه چندتا زنا او مدن تادیدن بچه ها
نیستن این به اون میگفت این دیگه نمی مونه *

پاشید بریم عیادت، مریض دیدن ثوابه

زهره داره میمیره، زینب حالش خرابه

یافاطمه ... یازهره ...

دست تو مرهم زخم همه ی شهپرها

از کرامات تو گویند سر منبرها
بانوی آسیه و ساره و مریم زهرا
که کنیزان تو هستند همه دخترها
بی بی ...

نه فقط ام اییها به شما باید گفت
مادر خلق خدا مادر پیغمبرها

* غلط کرد زدد خانم، زن تنها گیر آوردی؟ خیر
نبینی، چه داغی به دل بچه هاش گذاشتی، حالا این خبط
رو کردی، ولی جلو پسر مادر نمیزنن، بیست سالش
نشد، موهاش سپید شد، بعد کوچه دیگه لبخند رو
لبه‌اش ندیدن، کار به جایی رسید یکی او مد گفت
آقا، شما چقدر زود پیر شدید؟! آقا پنهان کرد فرمود
ما هاشمیان ارثیه "گفت آقا من جد شما رو دیدم
باباتون علی رم دیدم، شما نسبت به این دو زودتر
موهاتون" (آقا بغض کرد) عرض کرد آقا حرف بدی
زدم؟ فرمود آگه اونی که ما دیدیم تو میدیدی
می‌مردی *

در کوچه ای که راه عبور دو کس نبود
دیدم که غیر دشمن حق در شماره نیست



* یکی دو تا جمله و التماس دعا بینم کجا میره روضه *

همچو ارباب سرم را به کف پات نهم
*اومد نگاه کرد دید هرکی هر جا رو آسیب خوردنش
رو دیده، زینب صورت رو سینه، امام حسن صورت رو
صورت یه نگاه کرد اومد پایین پا، این پارچه رو کنار
زد، این صورتو چسباند کف پا، میزد رو پا میگفت وا
اماه "وا اماه" هی نگاه میکرد، بینه چشمش باز میشه
یا نه، باز نشد، دوباره صدا زد، آخر بغضش ترکید"
فریاد زد مادر جان تا حالا نشده بود حسین صدات
بزنه، تو جوابشو ندی "کاش اینجا تموم میشد این
ماجرای سیدا گوشتونو بگیرید نشنوید* آخ هلال میگه
دم گودال، دیدم داره بیرون میاد، دست و پاش
میلرزه، گفتم تو که کارت رو کردی، چرا دست و پات
میلرزه؟؟ هلال داشتم می بریدم، صدایی رو
شنیدم، فریاد میزد: بُنی... بُنی... حسین



روضه و توسل جانسوز فاطمیه و شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها_استاد حجت الاسلام میرزا محمدی

فَجَمَعُوا الْحَطَبَ هِيزْمَ آوَرْدَن چِه هِيزْمِ *فَجَمَعُوا
الْحَطَبَ الْجَزَلَ عَلَى بَابِنَا* معمولا ما جزل به معنای کثیر
معنا می کنیم و رد میشیم ... یعنی هیزم زیادی رو
آوردن دم خانه ی من اما این غلطه ” جزل یعنی
هیزمی آوردن که به زودی خشک نشه و از بین نره
.... یعنی ساعت ها در این آتش این هیزم بسوزه
*فَجَمَعُوا الْحَطَبَ الْجَزَلَ عَلَى بَابِنَا لِيُحْرِقُوهُ وَ
يُحْرِقُونَا* یعنی هم خونمو بسوزونن هم خودمونو
بسوزونن ...

باورم نمی کردم که اینا بدون اجازه وارد بشن ... لذا
وقتی با استفهام سوال کرد واقعا میخوای خونمو
بسوزونی؟؟؟ نانجیب یه جوابی داد“

گفت هَذَا مَا جَاءَكَ الَّذِي بِهِ أَبُوكِ يَعْنِي فَاطِمَةَ مَغَه
بابات نگفت لَأَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي



الْقُرْبَى اومدم مزد مودت رو بهت بدم ... الله اكبر
... عجب جسارتی کرد که امام صادق قریب به صد و
ده سال بعد مادر به مَفْضَل فرمود اگر چه کربلا برای ما
بالاترین غم و محتته ... اما اون روزی که در خونه ی
مادرم رو سزوندن اون ریشه ی همه ی مصائب و فتنه
هاست ... اون به مراتب سخت تر و تلخ تر از
کربلاست وَ تَضْرَبُ فَاطِمَةَ وَ هِيَ حَامِلٌ.... یا صاحب
الزمان آقا جان معذرت میخوام این روضه ای که خدا
در شب معراج برای پیغمبر خونده ...

فرمود: يُدْخَلُ عَلَيَّ حَرِيمَهَا بَغَيْرِ إِذْنٍ بدون اجازه وارد
میشن ثُمَّ يَمَسُّهَا هَوَانٌ وَ ذَلُّ دَيْگَه ترجمه نمی
کنم اما تَضْرَبُ وَ هِيَ حَامِلٌ.... وَ تَمُوتَ مِنْ ذَلِكَ
الظَّنِّ... همین قدر بگم بلایی به سرش آوردن که
دیگه این روزا از بسترم نمی تونست بلند بشه ...
حتی برا خواندن نماز، دستور داد بسترش رو کنار
دیوار پهن کنن یعنی برای هر نشست و برخاستی
فاطمه از دیوار کمک میگرفت

آخ بمیرم گفتم و تحویل دادم ... پنجاه سال بعد
کربلا هم اون نانجیب دستور حمله به خیمه ها که

داد، گفت خیمه را با اهلش بسوزانید ... اگه امر زین العابدین بر فرار از خیمه ها نبود این هشتاد و چهار زن و بچه زنده زنده تو خیمه میسوختن ناله بزن یازهرا.....

قصیده حماسی و روضه جانسوز_ویژه فاطمیه_روضه حضرت زهرا سلام الله علیها _ حاج مهدی سلحشور

“یا فاطمَةُ الزَّهراءِ یا بِنْتَ رَسولِ اللهِ، یا قُرَّةَ عَینِ الرَّسولِ یا یا سَیدَتِنا و مَولاتِنا اِنا تَوَجَّهنا و سَتَشَفَعنا و تَوَسَّلنا بِکِ اِلی اللهِ و قَدَمَناکِ بَینَ یَدَی حاجاتِنا یا وَجِیهُهُ عِنْدَاللهِ اِشْفَعی لَنا عِنْدَاللهِ”

نفس نفس نکشیده است منت از جوهر
 خطی که ساخته باشد مُرگب از باور
 کنون مُرگب من جوهر است و جوهر نیست
 به جوش آمده خونم چکیده بر دفتر
 به جوش آمده خونم که این چنین قلمم
 دوباره پر شده از حرف های درد آور
 دوباره قصه ی تاریخ می شود تکرار



دوباره قصه ی احزاب باز هم خیبر
دوباره آمده اند آن قبیله ی وحشی
که می درید جگر از عموی پیغمبر
عصای کینه درآورده باز ابوسفیان
دوباره کوفته بر قبر حمزه و جعفر
به هوش باش که این دست دوستی مکر است
به هوش باش که از پشت می زند خنجر
به چاه می بردد این طناب پوسیده
از این شکسته پل امتحان شده مگذر
بدا به ما که بیاید از آن سر دنیا
به قصد مصلحت دین مصطفی کافر
چونان مکن که کسی را خیال بردارد
که باز هم شده این خانه بی در و پیکر
کنون مباد که شمشیر را غلاف کند
به حيله های معاویه مالک اشتر
سکوت داد به دارالعماره مسلم را
سکوت داد به دستان کوفیان خنجر
*آگه از من پرسن، میگم اوج مصیبت امام حسین علیه
السلام این بیت نه توی گودال قتلگاه*

سکوت کردی و قاضی شریح فرمان داد
به قتل شاه شهیدان ، حسین از منبر
به هوش باش به قرآن اگر سکوت کنی
نشان حرمله هاشان شود علی اصغر
به این خیال که مرصاد تیر آخر بود
مباد این که بشینیم گوشه ی سنگر
*قابل توجه اونایی که یادشون رفته اون روزا، وا دادن
جلوی دشمن، دوباره یادتون بیاد*

به هوش باش که این دست دوستی مکر است
به هوش باش که از پشت می زند خنجر
به این خیال که مرصاد تیر آخر بود
مباد این که بشینیم گوشه ی سنگر
که هشت سال به لطف امام هشتم ما
نرفت یک وجب از خاک کشورم به هدر
هزار دفعه جهان شاهراه ما را بست
هزار مرتبه اما گشوده شد معبر
که هشت سال نرفتیم زیر بار ستم
که هشت سال جوانها یکی یکی پرپر
چقدر دل که شکسته به خاطر فرزندان



چقدر سینه سپر شد به خاطر رهبر
زمان زمانه ی بی دردی است می بینی
که چشم ها همه کورند و گوش ها همه کر
*وقتی انسان به پیرامون خودش نگاه میکنه، دوست یه
جور، دشمن یه جور، خودش رو یادش میره*

بدا به من که اگر ذوالفقار بر گردد
در آن سپاه نباشم سیاهی لشکر
بدا به حال من و خوش به حال آن که شده است
شهید امر به معروف و نهی از منکر
*وقتی اقتدا به ابی عبدالله کردی که شهید امر به
معروف*

چنین شود که کسی را به آسمان ببرند
چنین شود که بگویند به فاطمه مادر
قصیده نام تو را برد و اشک شوق آمد
بی وضو نتوان خواند سوره ی کوثر
خدا به خواجه ی لولاک داده بود ای کاش
هزار مرتبه دختر، اگر تویی دختر
یهودیان مسلمان ندیده اند آری
از این سیاهی چادر دلیل روشن تر

*میدونید امیرالمؤمنین برای اینکه مقداری نان برای بچه های فاطمه تهیه کنه، چادر مادرتون فاطمه رو گرفت، گرو گذاشت خونه ی یهودیه، نیمه شب یه وقت یهودیه دید یه نوری از چادر فاطمه بلند شده، همه جا رو روشن کرده، همسایه ها رو خبر کرد، دور و بری ها رو خبر کرد، وقتی او مدن نور چادر مادرتون رو دیدن، هفتاد یهودی مسلمان شدن

“ بگو مادر خودت رو نمیگم، یه جلوه از چادرت امروز مارو بسه، مادر، مادر*...”

میگه داشتیم توی جبهه ها توی یک جاده می رفتیم جلو، بچه ها توی کامیون ها نشسته بودن، حرفشون این بود، یکی می گفت: می خوام مثل علی اکبر “ ارباً اربا ” بشم، یکی می گفت: مثل ابی عبدالله بی سر بشم، یکی می گفت من اباالفضلیم، ای کاش دستام از بدنم جدا بشه، اما اکثراً می گفتن ایام فاطمیه است، یک نشانی از مادر توی بدنمون بمونه، بخدا جنازه ها رو که می آوردن عقب، اکثراً از پهلو، سینه، از بازو، از گوشه ی چشم ترکش خورده بودن، موقع عملیات در به در دنبال سربند یا زهرا می گشتند، می گفتند



آرزومونه با این سر بند مارو توی خاک بذارن. آی شهدا شما باید برا مادر گریه کنید به ما گریه کردن یاد بدید، یازهرا... چه طور ناله نزنم وقتی می شنوم این روضه هارو، صدای ناله اش بین در و دیوار بلند شد، ”یا اَبْتاه ” کنایه از اینکه: بابا! مگه نگفتی هر کی فاطمه ام رو آزار بده منو آزار داده؟ بابا! منو آزار دادن، پهلوم رو شکستن، بین در و دیوار سینه ام رو شکستن.

بزرگترا راست میگم یانه، عرضم رو با گریه تأیید کنید، خدا نیاره خانم تون جلو چشم دیگران رو زمین بیوفته، اگه خدای نکرده این اتفاق بیوفته اول شمارو صدا میزنه، همسرش رو صدا میزنه، اما زهرا، علی رو صدا نزد، چرا؟ آخه سرش رو آورد بالا دید دستای علی رو بستن، کشون کشون علی رو دارن ازخونه بیرون می برن، فضه هر وقت فاطمه صداش میزد، انگار عالم رو بهش میدادن، می گفت: یه بار دیگه خانم منو صدا زد، یه کاری برا فاطمه انجام میدم، اما میگه: یه بار صدا زد، انگار آسمون رو سرم خراب شد، دیدم صدا بریده بریده است، کم جوهره، دنبال

صدا اومدم دیدم خانمم بین در و دیوار رو زمین
افتاده، یه خون تازه از بین در و دیوار رو زمین جاریه.

“آی بچه های ولایت مدار، شما ولایت مداری رو از
مادرتون یاد گرفتید، بارک الله ”فضه میگه: خانمم رو
بلند کردم، تکیه اش رو که به من داد ایستاد، دیدم
داره دور و بر خودش رو نگاه میکنه، خانم دنبال چی
می گردی؟ گفت: فضه بگو بینم علی رو کجا بردن؟
تا گفتم علی رو به مسجد بردن، دیدم یه دست به کمر
گرفت، یه دست به دیوار گرفت، تو کوچه خودش رو
داره دنبال علی میکشه، ”اگه ناله بزنی یه جای خوبی
بریم، این لحظه های اخر دلت کجا رفت؟”*

از حرم تا قتلگه زینب صدا می زد حسین

دست و پا می زد حسین، زینب صدا می زد حسین

* به نیابت از تک تک شهدا، بذار اونا دعواتون کنند، به

جا همشون ناله بزن، بگو: حسین



روضه _ حضرت زهرا سلام الله عليها _ استاد شیخ حسین انصاریان

چه شب عجیبی بود برای امیرالمومنین، من با تحقیق این رو می‌گم، اون شب یه دونه غریبه تو خانه نبود، با تحقیق می‌گم، نه مرد غریبه نه زن غریبه... پنج نفر تو خونه بودن، امیرالمومنین، امام مجتبی هشت سالش بود، امام حسین هفت سالش بود، زینب کبری شش سالش، خواهرشم پنج سالش بود، وقتی حضرت از دنیا رفت اولین پیشنهادی که به این چهارتا بچه کرد، گفت نمی‌گم گریه نکنید " داغ دار باید گریه کنه؛ اما با صدا گریه نکنید، چون ما تو این شهر خیلی غریب شدیم، تمام این شهر نسبت به ما بیگانه اند، اینا چه میدونن، علی کیه؟ فاطمه کیه؟ حسن کیه؟ حسین کیه؟ گریه کنید که یه مشت بی شعور صدای گریه تون رو بشنوند؟! !!! گریه کنید، خدا صدا گریه تون رو میشنوه، ملائکه میشنوند، پیغمبر میشنوه، تا ساعت از دوازده رد شد، بدن رو از اتاق آورد تو حیاط، کل خونه به هشتاد متر نمیرسه، هیچ هم برا امیرالمومنین

برداشتن و حمل بدن به تنهایی سخت نبود، چون امام صادق می‌گه از مادرم غیر پوست و استخوان چیزی باقی نمانده بود... آورد تو حیاط صدا زد حسن جان، حسین جان... شما آب بیارید... شما رو بدن مادر آب بریزید من بدن مادرتون رو غسل بدم... غسل تمام شد، بدن رو کفن کرد، ما نمیدونیم با چه حالی این بدنو غسل دادن، با چه حالی کفن کردن!! وقتی بدن در کفن پیچیده شد صدا زد بچه های من این آخرین باری هست که مادر رو می بینید، بیاید با مادرتون وداع کنید... امام مجتبی اومد صورت رو صورت مادر... ابی عبدالله صورت کف پای مادر دوتا دختر صورت رو بدن مادر، واقعا علی رو بی تاب کردن، این منظره برایش قابل دیدن نبود، میومد حسن رو بر میداشت میبرد کنار... میومد حسین رو برداره میدید حسن میدوه دوباره خودشو رو بدن مادر میندازه".....



روضه _ شام غریبان حضرت زهرا سلام الله علیها _ میثم مطیعی

ای جانِ حیدرت به فدایت، سخن بگو
جانم به لب رسید برایت، سخن بگو
*زهرا! دلِ علیِ برا حرف زدنت تنگ شده، زهرای من
وقتی صورتت رو می دیدم، غم های عالم از دلم می
رفت، غیر این مدت آخر که قضیه بر عکس شد، وقتی
صورت مبارکت رو نگاه می کردم، غم های عالم به
دلم می نشست، زهرا! دلم برا صدایِ ملکوتیت تنگ
شده، صدات غم از دلِ علی می بُرد* .

جانم به لب رسید برایت، سخن بگو
*با علی حرف بزن، “کَلِّمِنِي . ” زهرا جونم وقتی
نافله می خوردی، صدای مبارکت رو می شنیدم، وقتی
قرآن تلاوت می کردی، وقتی علی رو صدا می
زدی: یا ابالحسن! اما زهرا الان کنار تربتت نشستم، یه
صدا زدنت علی رو کشت، هنوز ناله ی یا فضا ی تو
مانده به گوشم، اون لحظه ای که فضا رو صدا

کردی: “یا فضّه خُذینِی وَ اللهُ قَدْ قَتَلَ مَا فِی
أَحْشَائِی” .فضه به داد برس، محسنم رو کشتند* .

ای جانِ حیدرت به فدایت، سخن بگو

جانم به لب رسید برایت، سخن بگو

در غربت مدینه تویی همدمِ علی

دل تنگ شد برای صدایت، سخن بگو

* زهرای من! الان با نشنیدن صدات دارم چون میدم، نه

تنها علی، بچه هاتم دارن می میرند، مثل فردا پسر اش

اومدن هی صدا زدن: “کَلِّمِیْیَ یا أُمّا! فَأَنَا ابْنُکَ

الْحُسَیْنِ، ”اما امشب جواب بچه هاش رو داد، موقعی

که علی غسل رو تمام کرد، کفن کرد، بندهای کفن رو

بست، حسنین آمدند، ناله زدند، “کَلِّمِیْیَ،

کَلِّمِیْیَ” می گفتند، یه وقت دست هارو از زیر کفن

بیرون آورد، دو تا آقا زاده رو به سینه

چسبانید، امیرالمؤمنین قسم یاد کرد “أَشْهَدُ اللّٰهَ اَنَّهَا

قَدْ حَنَّتْ وَ اَنَّتْ” پسر اش گفتن: با ما حرف بزن، اما

زهر ناله زد، مثل اون موقعی که بین در و دیوار

بود، زهرا، همیشه پدر صدای تو رو می شنید، غم از

دل بابا می بردی، اما اون جایه جور دیگه ناله زدی،



“یا اَبْتَاه! هَكَذَا يُفَعَلُ وَ اِبْتَتِكَ ” بین دارن با دخترت چه می کنند. امشب ناله زد، وقتی علی از غسل فارق شد، دست هارو از زیر کفن بیرون آورد، ناله زد، صیحه زد، اما زهرا با ناله ی تو ملائکه ی آسمان ها همه سوختند، بین با دل علی چه شد؟ زهرای من موقع غسل و کفن ناله زدی، علی هم یه ناله ای زد، به همه گفته بود آروم گریه کنید، مردم مدینه خبر دار نشن، شاید حیفش اومد بیان کنار جنازه ی مادر، صورت بچه هاش رو کبود کنند، امایه وقت دست به دیوار گذاشت، شروع کرد های های گریه کردن، علی مگه بازوی ورم کرده اش رو ندیده بودی؟*

در خاک نیست جای تو، خاموش می شوی

من می روم به خاک به جایت، سخن بگو

یه ذره با علی حرف بزن، دردهای دلت رو به علی که نگفتی، زخم های بی شماری رو برای علی نشمردی، علی تنها مونده، روضه ام تموم، شام غریبان همیشه روضه اش کوتاهه

هم صحبت همیشه ی جمع ملائک

اینک علی فتاده به پایت، سخن بگو

*نمیدونم شاید زهرا باهاش حرف نزد، یه وقت رو
کرد سمت قبر پیغمبر، صدا زد: یا رسول الله، شروع
کرد با پیغمبر حرف زدن، “ قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ
صَفِيَّتِكَ صَبْرِي ” صبرِ علی کم شده. زهرا ای من*:

با بازوی شکسته، تویی حامیِ علی
آه! ای شکسته دستِ دعايت، سخن بگو
ای خطبه ی فصیح تو چون روضه آتشین
دنیا سکوت کرده برایت، سخن بگو

زهرا گذشت و خاطره هایش هنوز هست
در مسجد مدینه صدایش هنوز هست

عصا سلاحِ کلیم است، نی سلاح علی
علی به وقت حوادث عصا نمی گیرد
عصای فتح یدالله ذکرِ یا زهراست
بدون فاطمه فیض از خدا نمی گیرد
* ده مرتبه همه بی بی رو صدا بزنند: یا زهرا*.....



روضه جانسوز _ حضرت زهرا سلام الله عليها _ حجت الاسلام میرزا محمدی

السلام عليك ايتها الصديقه الشهيده

به خدا صديقه بود بهش گفتن برو شاهد بيار ، اقامه ی
شهود کرد ” از علما معذرت خواهی میکنم، سادات
به مادرتون اينطوری جسارت کردن “ الْمَغْصُوبَةُ حَقَّهَا
، الْمُنُوعَةُ ارْتَهَبَهَا، الْمَقْتُولُ وَلَدَهَا، الْمَظْلُومُ بَعْلَهَا “ خود
مولا فرمود زهرا جان به خدا ظلمی که به من شده به
مراتب از جسارتهایی که به تو شده
بالاتره “ الْمَكْسُورَةُ ضِلَعَهَا ” کاش فقط پهلوش آسیب
میدید.... یه جمله ای امام صادق داره دیگه بعد ازین
جمله جایی برا سکوت نیمونه، فرمود مادر ما رو
جوری زدن ، “لَزِمَتِ الْفَرَّاشَ ” افتاد تو بستر ، دیگه
نتونست از تو بستر بلند شه “ نَجِلَ جِسْمُهَا وَ ذَابَ
لِحَمِّهَا ” تا جایی که “ حتی صارت كالخيال ” یعنی از
مادر ما فقط یه شبهی باقی ماند از همین جا
بیرمت کربلا، معطلت نکنم ، از مادر وقتی یه شبهی



روضه جانسوز _ حضرت زهرا سلام الله عليها _ استاد حجت الاسلام میرزا محمدی

السلام عليك يا ام الحسن و الحسين و يا بضعة
الرسول
روز آخر به اندازه ی تمام کارهایی که تو این مدت
مریضی رو زمین مونده بود ، فاطمه یه تته کار کرد
... خونشو آب و جارو کرد ... بدن بچه هاشو
شستشو داد ... موهای زینبشو شانه کرد ... لباس
هاشونو عوض کرد ... مثل قدیم ها براشون نون
درست کرد ، انقده بچه ها خوشحال شدن ، از
خوشحالی بلافاصله از حجره بیرون رفتن ... مادرم
همینو میخواست ، بچه ها از حجره برن بیرون ،
فرمود سلما بیا ، بستری که تا امروز کنار دیوار پهن
کرده بودی ، بلکه دیوار کمکم کنه بتونم راه برم ، این
بستر رو بیار وسط حجره پهن کن ، آخه علی داره
میاد ... الله اکبر ... اینو حتی اهل سنت هم نقل
کردن (تو خود حدیث مفصل بخوان این مجمل) بستر
رو آورد وسط حجره پهن کرد ، تا امیرالمومنین وارد

شد این صحنه رو دید ، علی هم تعجب کرد ، فرمود
 سلما دختر ابی رافع قبل ازین که علی بیاد یه سفارش
 به تو میکنم مبادا بزاری علی کتف و شونمو نگاه کنه
 الله اکبر ... همین لحظه امیرالمومنین وارد شد ،
 سلما میگه من آمدم پیغام زهرا رو برسونم ؛ خود علی
 پیش دستی کرد ، فرمود میدونم چی گفته ، فرموده
 : فلا یکشفن لی احدا الکتفأ ”...مبادا کتف و شونمو
 به احدی نشون بدی ... از شماها می پرسم مگه این
 کتف و شانه چی شده بود؟! این همون کتف و شانه
 ای که “ کان قنفلذ لک ”....

روضه حضرت زهرا و امام حسین علیهما السلام_ حاج میثم

مطیعی

عالمی سوخته از آتش آه من و توست
 این در سوخته تا حشر گواه من و توست
 غربتم را همه دیدند و تماشا کردند
 بی پناهی فقط انگار پناه من و توست
 *یا صاحب الزمان! مجلس مادرته آقا، اگر دم در
 ایستادی آقا سرت سلامت ...



مادرم حالش خرابه

دیدن مریض ثوابه * ...

کوچه آن روز پر از دیده ی نامحرم بود

همه ی روزه نهان بین نگاه من و توست

صورت نیلی تو از نفس انداخت مرا

گرچه زهرای من این اول راه من و توست

آه از این شعله که خاموش نگردد دیگر

آه از آن روز که بر نی سر ماه من و توست

شاعر: یوسف رحیمی

* سری به نیزه بلند است ... حسین ... همه رو به قبله

بشینید میخوام یه سلام بدم ... *

شب های جمعه فاطمه

با اضطراب و وا همه

آید به دشت کربلا

آید به دشت نینوا

گوید حسین من چه شد

“بنی ... بنی ... قتلوک ... ذبحوک ... صلبوک ... و من

الماء منعوک”

یه دختری رو محملا

خواب یتیمی میبینه
خواب میبینه رو صورتش
گرد یتیمی میشینه
* به اتفاقا دیگه هم میفته *
یه خانمی رو محملا
ذکر لالایی میگیره
الهی اصغر نمیره...
اگر گهواره را پس داده بودند
دلش خوش بود با طفل خیالی...
علی لای لای...

* این یه جمله رو میخونم برا اوناییکه بچه دار
نمیشن: اون ساعتی که بابا روی دست بلندش کرد؛ یه
وقت نگاه کرد دید بچه داره پرپر
میزنه... حسین.. همه این حرفا رو زدیم که دست ادب
رو سینه بگذاریم سلام بدیم: "السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَیْكَ مِنِّی
سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ
آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی لِزِیَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلَی



عَلَىٰ بَنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَىٰ أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَىٰ أَصْحَابِ
الْحُسَيْنِ*

روضه و مناجات بسیار جانسوز_ حضرت زهرا سلام الله
علیها_ حجت الاسلام میرزا محمدی

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ،
ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ

تو مهربونی ... نمی سوزونی ...

*یه خانم تو آتش سوخته دیگه بسه ... مادر پیش
مرگ من و تو شد ، تا قیامت سوختن من و تو رو بیمه
کرد*

باید که سوخت ما را ، زهرا نمیگذارد

بی بی جان ...

این بچه ها از مادر خیلی ارث ها بردن ، یه دونشو که
تا حالا نشنیدی رو میگم ، هرچه بادا باد ... یه دونه
ازین ارثایی که زینب از مادر برده ، ارث سوخته

آخ داره نگامیکنه خود بی بی فرمود: “فسقطت
لوجهی ”تا لگدو زد ... با صورت رو زمین خوردم ...

“والنارتسعر وجهی ” آتیش اول صورتمو سوزوند ...
وای وای

آخ پنجاه سال بعد ، وقتی شام غریبان دامنش آتش
گرفت دست رو سر گذاشت ، هی میگفت “واماه
واماه “

*آخ چشمی نباشه که گریه نکرده باشه ، هر کی تا
حالا گریه نکرده زیر لب استغفار کنه * ...

بابا ، قاتلش کنار بسترش گریه کرد ... منو تو کمتر
از اونیم؟ نه بخدا “ این شبا دیگه تماشاچی نباش ،
هر طرف بسترش که اومدن ، اونقده از اینارنجیده
بود ، نمی تونست صورتشو برگردونه ، نانجیبا مادر
امام زمان رو چی جوری زده بودید؟! که حتی تو بستر
نمی تونست صورتشو برگردونه ، اسماء و فضه رو
صدا زد ؛ فضه بیا ، من از اینا بدم میاد صورتمو
برگردون ... آخ امشب بگید بی بی جان روتو از ما
برنگردون ... ” این بچه ها نوروزشونو با تو شروع
کردن ، حاشا به کرمت ، صورتتو برنگردون ... ”
امشب میگم ، اینی که شعرا می خونن زهرا دست به
دیوار می گرفت من جایی ندیدم ، امام صادق تعبیری



داره خیلی بالاتر از اینه ، فرمود وقتی مادر مادریگه بستری شد ، “ لَزِمَتِ الْفَرَّاش ” یعنی دیگه از بستر نتونست بلند شه “ ... نحل جسمها “ ... بگم یانه؟؟ حسین جان ... آگه بدن تو هم اینجوری شد ، پوست و گوشت و استخوانتو با هم عجین کردن خواهر نتونست تشخیص بده ، این بدن زیر سم اسب رفته بود ، اما بدن مادرت ... بین در و دیوار اینجوری شد “ نَجِلَ جِسْمُهَا ، ذَابَ لَحْمُهَا ... حتی صارت کالخیال ” ... از مادر ما فقط یه شبهی باقی ماند

.....*

حجم این پیکر چرا پس کوچک است؟
هجده سالست این؟ یا کودک است....

**روضه و توسل جانسوز_ویژه فاطمیه_شهادت حضرت زهرا سلام
الله علیها_استاد حاج منصور ارضی**

از آن زمان که بر در خانه شرر رسید
افسوس قصه ی خوشی ما به سر رسید
قومی سرِ حبیبه ی من داد می کشید
در آن میانه پای حرامی به در رسید....

الله اکبر ... سادان من من معذرت میخوام....

در گنده شد به صورت زهرا خراش داد

بعد از لگد دوباره بلایی دگر رسید...

مسمار داغ، پهلوی حوریه را شکافت

دردی که داشت پهلوی او تا کمر رسید

الله اکبر ... رحمت خدا بر این ناله ها...

وقتی نشست، چل نفر از روش رد شدند

یعنی به چادرش لگد چل نفر رسید

فریاد زد که فضا بیا بار من شکست

فضا دوید و پیش تنی محتضر رسید

رویش عبا کشیدم و دیدم که سوخته

اما چگونه تا به من خون جگر رسید

شال مرا گرفت و مرا سمت خود کشید

قنقد ولی ز پشت سرش بی خبر رسید

چه بلایی سر فاطمه دختر پیغمبر آوردن....

کوبید با غلاف به بازوی لاغرش

زورش فقط به فاطمه بی سپر رسید



*این یه خانومه، یه خانومم بردن شام ... بزا اینطور

بگم*:

دم دروازه ی ساعات خدا رحم کند
به دل عمه ی سادات خدا رحم کند
محملم پرده ندارد مددی یا ستار
حاجتم وقت مناجان خدا رحم کند
چشم من تار شده یا تو بهم ریخته ای
گریه دار است ملاقات خدا.....

*انقدر سخت بود که امام مُقْتَرَضِ الطاعه وقتی ازش
سوال کردن، آقا زین العابدین به شما کربلا سخت
گذشت؟؟ فرمود الشام ... من مهم نیستم ... عمه
های منو تو انظار آوردن ... دور این ناقه ها رقصی
می کردن.....

روضه و توسل بسیار جانسوز_ویژه فاطمیه_استاد حجت الاسلام میرزا محمدی

جوری بستری شده که حتی صورتشم نمی تونه از این رو به اون رو کنه "الله اکبر" سادات من از شما می پرسم مگه مادرتون چه بیماری داشت؟؟ مگه مادرتونو چه جوری زدن که حتی صورتشم نمی تونست تو بستر برگردونه؟ صد زده فضه تو و بیبا صورتمو برگردون..."

حال بیمار بستری شده خانه ی علی رو من از زبان امام صادق بگم : لَزِمَتِ الْفَرَّاشِ یعنی جوری مادرما تو بستر افتاد که حتی دست به دیوارم نمی تونست راه بره ... نَجِلَ جِسْمُهَا وَ ذَابَ لَحْمُهَا... گوشت و پوست مادرم به استخوان چسبیده بود ... حَتَّى صَارَتْ كَالْخِيَالِ "یعنی از مادر ما فقط یه شبیهی باقی مانده بود" ... الله اکبر...

دو نفر آمدن عیادت "ای کاش نمی آمدن" چون دیدن دیگه فاطمه داره نفس نفس می زنه ... اومده بودن چون دادن زهرا رو تماشا کنن ... "آماده ای یا نه؟"



این یه فاطمه اما فاطمه ی دوم دختر موسی ابن جعفر همین که مردم فهمیدن این بی بی مریضه است، حتی بعضی ها گفتن مضمومش کردن، هر کی هر جه قدر در توانش بود در اختیار بی بی گذاشت اجازه ندادن یه نامحرم از کنار مرکبش عبور کنه ... ” باچه عزت و احترامی آوردن بی بی رو تشیع کردن، دفن کردن ” لایوم کیومک یا ابا عبدالله ...

یه اشاره و نشستم؛ آوردن بی بی دو عالم رو دفن کردن ” نه تو بیابون، تو باغ بابلان دفنش کردن ” درستشم همینه؛ این گل فاطمه است باید تو بوستان دفنش کنن ... لحد رو چیدن خاک ریختن، اما دیدن اجازه نمی دن حتی تربتش زیر آفتاب بماند ” بلافاصله سایبان درست کردن ... مبادا آفتاب به قبرش بتابه ...

ای کاش این مردم گودال قتلگاه بودن ... ” پیغمبر فرمود فاطمه جان همه ی شما قیامت گریانه، غیر از اون چشمی که بر حسین تو گریه کنه ... ” کربلام سایه بان برا گودال بود ... ” دخترش سکینه آمد سایه کرد ... بین آفتاب و بدن پدر ” ... اما دیدن ” فقد

اجتمعت عدۀ من الاعراب ”انقده دختر حسین رو
زدن ناله بزنی یا حسین”

روضه_ حضرت زهرا سلام الله علیها_ کربلایی حسین سبب سرخی

دوباره باد شده بی قرار گیسویت
شدند جمع ملائک مقیم در کویت
* زهرا! *

تو امتحان نشده سربلند تاریخی
تویی همان که خدا هم شده ثناگویت
دخیل بسته فرشته به چادرت بانو!
* بی بی جان ما فرشته نیستیم، به نخ چادرت رو به ما
بده *

دخیل بسته فرشته به چادرت بانو!
و مست کرده ”صبا” را نسیم خوش بویت
پیمبر از نفست بوی عشق می شنود
به وجد آمده حیدر ز بانگ یاهویت
چنان تجلی ماهی که حضرت خورشید



گذاشته سرِ خود را به روی زانویت
بهای عشق به حیدر چقدر سنگین است
به پای عشق ورم کرده است بازویت
بیا و محض گل روی مرتضی دیگر
نگیر دست خودت را به روی پهلویت ...
شاعر احسان نرگسی رضاپور
زهرا!

تو و خجالت خانه نشینی حیدر
من و خجالت این قامتی که تا مانده
سه ماهه پیر شدی، تا شدی، شکسته شدی
ز یادگار پیمبر فقط صدا مانده
التماس میکنه علی: زهرا مرو تو را به جان حیدر

شکست حرمت من تا شکست پهلویت
علی چه بی کس و بی یار و آشنا مانده
تو می روی و خلاص از زمانه می گردی
عزای چادر خاکی برای ما مانده
تو می روی و برای حسین و زینب تو
غمی به وسعت صحرای کربلا مانده
قرار بعدی من با تو آن غروبی که

حسین زخمی و تشنه به زیر پا مانده
همان غروب ، که یک بی حیا در طمع
ردا و پیرهن ، انگشتر و عبا مانده
همان غروب پر از ماتمی که زینبمان
به جستجوی تنی زیر نیزه ها مانده

شاعر: محمد حسین رحیمیان

خوشی ز عمر ندیده خدا نگهدارت
صنوبری که خمیده خدا نگهدارت
قرار بعدی ما کربلا زمان غروب
کنار رأس بریده خدا نگهدارت
چه ساعتی؟ ” وَ الشِّمْرُ جَالِسٌ عَلٰی صَدْرِكَ* ”
مادرش آمده گودال نچرخان بدنش
استخوان های گلویش ز قفا ریخت بهم
*مادر یه طرف، خواهر یه طرف، یه گوشه ای هم
دخترش، وسط هم داره دست و پا میزنه حسین* ...



روضه و توسل جانسوز_ویژه فاطمیه_ حضرت زهرا سلام الله علیها_ استاد حجت الاسلام میرا محمدی

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الصِّدِّيقَةُ الشَّهِيدَةُ

همه ی بچه هاش گفتن مادر ما صدیقه بود، اما اینا
گفتن فاطمه دروغ میگه “باید بره شاهد بیاره”....

الرَّضِيَّةُ الْمَرْضِيَّةُ... راضی ام کتک بخورم اما یه تار مو
از سر علی کم نشه...

آخر الامرم انقده گریه کرد؛ گفت علی جان حلالم کن
...” یعنی از من راضی شدی یانه ؟

شرمنده ام حمایت من بی نتیجه ماند...

دستم شکست و بند زدست تو وا نشد....

چه جوری شکست؟(عذر خواهی می کنم از محضر
امام زمان(عج))یه جوری شکست، که فرمود سلمان
پیغام منو به علی بده ،بگو فاطمه گفته،مبادا کسی کتف
و شانہ ام رو ببینه”.....

* فلا یکشفن احداً لی کتفاً*.....

*الْمَمْنُوعَةُ إِرْتَهَا... الْمَغْصُوبَةُ حَقَّهَا... الْمَظْلُومُ بَعْلَهَا
... الْمَقْتُولُ وَلَدَهَا بد کشتنش *....

خود بی بی تو عباراتشون هست، وقتی مهاجمین آمدن
پشت در قرار گرفتن، به نقل اهل سنت اول سوال
کرد، فرمود اتراک محرّقا علی بابی؟ نکنه میخوايد درو
رو من بسوزانيد؟؟ نانجيب گفت آری“

تو بعضی عبارات هست که خود بی بی فرمود من اصلا
گمان نمی کردم اینا بیهوا وارد بشن” ”وقتی وارد شدن
(گفتم و نشستم، سادات ببخشید) معمولا اگر یه
همچین حادثه ی غیر منتظره ای پیش بیاد اول
دستارو سپر می کنن ... تا حمل شیشه آسیب نبینه
....” اما قبل از اینکه دستاشو جلو بیاره وَ رَكَلَ الْبَابِ
برجله.... ای زهرا....



مدح و روضه_ ویژه فاطمیه_ حضرت زهرا سلام الله علیها_ استاد حاج محمد نوروزی

با ریشه های چادر پر وصله ی شما
از خود به خلق رشته ی محکم درست کرد
اول بنا نداشت فلک این چنین شود
اما به احترام شما خم درست کرد
از گرد پشت پای تو کل وجود را
حور و پری فرشته و آدم درست کرد
تنها نه کرسی و قلم و عرش و فرش
ارواح انبیای معظم درست کرد
*شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا، امام صادق (ع) فرمود
شیعیان ما از زیادی گل ما درست شدن، فکر نکنی
الکی اومدیم تو این دنیا مهر به حضرت زهرا سلام الله
علیها داری و..... *

شرح همان روایت لولاک واضح است
اینکه تورا نگینی خاتم درست کرد
یک گوشه از حیای تورا جبریل برد
چندی گذشت حضرت مریم درست کرد

در انتهای خلقت تو گفت فاطمه
مثلت نساخته و نخواهم درست کرد
پیراهن عروسی خود را به مستمند
بخشد شب زفاف که مهمان شوهر است
بانوی بانوان جهان سرور زنان
برج عفاف و عصمت کبری داور است
شهبانوی حجاز ولی کار خانه را
با فضا ی کنیز شریک و برابر است
از رنج کار آبله میزد به دست او
دستی که بوسه گاه لبان پیمبر است

*زهر جان، خانومم، بی بی جان” همه اهل روضه
هستید بزار من اینجوری روضه م رو بگم ” الله اکبر
”... خدا نکنه دعوا بشه، بریزن در خونت” دعواهای
دسته جمعی که میشه کتک زن، کتک خور معلوم
نیست، (فهمیدی چی گفتم؟؟؟) ظلم به اونیه میشه که
کشته شده” وقتی ریختن در خونه، آنقدر کار به
هم پیچید همه از فاطمه” غافل شدن از بی بی
غافل شدن، که کی بین در و دیواره کی زیر
دست و پا افتاده”



روضه _ حضرت صدیقه طاهره زهراى مرضیه سلام الله علیها _ حاج محمود کریمی

امشب اول علی آستین رو بالا زد ، شروع کرد اول
غسل سر ، صورت ، سمت راست ، سمت چپ ... اول
سر و صورت و شست ، بسم الله ... جای مهر رو
شست ، صورت کبود و شست یه ناله ... ، نالش بلند
شد ، ساکتش کردن همچین که دستش به بازو رسید
یه وقت دیدن آقا داره داد میزنه ...

فقط اینجا غسل قطع نشد ، همچین به زخم پهلو رسید
آخه خانم گفته بود منو از زیر پیرهن غسل بده ، چشم
نمی بینه چه خبره ، به گودی زخم سینه رسید ... وای
... تو غسل باید بدن رو برگردونن به چپ و راست
همچین که بدن رو برگردون ، زخم های بستر سر باز
کرد ... ، حالا تازه خود بی بی خودش رو غسل داده
این خون آبه ها رو شسته ... اسما میگه پرسیدم خانم
چرا این کار رو می کنی ؟ فرمود آخه شستن خون
خشک سخته ، برا علی سخته ، میخوام کار اقام راحت

تر بشه آی آی خون سینه بند میاد ، خون
 زخم بستر جاری ، کفن گلگونه ، آخه این شهید ،
 شهیده معرکس از زیر مفصل همینطوری داره خون
 میاد ، بچه های فاطمه دارن آستین شون رو تو دهان
 می کنن ، آخ ناله میزنن دیدن حسن ساکت همیشه
 ” زینب اومد داداش الهی فدات شم ، تو بزرگتر مایی ،
 باید مارو آروم کنی ... حسین اومد عزیز برادر ، علی
 اومد ، اسماء اومد ، مگه حسنش خدای صبره ساکت
 میشه ! حسین گفت داداش تو بایدم ناله کنی ، اما! تو
 بزرگتر مایی ، امروز گریت یه جور دیگه است ، گفتن
 چرا ناله می زنی ؟ گفت آخه شما که تو کوچه نبودید
 ، من بودم نامرد یه جوری زد ، مادرم یه سیلی از او
 خورد ، یه سیلی از دیوار ... گوشواره ی مادر گم شد
 این گوشواره اینجا افتاد بمیرم برا اون
 دختری که دامنش آتش گرفته ... ای وای ای
 وای اومد به عمه گفت ، عمه جان گوشم پاره
 شد ” حسین



روضه ی جانسوز _ حضرت زهرا ی مرضیه سلام الله علیها _

حاج محمود کریمی

دود بودو ، دود بودو ، دود بود

گل میان آتش نمرود بود...

آنچه جان می داد بین ابر و دود

عشق بودو ، عشق بودو ، عشق بود

*هرچی میخوام آروم بگم ، نمیشه ، بیچاره شدم....

به جان اربابم میخوام زود رد شم از این حرف ها که

میزنم ، آری مریض نقاهتش شرایط داره ، کسی که

بدنش زخم باشه بهش داروی سرما خوردگی میدن

مبادا سرفه کنه زخم باز میشه ... آه چی کار کنم

.... کسی که تو بستر می افته باید هر چند روز یه بار

به چپ و راست بگردوننش زخم بستر نگیره ... این

طرف می گردون ... آخ پهلوم ” اون طرف می

گردون ... آخ بازوم“

جان جان

من زود رد میشم ، وقت بهت نمیدم گریه کنی*

ناگهان دلشوره بر جانم فتاد

گویا عالم ز حرکت ایستاد

ناگهان باب عداوت باز شد
کینه توزی با علی آغاز شد
وہ چه این بی حرمتی ها زود بود
مادرم در هاله ای از دود بود
درب از جا کنده شد با یک لگد
مادرم در پشت در ، فریاد زد
آه.....

آی شیعه روضه های کوچه را
حس کن از یک روضه خوان آشنا
حالا از شما سوال می کنم
تاکنون بودی عصای مادرت
از خجالت خاک ریزی بر سرت
تاکنون لاجرعه از غم خورده ای ؟
تاکنون سیلی محکم خورده ای ؟
تاکنون گوشواره دانه دانه برده ای ؟
مادرت را سوی خانه برده ای ؟
آی مادر.....



روضه جانسوز _ حضرت زهرا سلام الله عليها _ حجت الاسلام میرزا محمدی

*چه جور از مسجد آمد میدونید، از مسجد تا خونه چند قدم بیشتر راه نبود، نه اینکه بنشینه زمین، ابن عباس میگه دیدم با تمام هیبت حیدری با صورت به زمین خورد، این خبر مرگ رکن علی ست“

آمد کنار بستر، اسماء بلافاصله حجره رو خالی کرد، چه جوری؟ نمیدونم“ شایدم تو یه حجره دیگه بچه هارو به زحمت نگه داشت، بچه ها آگه نفس باباتون به مادر تون نخوره، دیگه مادر رو نمی بینید، آگه میخواید وداع آخر رو کنید بزارید باباتون کارشو کنه، نشست کنار بستر نه به حال طبیعی، به خدا نص عبارتته، اول عباس رو در آورد عمامه ش رو برداشت تو عرب آگه کسی این کار رو کنه یعنی دیگه چاره نداره، چاره ساز همه عالم بیچاره شده نشست کنار بستر، غروب بود صدا زد فاطمه جان* ...

این چه وقت استراحت کردن است

* بابات پیغمبر فرموده بود خواب غروب کراحت
داره *

این چه وقت خواب راحت کردن است

جان من ، جان حسن ، جان حسین

رحم کن امشب به حال زینب

* تا صدا زد " انا علی " این روح به بدن فاطمه برگشت ،
چشمان بی تابشو باز کرد نمی دونم یه چشمش
کبود شده بود یا دو چشمش ، من اینجوری میفهمم از
مقتل ، هر دو چشمش آسیب دیده بود ، یدونه تو
کوچه ی بنی هاشم ، یدونه ام پشت در.....

چجوری پلکاشو باز کرد نمی دونم ، اما تا چشمش به
نگاه علی افتاد ، علی دید فاطمه داره گریه میکنه ،
فرمود " :یا سیدتی مایبکی " تو چرا داری گریه می
کنی ؟ " ابکی لما تلقی بعد " همه گریه هام برا توست
، بعد من با تو چه می کنن " حالا سردار بدر و خیبر
کنار بستر نشست ، زبان حالو بگم و از همه التماس
دعا ، نه سال بود که با هم اینجوری حرف نزده بودن ،
نه سال بود که خاطرات گذشته رو یادآوری نکرده



بودن ، اما اینجا دونه دوشو یادآوری کرد ، صدازد
:*

آمدی تو قد کشیده....

*یادته شب اول بابات دستت رو گذاشت تو دست من
، تا جایی که یادمه قد و قامتت کشیده بود* ...

آمدی تو قد کشیده.....

اما

میروی قامت خمیده.....

این سخن پیچیده هر جا.....

مرتضی افتاده از پا.....

نالہ بزَن یا زهرا



روضه جانسوز حضرت زهرا سلام الله علیها _ حاج حسن خلیج

ای گل خزانم آتش زدی به جانم
ای پرستوی من رفتی ز آشیانم
مانده کنج سینه غم های بی حسابم
بی تو در مدینه سلام بی جوابم
در غمت خمیدم، امیدم، رفیق خفته زیر گل
ای فرشته رویم، چه گویم، چه کرده هجرانت به دل
مرتضی و دوری، صبوری، ندارم و بریده ام
یاد روی ماهت بریزد ستاره از از دو دیده ام
یاس نیلوفری، کی مرا می بری
وای از این غم جدایی
بعد تو به عالم من دل خوشی ندارم
بی تو با که گویم غم های بی شمارم
من که در مدینه غریب و بی شناسم
سر بر آر و بشنو زهرا تو التماسم
ای فدای چشمت، نگاهت، به درد من بوده طیب
با دل شکسته، بخوانم، شب تا سحر عنن یجیب



ای صفای خانه، شبانه، بار سفر را بسته ای
با قد خمیده، شهیده، مگو که از من خسته ای
یاس نیلوفری، کی مرا می بری
وای از این غم جدایی
در کنار قبرت، بین در اعتکافم
کعبه هستی و من، دور تو در طوافم
از غمت بر آید، زسینه آه سردم
بی تو من که دیگر، علی کوچه گردم
کی رود زیادم، غم تو، ای مانده بین کوچه ها
کس خبر ندارد، زداغت، با من چه ها کردی چه ها
کی رود زیادم، که دشمن، هست تو را گرفته بود
کی رود زیادم، که زینب دست تو را گرفته بود
یاس نیلوفری، کی مرا می بری
وای از این غم جدایی

*هی گفت، هی گفت، هی گریه کرد، هی گریه کرد، غم
فاطمه سنگین، حتی برا علی، این که میگم: حتی برا
علی، به خاطر این که اینها مظهر صبر خدا هستند، این
مظهر صبر خدا، کنار قبر گفت: فاطمه صبرم تموم شد،
شروع کرد نماز صبر خواندن، امیرالمؤمنین نماز صبر

خوند کنار قبر حضرت زهرا، گریه، گریه، بی هوش شد
 رو خاک فاطمه افتاد، در عالم رویا او مد به خواب
 امیرالمؤمنین، علی جان: چرا نشسته ای، بلند شو برو
 خونه، فاطمه جان به روز لحظه شماری کنم که شب
 برسد پیام کنار قبر تو، حالا که اینجا هستم میگی برو،
 فاطمه وفای تو این بود؟ فرمود: علی جان همه ی وجود
 من تویی، منم دلم برات تنگ شده، منم دلم می خواد
 کنار قبرم بنشینم، باهام حرف بزنی، دلم برا صدات
 تنگ، دلم برا چشمات تنگ، گریه نکن عزیز دلم،
 اما چه کنم حسینم بیدار شده، زینبم و بیچاره
 کرده، هی بهانه ی مادر می گیره، پاشو برو خونه
 حسینم داره گریه میکنه، سراسیمه خودش رو رسوند،
 در خونه رو که باز کرد، دید زینب نشسته کنار حسین
 با یک ظرف آب، عزیز دلم آب می خوای آب نوش
 جان کن، کاری داری من مادرتم؟ صدا زد: زینب جان،
 من مادرمو می خوام. همیشه غذا بی نمک باشه، روز
 جمعه است روز زیارتی ابی عبدالله ست، زهرا جان چه
 طور شد پسرت سالم، اسارت نکشیده، کتک نخورده،
 بهانه ی مادر گرفت، علی رو فرستادی سراغش، مگه



نوه کوچلوت گوشه ی خرابه چش بود که هرچی
گفت: بابا، سر بریده رو براش فرستادی گوشه ی
خرابه. حسین*.....

روضه جانسوز حضرت زهرا سلام الله علیها _ حاج حسن خلیج

پاشو دخترت یه گوشه ذکرِ ربنا گرفته
اولین بارِ که این طور دستش و بالا گرفته
برای خوب شدن تو ، به خدا رو زده زینب
با همین قد کوچیکش، خونه جارو زده زینب
برای اینکه یه لحظه دیده وا کنی بخندی
نمی دونی با چه عشقی شونه بر مو زده زینب
ای بلندِ آسمونی همیشه پیشم بمونی
علی داره التماس میکنه

ای بلندِ آسمونی همیشه پیشم بمونی
گریه کن یه کم سبک شی
*فاطمه جان، هفتاد و پنج روزِ بغضات رو نگه
داشتی، هی گفتی علی خبر دار نشه، علی ناراحت نشه،
علی ندونه چی شده به سر من*
گریه کن یه کم سبک شی بغضت و نذار تو سینه



گریه کن گریه عزیزم با علی بودن همینه
تو که گفتی تو همیشه تو امیرالمؤمنینی
چرا چند وقت که دیگه روبرویم نمیشینی
پاشو راه برو یه خورده دل من آروم بگیره
نور چشمم نکنه از بعد کوچه نمی بینی
ای بلند آسمونی همیشه پیشم بمونی

*داره نماز می خونه، همین که نمازش تموم شد، دید
حسن این طرف، حسین این طرف ایستاده، شستش
خبر دار شد یه اتفاقی افتاده، سرش رو بلند کرد، اینجا
چیکار می کنید، چه خبره؟ دید هر دو آقازاده سرشون
رو انداختن پایین، بابا به دادمون برس، اگه دیر کنی
می ترسم مادرمون رو دیگه نبینی، چه جوری اومد
بماند، چند بار تو راه زمین خورد، هی عبا پیچید دور
پاش تا می اومد بلند شه، یازهرا، خدا برا هیچ کی
نیاره، از بیرون بیای بینی عزیزت از دست رفته، از
چهارچوب در وارد شد، دید یه ملافه رو صورت فاطمه
کشیده شده، یه گوشه زینب کز کرده، خیره خیره داره
نگاه میکنه، ام الکلثوم دوساله هی دور این بستر می
گرده، هی زیر لب میگه: واأما، واأما. اومد نشست



کنار بستر، روضه ی من همین چند جمله، همتون رو به خدا سپردم، ان شاء الله یه روزی همین جا تو روضه ی مادرمون، همه ی ما دق کنیم و بمیریم، روزنامه ها بنویسن یه جایی چندین نفر همه با هم دق کردن، بعد همه میپرسن چی شده؟ بعد توی تیتردرشت روزنامه ها می نویسن، اینها همه بی مادر بودن، اینها همشون مادرشون رو از دست دادن، کجا؟ مدینه. چرا؟ تو کوچه یه بی حیا، یه نامرد، جلو مادرشون رو گرفته بود.... یازهرا.... علی از چهارچوب در اومد تو نشست کنار بدن فاطمه ملافه رو کنار زد، دید هر دو درهای بهشت بسته شده، صدا زد مادر حسن! دید جواب نیامد، مادر حسین!، دید خبری نیست، دختر رسو الله! کلید قلب زهرا رو علی میدونه، صدا زد: فاطمه من علی ام، من علی ام، چشمتو باز کن، من علی ام* ...

روضه جانسوز حضرت زهرا سلام الله عليها _ حاج حسن خلیج
وای مادرم، مادرم، مادرم....

*دوتا اسمِ تویِ اینِ عالم، شیعه ها رو دیوونه
کرده، دوتا اسمِ تویِ اینِ عالم تا به گوش شیعه می
رسه از خود بی خود میشه، یه نام کربلا، یه نام، مدینه.
نمیدونم چه کار کنم ببرمت مدینه یانه؟ به مادرمون
بگیم حالا که نشد ما با پایا بیاییم، با پای دل می
آییم، اینقده می گردیم تا قبرت رو پیدا کنیم، آی
مدینه ای ها*:

مدینه بوی گل لاله میده

مدینه به سینه ها ناله میده

میده بوی درِ سوخته میاد

*یهودیه دیده بود کارِ امیر المؤمنین رو، وقتی در قلعه
ی خیبر رو کند و رو دست گرفته، حالا داره رد میشه
از تو کوچه های مدینه، دید درِ خونه داره می
سوزه، صدای یه خانم میآد، میگه: نامردا باشوهرم چه
کار دارید، ریسمان بستن به گردن این آقا دارن



میکشن، بر اش جالب بود بینه این آقا کیه چهل نفر دارن می کشن، مگه چه پهلوونی؟، نگاه کرد دید همون آقایی است که در قلعه ی خیبر رو کنده رو دست گرفته لشکر از روش رد شدن، یه وقت مردم دین یهودی داره میگه: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ ، اِتا اون روز تا اون موقع مسلمون نشده بودی در قلعه ی خیبر رو کند؟ حالا ریسمان به گردن علی دیدی تسلیم شدی، اسلام آوردی؟ گفت: آره، حالا اسلام آوردم، برای اینکه میدونم و می بینم، این آقا اگه اراده کنه یه دونه از شما زنده نمی مونه، اما ایستاده شما ریسمان به گردنش انداختید، جلو چشمش خونه اش رو آتیش زدید، ای*....

علی میگه:

برای بردن من خصم دون نمی دانست

که من اسیر تو هستم طناب لازم نیست

حلا زهرا چی میگه:

شرمنده ام حمایت من بی نتیجه ماند
دستم شکست و دست تو از بند وا نشد

علی:

من که سر خم نیاورم به دو کون

گردنم زیر بار منت توست

*چون تو هم خودت فدام شدی هم بچه ات رو فدام
کردی، تو میدونی چه جوری علی رو بدهکار کردی
فاطمه، حالا خانم چی جواب داد: علی جان*

من ودل گر فدا شدیم چه باک

غرض اندر میان سلامت توست

*خدا سایه ی تو رو از سرم کم نکنه، گفت: علی یه جا
یه جوری شد من پیش خدا و پیغمبر سر بلند شدم.*

کشته گشتم بارها از خانه تا مسجد ولی

شادمانم که سر مویی کم از مولا نشد



روضه حضرت زهراى مرضيه سلام الله عليها _ كربلايى حنيف طاهرى

غريبِ كوچه ها شدن با من، با من
غريبِ كربلا شدن با تو، با تو
ديدن مادر روى خاك با من، با من
ذبيح باللقفا شدن با تو، با تو
پنجره و كبوترا با من، با من
ضريح و ايوون طلا با تو، با تو
خلوتى صحنِ بقيع با من، با من
شلوغىِ كرب و بلا با تو، با تو
بيا گريه كنيم ما، براى غم زينب
تابوتِ پر تير و بدن و سُمّ مركب

*دفن کردن بدن زهرا رو نزدیکای سپیده، مقداد
میگه داشتم بر میگشتم خونه، بقض گلومو گرفته بود،
آخه وقتى بدن و سرازيرِ قبر كرد هيچ محرمى
نداشت، بچه هاش كوچيك بودن نميتونستن كمك
كنند، همه ي اين صحنه ها جلو چشم بود، داشتم آروم
آروم بر میگشتم، يه وقت نامرد(دومى) جلو راهم رو

گرفت، کجا بودی؟ تو کجا داری میری؟ دومی گفت:
 دارم می‌رم برای تشییع دختر پیغمبر. گفتم: دیر
 اومدی، علی بدنش رو خاک کرد، پلید پست نامرد، یه
 بار دیگه دستش رو بالا برد، یه سیلی به صورت مقداد
 زد، نشست رو زمین، شروع کرد گریه کردن، نانجیب
 گفت: نشستی داری گریه می کنی؟ گفتم: نامرد برا
 خودم گریه نمی کنم! *....

روزی که راه را به من بد سیّر گرفت
 دیدی چه روی داد که قرص قمر گرفت
 بر او که راه بسته نشد از عبور من
 پس راه به من زچه در رهگذر گرفت

* سادات معذرت می خوام، جمع و جور تر از این نمی
 تونم این روضه رو بخونم، خیلی هم سر بسته گفته، آی
 بچه های فاطمه! *

بردم پناه هر چه به دیوار بیشتر ...

* نشست رو خاک ها هی گفت: حسنم، حسنم! غصه
 نخور، قربونت بره مادر، عزیزم، عزیزم. *

کو ابابیل های تو یارب؟

فاطمه بین کوچه ها تنهاست



اینجا اگه مادر بین کوجه ها تنها بود، ولی حسنی بود، محرمی بود، زیر بغل هاش رو بگیره، اما بمیرم تو گودال قتلگاه نه یه نفر، نوشتند تعدادی از این اعراب ریختن تو گودال، کار به جایی رسید نازدانه صدا زد، ”أبتا، أَنْظِرْ إِلَى عَمَّتِي الْمَضْرُوبَةِ“، حسین

روضه _ حضرت زهرا سلام الله عليها _ حاج محمد نوروزی

وای مادرم....

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ

فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ

* ختم نگرفتن برات نه؟!*

إِنَّ شَانَيْكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا

نُطْعِمُكُمْ لِرُوحِهِ اللَّهُ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا.....

اگر شکست نهالی ، جدا نسازیدش

ز پا نشست غریبی رها نسازیدش

*امشب اگه خودتم بزنی حق داری، بیخود نبود حسین
و حسن آسیب دیدن* ...

گلی چو گشت زگلچین به گلشنش پرپر
حذر کنید گلاب از جفا نسازیدش
حذر کنید گلاب از جفا نسازیدش
میخوام آروم آروم بیرمتون
دری که سوخت ...

دری که سوخت دگر با لگد نمی کوبند
دلی که سوخت زمحت روا نسازیدش
هزینه ی ثقلین عمر فاطمه ست بهوش
*هر چیزی یه هزینه ای داره؛“ کتاب الله و عترتی“،
هزینش رو کی پرداخت کرده؟ فاطمه*”

هزینه ی ثقلین عمر فاطمه ست بهوش
که با گذشت زمان ها رها نسازیدش

*ای بچه هیئتی ها سفارش می کنم از منبر جدا نشید
،هر وقت از منبر جدا شدیم بی راهه رفتیم ،از منبر
جدا نشید “ دو تا حرف ، یک ، ۴۵ روز شهادت
حضرت زهرا رو بگیرید ، دو:باید مباحله رو جشن
بگیرید بچه ها آماده باشید آگه میخواید امام زمان رو



بیشتر یاری کنیم باید غدير رو بیشتر جشن بگیریم... ”یه چیزی گفتم، نمی دونم خدا کنه اینجوری نباشه، این که شما می گید، این میخ اگر به امروزم باشه بی بی دوام نیاره ... دو ماه، سه ماه دوام بیاره !! سر بسته بگم، اینا همه جوونن چه میدونن یه زنی که بچه سقط کنه یعنی چی؟؟ به خدا من خاک پای همه شماهام، ببخشید من این حرف ها رو میزنم، نمی دونید بچه که سقط میشه یعنی زن نیمه مرده است، حالا این زن نیمه مرده، در روش افتاده، از روش رد بشن، چی میگیما*....

فناي یأس، بهای قبای اطلس بود

اگر شما زجھالت فنا نسازیدش

شعر رو خوندم برا این یه بیتش

به دست میر عدالت طناب جایز نیست

*دزد رو دستبند میزنن دستش، دزد رو میگیرن، به

قرآن بزرگترین توهین به علی همینه”

به دست میر عدالت طناب جایز نیست

حرامیان به بلا مبتلا نسازیدش

چه ماجرای غمینست شرح غربت یاس



دگر غمین تر ازین ماجرا نسازیدش

به حيله های فریبنده و عوام پسند

امام را ز امامت جدا نسازیدش

*آروم شدي؟ حالا ميخوام روضه بخونم ، صبح تا حالا خيلي كار كرده ، خسته شده ، صبح اول صبح كه بلند شده گفتم آرد بيار بيار ، آب بيار ، تنور رو روشن كن ميخوام برا بچه هام نون پيزم ، نم نم ميخوام برات روضه بخونم ، تو هم ميخوام نم نم گريه كني “

بگم؟؟ قبلا يه بار گفتم اصطلاحه ؛ ميگه چون بز نم تو گوشت يكي از من بخوري يكي از ديوار ، تو كوچه ام همين كار رو كرد يه جوري زد كه دو طرف سياه شد ، يه طرف به ديوار خورد يه طرف با دست نون پخته ، كاراشو كرده ، آخرين كاري كه كرد ، تا دستاش جون داره ، گفتم فضا بچه هامو بيار ميخوام شست و شو شون بدم ، چند وقته به بچه هام نرسيدم ، مادر ، اول حسن رو آورد پيـرهـنش رو در آورد ، شست شو داد تن و سرشو ، اي خوشگل فاطمه ... سرش رو شونه زد ، اين لب هاشو گذاشت رو لب هاي حسن ، مادر نگيا مادر به بابا نگيا



..... ” علی القاعده باید صدا حسین کنه ، اما صدا زد
زینب بیا ، اومد ، سرشو شانه زد ، لباسشو عوض کرد
، گفت خیلی وقته از من گله داری ، رو دامنم ننشستی
مادر ... مادر دلم میخواد سنگ صبور بابا باشی ، مادر
میخوام جا منو پر کنی برا همه.....

گفتم: لب حسن رو بوسید اما اینجا صورت زینبو
بوسید، صدازد: ابی عبدالله، مادر، حسین، بیا؛ آقا صدرا
اراکمی میگفت: دکمه نبود، گره میزدن، تاگره رو باز
کرد پیرهن حسین افتاد، بغلش کرد از پیشانی
گرفت، گونه می بوسه ، لب می بوسه، سینه می
بوسه، دست می بوسه، پا می بوسه، فضا میگه دیدم این
بچه رو یه جوری بوسه باران کرد حالش بد شد ” بی بی
داری چی کار می کنی؟ گفت فضا هر جاشو ببوسم جای
زخمه ” فضا هر جا رو ببوسم جای نیزه و شمشیره... یا
ابا عبدالله... همه بدن رو بوسید، رفت تو حجره صدا
زد: فضا اگر صدام کردی جواب دادم بیدارم کن، آگه
صدام کردی جواب ندادم علی رو خبر کن، بزار شب
عیدی یه دعا کنم، الهی به آبروی علی شب سال نویی
هیچ مردی رو خجالت زن و بچش نده... چند وقتی

همچین که علی میخواد بره بیرون، بیا بشین نمیخوام
 بری بیرون؛ چرا خانم؟ گفت نمیخوام کسی رو ازت
 برگردونه شنیدم سلام می کنی جوابتو نمیدن؟ تو
 عزیز عالمی، عزیز زهرایی اما روز آخری از صبح
 گفت: علی برو بیرون برو مسجد، دم غروبى تا آمد
 صدا زد بی بی، دختر رسول الله، مادر حسنین، ام زینبین،
 هول شد، بچه ها رسیدن، یا ابا عبدالله... میخوام این
 روضه رو یه جایی ببرم، تا بچه ها رسیدن گفت: بیا
 براتون غذا بیارم.. گفتن به قول ما الانى ها چه وقت
 غذا خورد نه، ثانیاً کی مابى مادر غذا خوردیم، میخوام
 امروز علی رو نشونت بدم، گفت ما غذا نمیخوریم، چرا
 مادر ما الان خوابیده چرا؟ گفت برید به باباتون بگید
 بیاد، یه نقله، حسن نگاه کرد بنا کرد گریه کردن، اشک
 هاش داره میریزه، صدا زد فضا ما رو میخوای سرگرم
 کنی؟ الان که میامدیم یه منادی بین زمین و آسمان ندا
 داد، آمدن یتیمان زهرا، یتیم های فاطمه او مدن، بریم
 بابامون علی رو.. بزار یه چیزی بگم از باب جبرئیل تا
 خانه ی فاطمه چقدر راهه؟ مسجد هم شلوغ نبوده، قبل
 از غروب آفتاب، همچین که این بچه ها او مدن گفتن



بابا، دیدن علی بلند شد و زمین خورد... دوباره بلند شد، دوباره زمین خورد تا خونه علی سه بار زمین خورد و بلند شد وقتی رسید دم حجره ی فاطمه داخل شد، تا اومد تو حجره چادر رو کنار بزنه دوتا دست کوچک اومد رو صورتش، بابا نبین من دیدم.. (دست های زینبه) بابا نمی تونی ببینی، بابا بعد هفتاد و پنج روز من دیدم... بابا تو نبین، آمد نشست، چه نشستنی، آقا امیرالمومنین کوتاه قدرتر از فاطمه ست، شبی که فاطمه آمد تو خورش نگاه به قدو بالاش کرد گفت سربه آسمان می سایم که خدا تو رو قسمت من کرد، تو اومدی خونه من، اما امروز، تو رو حضرت زهرا منو ببخشید، بین یه موقع قامت بلنده، امروز که اومد دید یه خمیده زیر چادر.. اومد این سر رو گذاشت روی زانو، دختر پیغمبر، دختر خدیجه، ام الحسن، ام الحسین، ام الزینب، جواب نیومد "علامه طباطبایی صاحب المیزان میفرمود به مادرم زهرا، مادرم جان داده بود، مرده بود، گفتم پس آقا چیه این جریان، گفت ملائکه دیدن اگر فاطمه چشم باز نکنه علی هم میمیره... "شکایت بردن خدا، رنگ از

صورت علی پریده، خدا علی داره میلرزه، دوباره جان به تن فاطمه برگشت اما بایه قطره اشک... همچنین که این اشک روی صورت فاطمه چکید با صدای ناله ی علی، من علی ام، چشماشو باز کرد... چشماشو که باز کرد دید سرش تو دامن علیه، دست کرد زیر بالش... تش، یه گردنبند در آورد داد دستت علی، امیرالمومنین نگاه کرد فاطمه جان این چیه؟ گفت علی جان شب ازدواجمان هدیه ایست از دختر عموم حمزه به من رسید، نگه داشتم دارم میرم، نگذاری این بچه هام بی مادر باشن، نگذاری احساس بی مادری کنن، چه کنم؟ ازدواج کن اما هر زنی خواست وارد این خانه بشه دم در این گردنبند رو بده بگو با بچه های من مهربان باشه، همچنین که این حرف رو زد علی اشکاش جاری شد، اشک های علی رو پاک کرد "ابکنی و بکن الیتاما" روضه م اینه یا ابا عبدالله، داره سفارش بچه ها رو میکنه، گفت حسنم عادت داره هر وقت غصه داره یه گوشه زانو بغل می کنه، زینبم سنگ صبوره، هر چی درد دل داری بهش بگو، اما همچنین که به حسین رسید گفت علی هر وقت



نیمه شب از خواب بلند شد بدون تشنه شه، بدون آب میخواد، هر وقت این بچه م آب میخواد جیگر من آتیش می گیره، زهرا جان... شفا همه مریض ها...
آخر شب سلمان میگه، وقتی در رو باز کردم دیدم دارن گریه میکنن، اشک هاشون میاد اما این آستین ها تو دهانشونه گفتم: چرا آستین تو دهانتونه، حسنم، حسینم گفتن: سلمان بابامون گفته تو کوچه ها بلند بلند گریه نکنید، دوتا چیز عجیب میگه سلمان من دیدم، یک این آستین تو دهان کردن، سلمان گفت: هیچ وقت حسن و حسین جلوتر از من حرکت نمیکردن احترام میذاشتن به من، اما دیدم هی جلو میرن، حسن میدوه، حسین میدوه، بچه سیدا منو ببخشن، صدا زد حسن جان من پیرمردم آرام برید چرا آنقدر عجله می کنید، صدا زد سلمان بیا از پهلوش داره خون آبه میاد، سلمان بابام کفن عوض کرده، بابام داره میمیره، یا ابا عبدالله... میخوام بگم یه بدن صورت، گوش، بازو، سینه، پهلو دیدی سر به دیوار گذاشتی نتونستی غسل بدی، گریه کردی، تو که مرد رزم و شمشیر بودی دیدن زخم برات عجیب



نبود، قربون دخترت برم که اومد بالا گودال... دید
اسب‌ها دارن میدون... یه بدنی میان خاک و خون
افتاده...

روضه _ حضرت زهرا سلام الله علیها _ سید مجید بنی فاطمه

کی دیده که پرنده ای، کنارلونه گم بشه
یه مادری تو کوچه ای، که داره خونه گم بشه
آخه چطور تو رو زده، که خون به چشمت اومده
* میخوایم باهم برا مادرمون بخونیم ما نبودیم
تو کوچه داد بزیم *

ای جوان مرتضی

* میگی بامن *

ای جوان مرتضی، نیمه جان مرتضی

* بگم بعدشو *

قدکمان مرتضی

ای جوان مرتضی

* چه کنم اگه امشب نگیم کی بگیم *

توی کمین نشستته و کمر به کینه بسته و



تومیگیری

یه نامه پاره پاره و یه گوشواره شکسته و
من از شما سوال دارم آی باغیرتا

بگوبه هرکی دشمنه، کسی زن و نمیزنه

*میخوام امشب نفرین کنم الهی بشکنه دست
مغیره، نامرد یه جور یه بازوی مادرم زد، که امام
صادق فرمود: علت شهادت مادر ما از اون ضربه های
متعدد قنفذ بود، اینقده به بازوهای مادر زد بازوهایش
ورم کرده بود. چه قدر سخته آدم یه منبر براش
درست کنن مردم رو دعوت کنن بیاد بالا منبر بگه
مادرشو چه طور زدن، فقط یه جمله بهت بگم یه
جوری زدن خانم ۱۸ ساله دیگه نمیتونست خوب
نفس بکشه... دیگه نتونست یه بار حسین رو بغل
بگیره، بگم؟ یا گوشتو بگیر یا زن و مرد داد بززن*

از آن روزی که سیلی خورده ام دشوار می بینم

به چشم نیمه باز خود جهان را تار می بینم

دلم میخواهد چشمانم نمی دیدند جایی را

که خون محسن خود بر در و دیوار می بینم

*آخ مادر، داد بزن، حالا که قراره روضه کوچه خونده بشه بزار بگم یکی میگه مادرمو نبرید، یکی میگه بابامو نبرید، یکی میگه مادرمو نزنید، من زود میخام روضه رو جمعش کنم، زینب بچه اس داره نگاه میکنه داره همه این حرکات مادرو به خاطر می سپره دید مادرش باپهلوی شکسته اومد همه رو کنار زد، حتی قنقد هم نتونست جلوی مادرمونو بگیره، اومدمسجد گفت: مگه زهرا مرده علی رو می برید؟ تا علی بیرون نیاد زهرا برنمیگرده، صحیح و سالم علی رو برگردوند تو خونه، یادگرفت گفت: باید منم مثل مادرم باشم، امامو هر جا بردن برگردونم، زد از خیمه بیرون گفت: میرم گودال برش میگردونم، اما وقتی اومد نگاه کرد دید یه نانجیبی روسینه حسین..... سری به نوزه بلند است در برابر زینب، این دستت ییاد بالا امشب، اگر این شهر نفس میکشه به خاطر شما گریه کن هاس، به خاطر شما گریه کنای حضرت زهرا س، دستتو بیار بالا، به عشق مادرش، امشب فرمود: علی جان! البته بهت بگم با یه چشم نگاه کرد، چون بعد کوچه یه چشمش باز نمی شد، آروم یه نگاه کرد گفت:



علی! من از اون روز اولی که اومدم تو خونه ی تو، بابام هم سفارش کرد از تو هیچی نخواستم، هیچی نخواستم، اما الان یه خواهشی دارم، بگو قربونت برم، گفت: علی جان! منو شب غسل بده، منو شب کفن کن، علی جان! منو شب توقیر بذار، همه ی وصیتارو کرد، چرا چون تا قیامت بدونن چرا حیبه ی خدارو شبونه غسل دادن ... یه نگاه کرد، اینو شماها نمی گیرید، زن ها بهتر میگیرن، یه مادر وقتی میخواد از دنیا بره، میگن: یه سن و سالی داره، میگه دخترمو شوهر دادم، پسرم سر زندگیشه، اما من نمیدونم این روزگار چه کرد با فاطمه؟ بچه های قد و نیم قد داشت، از خدا طلب مرگ کرد، یه نگاه کرد گفت: علی! بچه هامو به تومی سپرم، سفارش حسن رو کرد، سفارش کلثوم، اما سفارش حسین مثل نامش سفارشش یه جور دیگه بود، گفت: علی جان شبا بالاسر حسین من یه کاسه آب بزار

روضه _ حضرت صدیقه طاهره زهراى مرضیه سلام الله علیها _ حاج احمد واعظی

این شب و روزها فقط بی بی گریه میکنه، همه گفتن ارباب مقاتل، این هفتاد و پنج، نود و پنج، هر چند مدتی که بعد از اون اتفاق تا شهادت، فقط بی بی گریه کرد. یه جا خندید بی بی تو همین روزها، کجا؟ چه طور؟ چه خبر خوشحال کننده ای بهش دادن خندید؟ اونم روزی بود که اسماء تابوتش رو نشونش داد، تا چشمش به تابوتش افتاد، دیدن بی بی می خنده*
چه خورشیدی که چون خورشید محشر سایه اندازد

تمام آفرینش دست می یازد به دامانش

* زهر است، همه فردای قیامت محتاج او هستند، انبیاء همه سرپا ایستادند، یه نفر فقط سواره وارد صحرای محشر میشه، اونم مادر، هزار فرشته اطرافش، چپ و راست، از جلو از پشت سر ناچه، همه جا، جبرئیل و میکائیل و مقربین عالم بالا، ندا بلند میشه: یا اهل





المحشر! غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ. نگاهتونو جمع و جور کنید، بی
بی داره میآد، الهی قربونت برم بی بی جان*.
گر شعب ابی طالب، اگر غصب فدک باشد
محال اس آری آری بگذرد از عهد و پیماناش
نمی سازند با سازش هوادارن راه او
گواه من وصیتنامه ی سرخ شهیدانش
* با دشمن حضرت زهرا عمراً، از آل سعود و خلیفه
های داعشی، گنده هاشون، اسرائیل و آمریکا*.
گواه من وصیتنامه ی سرخ شهیدانش

* نگاه کنید هر روز تشییع میشن شهدای حرم، مدافع
حرم زینب کبری، جان عالم قربون بی بی جان، این
همه دلداده و جون به کف و عاشق، که از اینجا صدها
کیلومتر می زنند به هر وسیله ای برسن به اون ور دنیا
از حرم حضرت زهرا دفاع کنند و حمایت کنند، این
راه حضرت زهراست*.

مدینه گرچه قبرش را نشان کس نخواهد داد
زیارتنامه می خواند کنار قبر پنهانش
همان قبری که از تشییع پنهانی خبر دارد
از اندوه علی از دل پریشانی خبر دارد





*این چند بیت به بعد مرثیه است، شماهایی که دل
آماده دارید و برای گریه ی به مادر دل تنگ
میشید، بسم الله *

چه اندوهی که شب خالی ز عطر یاس و شب بو شد
زمان یک سر بد آهنگ و زمین یکباره بدخو شد
نمی دانم چه در شهر مدینه اتفاق افتاد

که هر شب ناله ی «عجل وفاتی» سهم بانو شد
*به عزیزانش فرمود: دستاتون رو ببرید بالا، حسنش
دستاش رو برد بالا، حسینش، زینبش، یه دفعه صدای
بی بی بلند شد، خدا مرگ من رو برسون. فقط شما
مجسم کنید اگه جز این یه بیت چیز دیگه در مرثیه
نگم کفایت می کنه، آی گریه کن های مادر، غم و
عجل وفاتی و همه ی اینها به جای خود، آدم خسته
میشه، بیمار که بیمار، دیدی به یکی میگی چه طوری؟
خوبی؟ دیشب خوب خوابیدی؟ میگه: چه خوابی، مگه
این درد میذاره من بخوابم*.

چه خوابی تا سحر پهلوی به پهلوی می شود اما
مگر با درد پهلوی می شود پهلوی به پهلوی شد
از هر طرف می چرخه پهلوی درد میکنه



دلش می خواست دست و بازویش وقف علی باشد

غلاف تیغ اما میهمان دست و بازو شد

همه دیدند دست او دگر بالا نمی آمد

به هر زحمت ولی در روز آخر خانه جارو شد

همان دستی که بعد از غسل بیرون از کفن آمد

یتیمان را در آغوشش گرفت و خوب دلجو شد

*گریه کن ها، جوونها، غسل داد علی، بندهای کفن رو

بست، نگاه کرد دید بچه هاش دارن دق می

کنند، فرمود: پاشید یه بار دیگه بیاید مادر رو بینید،

خودشون رو انداختن رو بدن مادر، خود امیرالمؤمنین

میگه: دیدم بندها باز شد، دستا بیرون اومد، بچه هاش

رو بغل کرد، ندایی از آسمان اومد: علی! آقا بچه هارو

بردار، بالایی ها نمیتونن نگاه کنند این منظره رو، عالم

بالا به هم ریخته بچه هارو بردار آقا جان. امروز جاش

هست من بگم یا نه؟ آی بالایی ها، دوتا آقازاده ی مولا

کنار مادر، هیچکی نبود اذیت کنه، فقط با مادر وداع می

کنند، شما نتونستید تحمل کنید، بالایی ها کربلا چه خبر

بود، وقتی یه کوچلوی سه ساله رو از کنار بابا زدن جدا

کردن، این دستاش رو روی سرش گرفته بود*.



هی گفتم بهش میام میام میام
موهامو نکش میام میام میام
*حسین... دستاتون رو بیارید بالا، خدایِ حضرت
زهرا، خدایِ امام رضا، خدایِ ابی عبدالله، خدایِ
رقیه، به دستایِ رقیه، به انگشتایِ رقیه، که بالب های
بابا بازی می کرد، عجل لولیک الفرج *

**روضه بسیار جانسوز _ حضرت زهرا سلام الله علیها _ حجت
الاسلام میرزا محمدی**

السلام علیک یا ایتها الصدیقه الشهیده ، المغصوبه
حقها ، و الممنوعه ارثها ، و المقتول ولدها و المكسوره
ضلعها و المظلوم بعلمها

رنگ پاییز ، به دیوار بهاری افتاد
بر در خانه ی خورشید شراری افتاد
فاطمه ظرفیت کل ولایت را داشت
وقت افتادن او ، ایل و تباری افتاد
تکیه بر در زدنش در دسرش شد به خدا
او کنار در و در نیز کناری افتاد.....
“ و ضرب الباب بر جله فکسره ” ...



آنقدر ضربه ی پاخورد به در تا که شکست
* شماها کنایه فهمید ، بیینم ازین مصرع چی می
فهمید؟*

آنقدر ضربه ی پاخورد به در تا که شکست
آنقدر شاخه تکان خورد که باری افتاد....
*یه وقت دیدن صدا زد“ یا فضا خزینی قتل والله ما
فی احشایی”.....

از وقت افتادنش رو زمین ، تا فاصله به هوش آمدنش
، نمیدونم چقدر طول کشید؟! اما به محض اینکه به
هوش اومد پرسید علی رو کجا بردن...؟ اومد میان
مسجد ، چی جوری اومد دیگه نپرس ” تازه محسنش
سقط شده بود، هنوز از پهلو و سینه ش خون جاری
بود یا صاحب الزمان ببخش آقا ، ما هم نمیخوایم
بدونیم مادرت چه جوری آمد ، آمد هر جوری بود آمد
، دید یه شمشیر برهنه ، بالاسر امامش گرفتن ...
دستان امامشو بستن ، پیراهن امام رو کشیده بودن
بالا ، تا سر و گردن امیرالمومنین که خود بی بی
فرمود“ : استحقروا ابا الحسن بعد رسول الله ”هی
میگن علی بیعت کن ، آگه بیعت نکنی“ نضرب

عَنْكَ ”گردنت و میزنیم ، چه کرد؟“ فَخَرَجَتْ
 فَاطِمَةُ وَاضِعَةً قَمِيصَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَى رَأْسِهَا ”پیراهن
 پیغمبر رو رو سرش گذاشت“ آخِذَةً بِيَدِي
 ابْنَيْهَا ”دست حسن و حسین رو گرفت“ فَصَرَخَتْ وَ
 هِيَ تَبْكِي وَ تَصِيحُ ”هی می گفت تو گریه هاش“ خَلَّوْا
 عَنْ ابْنِ عَمِّي ... خَلَّوْا عَنْ ابْنِ عَمِّي ... ”هر چه ناله زد
 دید خبری نمیشه ، دست به معجر برد*“

غیرت معجر او دست علی را وا کرد

همه دیدند سقیفه به چه خاری افتاد...

* سلمان میگه دیدم ستون های مسجد شروع کرد به
 لرزیدن ، امیرالمومنین فرمود سلمان بلافاصله خودتو
 برسون به فاطمه ، بگو فاطمه جان اگه نفرین کنی یه
 جنبنده دیگه رو زمین نمیمنه... تو دلت میخوای
 بگی کاش نفرین میکرد ، اما من میگن اگه نفرین
 میکرد ما کجا براش گریه میکردیم ” ممنونتیم بی بی
 جان ... تا سلمان پیغام آورد یه جمله ای به سلمان
 فرمود ، فرمود“ : یَرِيدُونَ قَتْلَ عَلِيٍّ مَا عَلِيٌّ
 صَبْرٌ ”سلمان اینا میخوان علی مو بکشن ، من تحملشو
 ندارم ، اجازه نداد سر سوزنی آسیب به امام زمانش



برسه، من میخوام بگم فاطمه جان اینا اراده ی قتل علی رو کردن، بیست و پنج سالم نتونستن جسارتی کنند به این معنی، تو طاقت نیاوردی، دست به معجر بردی... آخ لایوم کیومک یا ابا عبدالله... وقتی از بلندی اومد کنار قتلگاه دید همه دارند نگاه میکنم، فرمود عمر سعد “ایقتل ابو عبدالله و انتم تنظرون” کاش همه نگاه میکردن مثل مسجد النبی، اما یه وقت زینب دید، شمشیرها بالا میره دیگه برنمیگرده، نیزه دارها، نیزه اشونو بلند میکنن، دیگه نیزه اشونو برنمیگردن، یکی داره زیر تیغ و تیر و نیزه ها میگه آخ جیگرم.....

هر جوری بود از قتلگاه فاصله گرفت، اما دل زینب اینجا باقی موند، رفت، چه رفتنی، همه ی آرزوش این بود هر چه زودتر برگرده بلکه بتونه مثل مادرش امام زمانشو از زیر تیغ و شمشیر نجات بده اما، امان از اون ساعتی که برگشت، تا روز یازدهم نتونست برگرده وقتی هم که اومد دیگه خیلی دیر شده بود، اخه “فَوَجَدْتُهُ مَكْبُوباً عَلٰی وَجْهِهِ وَهُوَ جُنَّةٌ بِلَا رَأْسٍ” دیدیه بدن بی سر ... مقطع الاعضا ... اربا

اربا تو گودال افتاده... حسین..... بابی المستضعف
الغریب یا ابعبداالله...

ای مصحف ورق ورق روح پیکرم
آیا تویی برادر من نیست باورم.....
* داداش *

این غم کجا برم که زهجده عزیز خود
یک پیرهن نشانه برم نزد مادرم.....
حسین.....جان.....بالحسین یا الله...

**مدح _ حضرت صدیقه طاهره زهراى مرضیه سلام الله علیها _
حاج حسن خلیج**

*روضه ها رو در حد عالی، اون چه که باید بیان بشه
فرمودند، اجازه بدید من زود تو روضه نرم، با فضائل
مادرمون گریه کنیم، عالم بدونه اینجور نبوده، یه زنی
،یه گوشه ای ، نه ... نه ... کی بوده این خانم؟؟؟*

در عجب از علم تو علی ولی الله
مفتخر از دست بوسی تو پیمبر
*خیلی خوب میفرمود اون روضه خون ابی عبدالله،
میفرمود پیغمبر دستشو میبوسید نه این که دست



زهرا رو بگیره بالا بیاره ، به تمام قد پیغمبر خم
میشد، تعظیم میکرد ، فاطمه ... فاطمه ... فاطمه
و ما ادراک ما الفاطمه ... کی میفهمه زهرا کی بود و
چی بود و چه کرد و چه به روزش آوردن؟؟؟ شما
روضه بخونید من گوش بدم، ناله بزن....

ای مادر مادر مادر مادر ...

ای مادر مادر مادر مادر* ...

جز در مقام عالی زهرا فنا شدن

ملک وجود فلسفه ی دیگری نداشت

* با این بیت هم بی لذت میبره، هم امیرالمومنین*

فرموده اند در برکات وجود او...

زهرا اگر نبود علی همسری نداشت..

غزل مصیبت _ حضرت زهراى مرضیه سلام الله علیها _ حاج
حسین سازور

یک چشم تو خواب و یکی بیدار مانده
بانوی خوبم ، تا سحر بیدار مانده
زانو بغل کردم ، شدم خیره به بستر
مثل کسی که بر سرش آوار مانده
قرآن بخوانم ، هم تو هم من جان بگیریم
از فرصت دیدار یک مقدار مانده
*من شعر می خونم رد میشم، هر کجا تو داد زدی
روضه می خونم*
با دستها دنبال مهر و جانمازی
سیلی که خوردی، چشمهایت تار مانده
انگار بدجور استخوانت جوش خورده
بعد از دوماه، این درد بدکردار مانده
درشعله، چادر سوخت، زهر سوخت، در سوخت
اما صحیح و سالم این مسمار مانده
از خانه تا مسجد، میان کوچه دیدم



خون تو روی کاگل دیوار مانده
امشب که غسلت می دهم ، می فهمم آخر
که زیر این چادر چقدر اسرار مانده
زهراجان، می خوام یه خبری بهت بدم
نصف شبی دیدم حسن رفته به کوچه
دارد خودش را می زند ، غمبار مانده
*آخه تو خونه که نمی تونست جلو مادرش داد بزنه ،
می رفت همون جایی که مادرش زمین خورده بود ،
هی می گفت اینجا مادر افتاد *....
یک کم بجای نان ، به فکر بچه ها باش
در این مصیبت خانه، خیلی کار مانده
گفتی خودم باید حسینم را بشویم
چه حکمتی در پشت این اصرار مانده
موهای زینب شانه خوردو شانه افتاد
شانه به موهای حسین انگار مانده
یک روز برمی گردی و می بینی آن روز
موهای او در دست نیزه دار مانده
این قوم زن رامی زنند، آن هم چه راحت
در بین شان این رسم ناهنجار مانده





دو مرتبه ناموس من را می زنند، ای وای
کوچه گذشت، اما سر بازار مانده.....
چادر نمازت را بده زینب که فردا
بی پوشیه در بین آن تالار مانده.....
*بابا زهرا اگه پشت در افتاد، بازیه محرم بود
بالاسرش، علی فرمود سلمان یه عبا رو زهرا بینداز،
کی بود بین مجلس یزید یه روپوش رو سر زن ها
بیندازه؟

مدح حضرت زهرا سلام الله علیها _ فاطمیه _ حاج حسن خلیج

السلام علیک یا سیدتی و مولاتی یا فاطمه الزهرا

دور از بهار روی تو گل رنگ و بو نداشت

بی بی جانم

دور از بهار روی تو گل رنگ و بو نداشت

خانم خانم های عالم

بی آفرینش تو جهان آبرو نداشت

مادر خوبم

دور از بهار روی تو.....



کدوم بهار دیگه ، بهار علی رو خزان کردن.....

دور از بهار روی تو گل رنگ و بو نداشت

*گمان کردی وقتی میگه گل رنگ و بو نداشت ، این

گل طبیعت رو میگه ،البته او هم نداشت ،گلی که

شاعر می گه رنگ و بو نداشت زینبه” گلی

که بی فاطمه رنگ و بو نداشت حسینه” اون گلی

که رنگ و بو نداشت ،علی هر وقت چشمش می افتاد

میدید یه گوشه کز کرده حسنِ”ای مادرم

مادرم مادرموای مادرم مادرم مادرم

.....وای مادرم مادرم مادرم.....

روضه ی حضرت زهرا ی مرضیه سلام الله علیها _ استاد حجت

الاسلام میرزا محمدی

بر سر بازار مهر فاطمه

بس خریداریم ، با این زمزمه

مادر مظلوم ، ما یار تویم

ما همه مفتون دیدار تویم

دیده بر درد دل تو دوختیم





یک به یک در آتش غم سوختیم
سوز این اشک آورد دل را به حال
آتش این غم دهد دل را ملال
اشک بر زهرا حیاتم می دهد
از غم دوزخ نجاتم می دهد
اشک بر زهرا دهد بوی بهشت
می کند ترسیم خط سرنوشت
اشک بر زهرا برد دل را بقیع
می کشاند رشته ام را تا بقیع
اشک بر زهرا به هر کس شد عطا
بی گمان آشتی کردس او با خدا
بینم با این یه بیت چه می کنی
اشکه بر زهرا و اندوه گداز
بر مدینه می دهد دل را جواز
اشک بر زهرا سخن گوید ز داغ
گیرد از یک چادر خاکی سراغ
*دیگه چیزی به عمر فاطمه باقی نمونده ، کدوم چادر؟
همون چادری که وقتی سلمان نگاه می کرد ، گریه می
کرد ، می گفت دختر پادشاه رم ، کسری ، لباس های



قیمتی بیوشن ، دختر پیغمبر چادرش دوازده وصله داره ، همون چادری که داد به علی نزد زید یهودی گرو بزار ، یه مقدار جو قرض کن ، بچه هام گرسنه اند ، زید یهودی چادرو گرفت ، مقداری به علی جو داد ، گرفتاری فاطمه و علی حل شد ، یه وقت دیدن دارن در میزنن ، هشتادتا یهودی با زید یهودی اومدن به نور چادر فاطمه مسلمان شدن ، به خدا یهودی های مدینه سگشون شرف داشت بر اون نانجیبی که تو کوچه جلوی فاطمه رو گرفت نمیگم چجوری زد فقط نقل شیخ مفید اینه : میگه با سیلی نزد “ وِرْقَسَهُ برجله ” یا زهرا.....

روضه ی شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها _ حجت الاسلام میرزا محمدی

“وَأَمَّا ابْنَتُكَ، فَتُظْلَمُ وَتُحْرَمُ وَيُؤْخَذُ حَقُّهَا عَضْبًا
الَّذِي تَجْعَلُهُ لَهَا” به هفت گوشه از مصائب فاطمه
اشاره کرد ، اولین اونها ، اما دختر فاطمه بعد از توجه
می کشه ، به او ظلم میکنن ، او رو از حقش محروم می
کنن ، فدک رو به زور از دختری زهرا می گیرن ، این
سه تا ؛ “وَيُدْخَلُ عَلَى حَرِيمِهَا” کاش فقط همین تیکه
رو می گفت که ناظر به آمدن پشت دره ” اما بلافاصله
فرمود “يُدْخَلُ عَلَى مَنْزِلِهَا بِغَيْرِ إِذْنٍ” بدون اجازه
میان در خونش ، وارد خونش میشن ، دیگه اینو
ترجمه نمی کنم ، اگه اهل روضه باشی میفهمی
همینطوری از کنارش عبور نمی کنن “ ثم يمسه
حوانن و ظل ” دیگه چی؟ “!! وَتُضْرَبُ وَهِيَ
حَامِلٌ” دخترتو میزنن در حالی که بارداره این
صدمات با فاطمه چه می کنه؟! فرمود “ : وَ تَمُوتُ مِنْ



ذَلِكَ الضَّرْبِ ”همینطورم شد که امام صادق علیه السلام حال مادرش رو این روزها اینگونه گزارش کردن“ لزمت الفراش ”یعنی یه جوری تو بستر افتاد حتی ، دست به دیوارم نمی تونست راه بره“ نحل جسمها و ذاب لحمها ”گوشت بدن مادر ما آب شد“ حتی صارت كالخیال ”یعنی از مادر ما فقط یه شبهی باقی ماند..... ناله بزنی یا زهرا.....“

غزل مصیبت حضرت زهراى سلام الله علیها _ استاد حاج منصور ارضی

چه کنم با غمت نمی دانم
من پریشان تر از پریشانم
ابری ام بی قرار بارانم
پشت در با تو روضه می خوانم
بین یک شهر تا تبانی شد
سرو من قامتش کمانی شد
هر کسی شعله بر پرت زد و رفت
خنده بر اشک شوهرت زد و رفت
دیدى آخر که رنگ و بویت سوخت
بین فریادها گلویت سوخت

شعله بالا گرفت، رویت سوخت
معجرت سوخت، بعد مویت سوخت
چهل نفر آمدند واویلا...
مادرم را زدند واویلا.....
رنگ غم خورد، بر خزان حسن
باز بند آمده ، زبان حسن
به زمین خورده آسمان حسن
خیزو از جا تو را به جان حسن
بین آتش پی تو می گردم
چادرت را برایت آوردم
یک طرف میبرند حیدر را
دست بسته امیر خیبر را
این طرف میزنند مادر را
مادری پیش چشم دختر را
می برد ارث ازین بلا زینب
میروند بین شعله ها زینب
شده زهرای کربلا زینب

*راوی میگه تنهایی اومد توی قتلگاه ، همه میزدن
زینب رو ، کلامی حرف نزد شروع کرد با حسینش



حرف زدن ، ذره ای ، باری ، یک بار هم نگفت منو
میزنن، یه وقت وسط اون ازدحام ، دختر ابی عبدالله
صدا زد: "أبتا أنظر إلى عَمَّتِي المَضْرُوبَةِ*حسین ...

**روضه جانسوز _ حضرت زهرا سلام الله علیها _ حجت الاسلام
میرزا محمدی**

السلام علیکم یا اهل بیت النبوه السلام علیک یا ایتها
الصدیقه الشهیده ، المغصوبه حقها ، و الممنوعه ارثها ،
و المقتول ولدها ، و المظلوم بعلمها و المكسوره ضلعها
قصد آن دارم اگر باز خدا یار شود
هستی ام پیشکش هستی دلدار شود
نیمه جانی به تن و نیمه نگاهی در چشم
تا مبادا که علی باز گرفتار شود
امر مولاست که من صبر نمایم ورنه
وای اگر فاطمه خود حیدر کرّار شود
کس ندیدست تسلی دل غمزده ای
آتش شعله ور و بوسه مسمار شود



*بابا من تازه یتیم شدم...مگه قرآن نفرمود: فَأَمَّا
الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ هیزم چرا آوردید در خانه ی من؟؟ یه
سؤال دیگه ، با گریه ت جواب بی بی رو بدید*...
کس ندیدست

هر کی دیده بگه...

کس ندیدست که در داغ عزیزی برپا
مجلس فاتحه بین در و دیوار شود
دستمالی که پدر داد به سر بستم تا
ریشه های گره اش پوشش رخسار شود

*یه دستمالی پیغمبر به فاطمه داده بود... امام صادق
فرمود: بعد از پدر همیشه مادرم این دستمال رو به سر
میپسند... "ما زالت بعد أیها معصبه الرأس" از شما
میپرسم: دستمال به سری که درد نمیکنه نمیبندند،
دیگه؟؟ گفت فضا*...

از سوز گریه چشم ترم درد می کند
تنها نه چشم ها که سرم درد می کند
وقت نماز شب شده یا رب عنایتی
قامت خمیده ام کمرم درد می کند
*ناله بزنی یا زهرا....



بابی انت و امی ...
یا بنت رسول الله* ...
زهرا که عنایتش به دنیا برسد
باشد که به فریاد دل ما برسد
یا رب سببی ساز که در روز جزا
پرونده ما به دست زهرا برسد

روضه جانسوز _ وداع _ حضرت زهرا سلام الله علیها _ استاد حجت الاسلام میرزا محمدی

عجیبه به خدا این زن و شوهر زندگیشون رو با
حسین شروع کردن، زندگیشونم با گریه ی بر حسین
تموم کردن، گفتم و التماس دعا، وقتی پیغمبر همه رو
مرخص کرد اسماء بنت عمیس کنار امیر المومنین و
حضرت زهرا بود پیغمبر اسماء رو هم مرخص کرد
دست فاطمه ش رو داد تو دست علی، فرمود: "هذه
بقیه الله و بقیه رسوله" "این امانت خداست اینو
نمیخوام بگم، هنوز دست فاطمه تو دست علی بود یه
وقت دیدن پیغمبر تو گوش علی و فاطمه جمله ای
فرمود این زن و شوهر شب اول زندگیشون تا صبح

گریه می کردن، چی فرمود؟! فرمود علی جان، فاطمه جان، خدا به شما یه حسینی میده، کربلا تشنه لب سر از بدنش جدا می کنن، فهمیدی چی گفتم؟ هنوز ابی عبدالله به دنیا نیامده بودا” ای اونایی که می خواید زندگیتونو تازه شروع کنید از این آقا درس بگیرید” بهار زندگی که با ابی عبدالله شروع بشه با اونم حفظ میشه، این شروع زندگی این زن و شوهر بود، پایان شم بگم، اومد کنار بستر فاطمه ش، دستشو برد زیر سر خانمش، این خانمی که مدت هاست تو بستر بیماری افتاده، دیگه حتی دست به دیوارم نمی تونست راه بره، چه کرد؟ با زحمت بسیار سر فاطمه شو بالا آورد، دید خانمش داره اذیت میشه، علی خم شد. این نگاه ها به هم گره خورد تا نگاه به صورت زهرا کرد” فبکی ابوالحسن ”شروع کرد گریه کردن، صدیقه ی طاهره هم تا نگاش به امیر المومنین افتاد فرمود: “: ابکنی یا ابالحسن وبکن الیتاما ”علی جان گریه کن، بر یتیمان منم گریه کن، اما یکی از یتیمان رو بیش از همه سفارش کرد، فرمود: “: ولاتنس قتیل العدا بطف العراق ”اون شهید دشت کربلا رو



فراموش نکن ، چى مىخواى بگى حالا؟ به
اميرالمومنين عرضه بداريم آقا جان تا قيامت ما
حسينتو فراموش نمى كنيم ، همينطورم شد ، اگر چه
سفارش فاطمه به على بود حسينمو فراموش نکن اما
كربلا جلوتر از همه زهرا به سینه میزد ، ان شاءالله مادر
نديده باشه ، چيو؟؟؟ والشَّيْمُرُ جَالِسٌ عَلَى
صَدْرِكَ.....حسين

روضه جانسوز حضرت زهرا سلام الله عليها _ حاج محمود

كريمى

اون عالم سنى(صلاح الدين شافعى) ميگه: من مى دونم
دومى چنان لگد به شكم زد بچه افتاد، سيقط شد^۱، واى
واى... هر چى گفتن فاطمه پشت در ، گفت: باشه.
اگه يه عده اونايى كه اومده بودن پشت در كه معروف
بودن آدم دلش اينقدر نمى سوخت، يه عده از ارازل و
اوباش و جمع كردن تو مدينه در خونه رو آتيش زدن،
اى واى اى واى اى واى، مادر مادر مادر....

۱- منبع: الوافى بالوفيات ج ۵ ص ۳۴۷: صلاح الدين

صغدى





“انّ عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى ألقى المحسن من بطنها”. عمر در روز بیعت به شکم فاطمه ضربه ای زد که منجر به سقط شدن محسن از شکمش شد

روضه جانسوز _ حضرت زهرا سلام الله علیها _ حجت الاسلام میرزا محمدی

چه کرد صدیقه ی طاهره ،گریه هاش رو هم کرد ،خطبه هاش رو هم خوند یک جا تو گریه ها و خطبه ها نگفت: پهلومو شکستن ، یکبار نگفت: محسنم و سقط کردین . من عادت ندارم روضه ی ناموسی رو باز کنم اما فقط سوال می کنم و رد میشم : بانویی که جنینش سقط شده باشه اون هم نه با عوامل طبیعی بلکه با فشار در و دیوار، احتیاج به استراحت داره یا نداره؟! که اصلاً تو روایت داره زهرا بین در و دیوار درد مخاض گرفت، دیگه توضیح نمیدم اما یکجا اشاره نمیکنه ،یکجا اشاره به شکستگی دست و بازو و صورت ،که ما میخوایم وقتی صورت حضرت زهرا



رو به تصویر بکشیم مصیبتش و اولین چیزی که می‌گیم ، ضربه ی سیلی ... امامن براتون بیان خود حضرت زهرا رو بگم ، قبل از اینکه جسارت کنن در قالب سیلی زدن ، بی بی فرمود: اول آتش صورتمو سوزاند ، صورتی که آتش بسوزانه ، دیگه نیازی نیست سیلی بزنند یعنی اگر آب هم رو صورت سوخته بریزی اسباب اذیته ” اما یکجا اشاره نمیکنه ، تمام غصه ی فاطمه علی ... ” و تمام تلاش زهرا اینه که نذاره یه سر مویی از امام زمانش کم بشه و نداشت ، شمشیر برهنه بالا سرش گرفته بودن قسم هم خوردن ، خود مولا فرمود: اگر بیعت نکنم چه می کنید : گفتن ” اذا والله نضرب عنقک ” به خدا قسم گردنتو میزنیم ، زهرا وارد مسجد شد هنوز شمشیر برهنه رو سر علی بود اما زهرا پشت پرده کاری کرد ستون های مسجد به لرزه افتاد ” اجازه نداد حتی یک شمشیر برهنه رو سر علی باشه چون وقتی شمشیر رو کشیدن تو نقل داره ، حسنین هم کنار علی بودند ، شروع کردند به لرزیدن ، امیرالمومنین با دست بسته بغلشان کرد فرمود عزیزانم نترسید. ” من گریزمو زدم ، میخوام بگم یا

ابالحسن یه لرزش بدن بچه هاتو اینجا دیدی اگر چه
 احدی نتونست آسیب به اونها برسونه ، جسارتی هم
 به بچه هات نقل نشده طاقت نیاوردی پس لا یوم
 کیومک یا ابا عبدالله..... کجا بودی کربلا
 “.....صَغِيرُهُمْ يُمِيتُهُ الْعَطَشُ ”بچه کوچیکای
 حسینت از تشنگی جون دادن ...بدن فاطمه شو آورد
 کنار خانه ی قبر یه جمله بگم ، فیض آمادست معطلت
 نکنم ، این علی “ اصبر الصابرين ”زین العابدین تو
 خطبه ی شام خودشو اینجوری معرفی کرد: “ اَنَا ابْنُ
 أَصْبَرَ الصَّابِرِينَ ”اما من نمیدونم دفن فاطمه با او چه
 کرد؟ رو کرد به قبر پیغمبر عرضه داشت یا رسول
 الله: “ قَلَّ صَبْرِي ”دیگه صبر علی لبریز شد “ وَأَمَّا
 لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ وَحُزْنِي فَسَرْمَدٌ ”فاطمه جان ، دیگه علی
 شبها خواب نداره ، حزن علی دیگه دائمیه ، پایان
 نداره ... آماده ای یانه ؟ این یه علی ، کنار بدن
 عزیزش این جملات رو گفت ، علی کربلا هم بدن ارباباً
 اربای بابا رو گذاشت تو بوریا آورد میان خانه ی قبر
 دیدن زین العابدین هم این جمله رو میگه: “ أَمَّا



حُزْنِي فَسَرَّمَدٌ وَ لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ ”بابا دیگه بعد از این شبا
خواب ندارمحسین ...

روضه حضرت زهرا سلام الله علیها و گریز به مصائب کربلا _ حجت الاسلام صدیقی

“وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ، بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ” در ذیل این
آیه آمده، روز قیامت از قاتل محسن سئوال میشه،
گناه این بچه چی بود؟ اول فدایی ولایت، حضرت
زهرا بود، ولی قبل از آنیکه خودش شربت شهادت
بنوشد، بچه اش از بین رفت، از امام صادق پرسیدند: آقا
با کدام آسیب حضرت زهرا سلام الله علیها از پا در
آمد؟ آخه آسیبش زیاد بود، بین در و دیوار فشار دید،
پشت در وقتی لگد به در زدند، پهلوش مشکل پیدا
کرد، تو کوچه دختر پیغمبر رو تنها گیر آوردند، نمی
دونم چه جور سیلی به صورتش خورد تعادلش رو از
دست داد نقش زمین شد، چادرش خاکی شد،
گوشواره ها از گوش مبارکش افتاد، از حضرت سئوال
کردن کدام یکی از این ضربه ها سبب قتل مادرتون
حضرت زهرا شد؟ امام صادق علیه السلام سخت گریه
کرد، فرمود: سبب قتل مادرم، غلاف شمشیری بود که

به پهلوش می زدند. با این که با غلاف شمشیر به پهلوش می زدند دست از علی بر نمی داشت، ولی یه وقت دیدن افتاد، صدا زد: "یا فِضَّةُ! خُذِي نِي فَقَدْ قُتِلَ مَا فِي أَحْشَائِي" "خبر شهادت محسنش رو اعلام کرد، فضه بیا بچه ام رو کشتند، اونجا یه بچه ای مادر داشت، یه بچه ای هم پدرش ابی عبدالله روز عاشورا آورد جلوی مردم، "اما ترونه کیف یتلظی عطشا؟" "مردم نمی بینید بچه ام از تشنگی جگرش می سوزه؟ مردم نمی بینید بچه ام داره تلظی می کنه، بال بال میزنه جون میده،" "فَرَمَاهُ حَرْمَلَهُ"، بچه اش رو روی دستش گرفته بود، عوض آب تیر به گلوش زدند، تیر معمولاً سوراخ میکنه، اما گلو از گل نازک تر بود، گلوی کودک بود طاقت تیر رو نداشت، "فَذَبْحُوهُ مِنْ اِذْنِ اِلَى اِذْنٍ" "گوش تا گوش بریده شد سر افتاد،" "لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ" "به عظمت حضرت زهرا سلام الله علیها، به مظلومیت بی بی، به عصمتش، به محسنِ مقتولش، به علی اصغرش، امام زمان را برسان، گناهان ما را ببخش و بیامرز.



روضه جانسوز _ حضرت زهرا سلام الله عليها _ استاد حجت الاسلام میرزا محمدی

صدا زد اسماء، مقداری آب گرم کن ، میخوام بدن بچه هامو بشویم ، خیلی وقته موهای زینبو شانه نزدم ، خیلی وقته حسینمو بغل نکردم ، بی بی جانم شما مریضه ای ، اجازه بده این کارها رو من کنم ، نه اسماء ... ” اسماء میگه آب گرم کردم ، اول خودش غسل کرد این لباسی که نمی تونم بگم ، سادات نشستن ، با سینه ای که محل اصابت مسمار دره ، با دست شکسته ای که بالا نمیاد نمی دونم خودش چگونه غسل کرد؟! نوبت رسید به بچه ها ؛ اول سر حسنو شست بعد سر ابی عبدالله رو شست ، بعد زینب موهاشو شانه زد ، بچه ها شاید گفتن خدارو شکر بعده نود و چند روز حال مادرمون خوب شده دیگه دوران نقاهت بیماریه ، داره سپری میشه ... اما این سوالو بچه ها کجا جوابشو گرفتن ؟ بچه هاشو شست ، خونه رو آب و جارو کرد ... ” از شما می پرسم یه خانمی که پهلوش شکسته چجوری خونه رو آب و جارو کرد؟! بماند؛ در

همین حین امیرالمومنین وارد شد ” تعجب کرد! بی بی جانم با همین حال نزارت انقده کار انجام دادی ،الحمدالله حالتون خوبه ،مساعده “ ” جمله ای گفت علی به گریه افتاد ، صدازد علی جان آگه دیدی این همه کار انجام دادم نه به خاطر اینکه حالم خوبه “

چون روز آخر بود کار خانه کردم....

گیسوی فرزندان خود را شانه کردم

علی همه اینا به خاطر اینکه روز آخری که مهمان توام ،بچه ها رفتن بیرون ، صدازد علی جان بیا ، این زن و شوهر ، دختر عمو پسر عمو ، خلوت کردن، آخرین حرف ها رو به امیرالمومنین داره میرنه، اول فاطمه گریه کرد ، دست در گردن مبارک مولا انداخت ، صدازد* : صدق رسول الله* ... یعنی چی؟! علی یادته بابام گفته بود اولین نفری که به من ملحق میشه منم ؟ الان بابامو خواب دیدم ،فرمود فاطمه جان دیگه چیزی نمونده ،شب آخره دیگه داری میای نزد ما ، تا این جمله رو گفت نمی دونم تاریخ نوشته چه غصه ای تو چشمان علی دید که بلافاصله فرمود: “ ابکنی یا ابالحسن ”علی گریه کن ... گریه کن ... علی هم



گریه کرد بعد بی بی دو عالم دست شکستشو بالا
آورد این اشک علی رو پاک می کرد به چهره مبارک
می مالید، صدا زد زهرا جان این چه کاریه؟ فرمود
علی جان از بابا پیغمبر شنیدم اشک مظلوم شفای هر
دردیه، اشک مظلومو آگه کسی به بدنش بماله سپر
بلای آتش دوزخه، منم میدونم تو این مدینه مظلوم
تر از تو کسی نیست.....

الله اکبر ... علی جان“ : غسلنی باللیل، حنطنی باللیل
و کفنی باللیل والدفنی باللیل امان امان ... می
دونم منتظر کربلایی، معطلت نمی کنم ... همه ی
وصیت هاشو کرد بعد سفارش کرد علی
جان:”ولاتنسی قتیل العدا بطف العراق“ ... همه بچه
هارو سفارش کرد اما بین این بچه ها حسین من یادت
نره ... یه روزی اونو کربلا می کشن ... آماده ای یا
نه؟! اومد کربلا یا نه؟ آری امیرالمومنین اومد، فاطمه
هم اومد اما تقسیم کردن، فاطمه اومد کنار گودال
قتلگاه ... علی کجا آمد؟! کنار علقمه ... لذا عباس
صدا زد:

پدرت از نجف آمد تو هم از خیمه بیا.....



حسین.....

پدرت از نجف آمد تو هم از خیمه بیا.....
تا شنی این دم آخر یا آخا از لب من
هوسم بود که آید به برم ام بنین ۲
مادرت فاطمه آمد عوض مادر من
* هر جا نشستی سه مرتبه ناله بزن یا زهرا...*

روضه _ حضرت زهرا سلام الله علیها _ حاج حسن خلیج

* خود بی بی میفرماید: لحظه های آخر بابام بود، بابام
علی رو صدا زد تو اتاق، خلوت کردن، صدای بابامو
نمی شنیدم ولی می شنیدم علی هی میگه چشم یا
رسول الله..... یه مرتبه دیدم علی ریخت بهم یعنی
اینجا هم صبر کنم یا رسول الله....؟! خانم، یادم
نمی رود، من گوشه ی خونه زانوی غم بغل گرفتم
نشستم، شما رفتی پشت در... ”ای خاک عالم به سر
من *.....

یادم نمی رود به خدا لحظه ای که تو
با یا علی به آتش در پا گذاشتی.....



معمولا اینجوره ، وقتی مادری فرزندی رو ، خصوصا نوزادی رو از دست میده تایه مدتی با لباس های اون بچه ، با یادگاری هایی که آماده کرده برا ولادتش ، معاشقه داره ” فاطمه اجازه نمی داد علی بینه این صحنه ها رو ، می گفت : شوهرم غصه می خوره ” چه بسا گاهی می فرمود که ...

محسنم رفت ، فدای سرت “غصه نخوری”

محسنم رفت ، فدای سرت ای تاج سرم

کاش می رفت به پایت سرمن ، غصه نخور ...

*ماشالله ، می بینم گوشه کنار پیرمرد ها دارن ضجه میزنن ” درستش هم همینه ها امام صادق فرمود میان رفقای ما ، مرداشون مته زن بچه مرده گریه می کنن ، برا زهرا داد بزن ، برا زهرا ضجه بزنحالا علی نشسته کنار قبر فاطمه این حرف ها رو برا چی زدم ؟

برا این بیت*:

زهرا لباس محسن خود را نبرده ای

آن را به زیر بالش خود ... جا گذاشته ای





روضه حضرت زهرا سلام الله و گریز به روضه حضرت رقیه سلام الله علیهما _ حجت الاسلام انصاریان

یه روز دور بسترش رو گرفتن، فقط علی و بچه هاش، امیرالمؤمنین از دختر پیغمبر خواستن آن دارویی که یه مقدار درد تون رو تسکین میده چیه؟ این مطلب رو محدث قمی نقل میکنند، عرض کرد: علی جان، اگر محبت کنید پیراهن بابامو به من بدهید، من این پیراهن رو روی سرم بندازم، رو صورتم بندازم، بوی محبوبم رو استشمام کنم، شاید در آرامش من مؤثر باشه، رفتن پیراهن مبارک پیغمبر رو آوردند بچه ها دیدن تا مادر چشمش به پیراهن افتاد، این پیراهن رو گرفت و روی سر انداخت، صدا زد حسن جان پاشو بیا جلو، حسین من بیا جلو، دست این دو تا بچه رو تو دستش گرفت، عزیزان من چرا دیگه صدای جدتون به گوشم نمیرسه؟ چرا اون کسی که با دست مبارکش گرد و و غبار از صورت شما پاک می کرد، دیگه نمیآد خانه ی ما؟ چرا اون مرد مهربانی که شما رو بغل می گرفت، مسجد می برد



دیگه اون رو بین خودمون نمی بینیم؟. دیگه این پیراهن غوغایی برپا کرده بود تو اون خونه، شما با دیدن پیراهن بابا اینقدر منقلب شدید، ولی اون دختر سه ساله ای که سر بریده ی بابارو بهش دادن چه کرد با سر، دیگه با دیدن سر عمرش زیاد ادامه پیدا نکرد، وقت به نماز صبح نرسیده بود، که دیگه صداش خاموش شد، خیال کردن خوابش برده، ولی زین العابدین از گوشه ی خرابه فریاد زد عمه، بچه از دنیا رفت.

روضه حضرت زهرا سلام الله علیها _ حجت الاسلام هاشمی نژاد

گفتن: علی شنیدیم ملعون (دومی) همه ی عمّالش رو عزل کرده، اما قنفذ رو عزل نکرده، بیست هزار درهم از او غرامت کشیده ، همه ی پول ها رو به او هبه کرده، چرا اینقدر قنفذ رو دوستش داره، می نویسد: چشمان علی پر از اشک شد، علی دور مسجد رو یه نگاهی کرد، "ای علی مظلوم"، فرمود: این بیست هزار درهم پاداش تازیانه ای است که به بازوی زهرا

زده، که وقتی زهرام رو می شستم دیدم مثل یه بازو
بند بازوش ورم داره.

روضه حضرت زهرا سلام الله علیها _ کربلایی مهدی اکبری

مادری خورد زمین و همه جا ریخت بهم
همه ی زندگی شیر خدا ریخت بهم
داغی و تیزی مسمار اذیت میکرد
تا که برخاست ز جا عرش خدا ریخت بهم
بشکند پای کسی که لگدش سنگین بود
تا که زد سلسله ی آل عبا ریخت بهم
ثلث سادات میان در و دیوار افتاد
نسل سادات به یک ضربه ی پا ریخت بهم
گر گرفته بدن فاطمه ، ای در بس کن
وسط شعله بین زمزمه ها ریخت بهم
روی او ریخت بهم، پهلوی او ریخت بهم
دهنش غرق به خون گشت و صدا ریخت بهم
شدت ضربه چنان بود که سر خورد به در
روی آشفته ی امّ النّجبا ریخت بهم



ضرب سیلی شان زبانزد شد
وسط کوچه گوشزد کردند
از همه دل خراش تر اینکه
محسنش را، چادرش را، همه لگد کردند

*آقا امیرالمؤمنین او مد تو حجره گفت: زهرا
جان، خیلی وقت فقط شما نشست، یا توی بستر
افتادی، راستش دلم برا راه رفتنت تنگ شده، فقط
خواستم ازت خواهش کنم پاشی دو قدم جلوم راه
بری، یاد او قدیم ها. گفت: چشم علی. بلند شد، اول یه
دستش رو گذاشت، یه خورده خودش رو تگون داد،
بین تا او مد بلند شه، علی دست گذاشت رو شانه اش
گفت: بشین فاطمه، بشین اشتباه کردم، نخواستم*.

پشت در سینه ی سنگین شده هم ارثی شد
گیسوان پسرش کرب و بلا ریخت بهم
مادرش آمده گودال، نچرخان بدنش
استخوان های گلویش ز قفا ریخت بهم
با ترک های لبش، با نوک پا بازی کرد
همه ی صورت او با کف پا ریخت بهم.

* سر وقتی از جلو جدا بشه، رگ ها زودتر جدا میشه، محتضر زودتر جون میده، تا این خنجر برسه به استخوان های گردن محتضر جون داده، این سر رو که از پشت برید، نبرید، کند، سر رو کند، بریدن بایه ضربه کار تمومه، هی می زد خنجر نمی برید* .

روضه حضرت زهرا سلام الله علیها _ استاد شیخ حسین انصاریان

یه خونه ، همش دو تا اتاق داره، طاق این خونه ام ازین چوب خرما ی گره نگرفته ست ، اثاث خونه ام بیست و پنج تا تیکه هم بیشتر نیست، فرش خونه ام شش تا پوست بزه که به هم دوختن روزا مرد خونه میبره صحرا شبا عصری بر میگرددونه میندازند زیر پاشون، این زن و شوهر تو این دو تا اتاق گلی با این بیست و پنج تا تیکه اثاث ، با این یه دونه فرش، چهارتا بچه تحویل این عالم دادند ” حسن، حسین، زینب کبری و ام کلثوم .چه پدر و مادری ، اون وقت این خونه با تمام این موقعیت و واقعیتش تازه یدونه از تکیه گاهاشم زود از دست داد، بچه بزرگ حضرت زهرا هفت سالش بود که دختر پیغمبر از دنیا رفت



یعنی امیرالمومنین بعد از حضرت زهرا مسئولیتشون دوبرابر شد هم باید به جای زهرا ، هم باید به جای خودشون برای تربیت بچه هاشون اقدام می کردن، اما چی تحویل عالم دادن ، مادر بودا ، بی خود نبود برادران و خواهران که وقتی تو مسجد نشسته بود چندتا از زنان بنی هاشم اومدن دیدن حضرت زهرا ، هرچی حرف زدند دیدن دختر پیغمبر جواب نمیده ، حس کردن دختر پیغمبر از دنیا رفته ؛ یکی از خانم ها رو مامور کردن پاشو برو مسجد علی رو صدا بزن بگویم یا علی عجله کن ، این زن میگه من اومدم مسجد آقا امیرالمؤمنین رو صدا زدم وقتی بهش گفتم تند بیا معلوم نی دیگه زهرا رو زنده بینی ، میگه وقتی من بهش گفتم، عبا از رو دوشش افتاد ، دیگه کفش هم پاش نکرد ، عبا تو مسجد موند ، با پای برهنه دوان دوان اومد ، وقتی در اتاق رو باز کرد ، دید این چهار تا بچه کنار بدن مادر نشستن ، زینب و کلثوم صورت روی بدن مادر ، امام حسن صورت روی سینه ی مادر ، ابی عبدالله صورت کف پای مادر ، دارن گریه می کنن ... هر چی مادر رو صدا می زنن ، مادر جواب

نمیده ،امیرالمومنین خودش او مد نشست ، سر زهرا
 رو به دامن گرفت ،یا بنت رسول الله جواب نداد ؛
 یا فاطمه الزهرا جواب نداد ؛ يَا بِنْتَ مَنْ حَمَلَ
 الزَّكَاةَ عَلَى اطْرَافِ رِذَائِهِ جَوَابِ نَدَاد ، عاقبت صدا زد
 زهرا ، من علی هستم ، دارم با تو حرف میزنم ، چشمش
 رو باز کرد ، دست های مبارکش رو برداشت اشکهای
 چشم امیرالمؤمنین رو پاک میکرد و وصیت میکرد :
 علی جان بدن منو شب بردار ، شب غسل بده ، شب کفن
 کن ، راضی نیستم این مردم بی ادب در تشییع جنازه
 من شرکت کنند ، زهرا رو شب دفن کردند ، چه قدر
 این خانواده مظلوم شدند ، علی رو شب دفن کردند ،
 بدن قطعه قطعه ی ابی عبدالله رو هم نیمه شب زین
 العابدین دفن کرد اَللّٰهُمَّ نَسْئَلُكَ وَ نَدْعُوكَ
 بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْاَعْظَمِ يَا اَلله
 .



روضه حضرت زهراى سلام الله عليها و گريز به مصائب كربلا _ حاج مهدى سماواتى

ز سيل اشك چو نخل خميده بر لب جويم
چه خوش بود، بنشينم ز عمر دست بشويم
* مَا زَالَتْ بَعْدَ أَيِّهَا مُعَصَّبَةٌ الرَّأْسِ بَاكِيَةً الْعَيْنِ نَاحِلَةً
الْجِسْمِ مِنْهُدَةً الرُّكْنِ يُغْشَى عَلَيْهَا سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ
... * بعد باباش رسول خدا پيوسته گريه مى كرد ،
جسمش ضعيف و نحيف و لاغر شده بود، قدش خميده
شده بود ، ساعت به ساعت از حال مى رفت زهرا
جان.....

فراغ و درد و غم و غصه و ملال و مصيبت
هجوم آورد از شش جهت هماره به سويم
زهرا جان.....

گرفته هر نفسم راهزار درد نگفته
نه آن نفس که بنالم نه آن زبان که بگويم
* اينم سهم شهدامون، همشون بهرّه بيرن، اموات ، امام
راحل فيض بيرن * ...

كبودى رخم از غربت على ست كه مردم

همه به جرم علی دوستی شدن عدویم

زهرا جانم.....

مدینه حبیبه خدا گریه می کرد ، کربلا و گودی قتلگاه دختر همین فاطمه ، نوشتند “ بکت و اللّٰه کلّ عدوّ و صدیق ” حسین ... نازدانه ی ابی عبدالله دید عمه کنار یه پاره پاره بدن گریه می کنه و تازیانه میخوره، صدا زد: “ عَمَّتِي هَذَا نَعَشُ مَنْ ” این بدن، بدن کیه؟! فرمود حق داری بدن باباتو شناسی، تا فهمید بدن باباش حسین صدا زد: “ أَبَتَا أَنْظُرَ إِلَى عَمَّتِي الْمَضْرُوبَةِ ” حسین جان.....

روضه حضرت زهرا سلام الله علیها - حجت الاسلام انصاریان

هر کی اومد دیدن پیغمبر، یا خودشون هر کسی رو دیدن، سفارش می کردند: بعد مرگ من، اهلیت من رو رعایت کنید، ابن ابی الحدید (سنی) در جلد بیستم نهج البلاغه اش یه مقاله ی مفصلی رو نقل می کنه، حدود بیست سئوال مطرح ، میگه: ما جواب این سئوال هارو چی بدیم به شیعیان امیرالمؤمنین؟ میگه: اگه از ما پرسند چرا هیزم آوردین در خانه ی زهرا، چی جواب بدیم؟ اگه پرسند: مگه زهرا



جگر گوشه ی پیغمبر نبود؟ چی جواب بدیم؟ اگر بگن: چرا درِ خانه، اهل خانه رو تهدید کردید، گفتید: همه ی شمارو آتیش می زنیم، چی جواب بدیم؟ اگه شیعه از ما پیرسه چرا به اون درِ چوبی هجوم بردید، مگه نمی دونستید زهرا پشتِ درِ، چی بگیم؟ چه دلیلی بیاریم؟ اگه گفتند: مگه بین در و دیوار صدای ناله ی زهرا بلند نشد، بابا، برخیز ببین، با ما چگونه معامله کردند؟ چی جواب بدیم؟ اگه به ما گفتند: چرا علی رو با سرِ برهنه به مسجد بردید، برا چی بردید؟ چی جواب بدیم؟ او مد میان مسجد دید کنار منبر شمشیر بالا سرِ شوهرش، صدا زد این مرد غریب و مظلوم رو رها کنید، والله الان میرم قبر بابام و بغل می گیرم، ناله میزنم، تا خداوند متعال جواب شمارو بده.

روضه شهادت حضرت زهرا سلام الله عليها و گریز به مصائب کربلا _ حاج مهدی سماواتی

ای خاک بقیع بر کف، بهرت گهر آوردم
سرمایه ی عمرم را، باچشم تر آوردم
*میخواد بدن فاطمه شو دفن کنه. علی القاعده احتیاج
به دونفر داره. یکی باید وارد قبر بشه. یکی باید بدن
رو سرازیر درقبر کنه، فاطمه محرمی جز علی
نداره، همین که بدن فاطمه شو سرازیر درقبر کرد *.

که ناگه از لحد نوری بر آمد
نمایان دستی از پیغمبر آمد
*دوتا دست شبیه به دستای پیغمبر بیرون آمد. کنایه
از اینکه علی جان، امانتم رو رد کن. زهرا جانم... اگر
بدن فاطمه رو بلافاصله برداشت علی مرتضی، غسل
داد. کفن کرد. دفن نمود. اما...، بدن میوه ی دلش کربلا
سه روز و دوشب روی خاک ماند. بدون غسل
و کفن. نه... نه...، بدون کفن نبود *.

کفنی داشت ز خاک و کفنی داشت ز خون



تانگویند حسین بن علی بی کفن است

حسین....حسین....

مناجات با امام زمان (عج) و روضه حضرت زهرا سلام الله علیها

_ حجت الاسلام میرزا محمدی

کسی که بی تو، سر صحبت جهانش نیست

چگونه صبر و تحمل کند، توانش نیست

* یکم با امام زمانمون حرف بزیم *

به سوز هجر تو سوگند، ای امید بشر

دل از فراغ تو جسمی بود، که جانش نیست

نه الطفات به طوبی کند نه میل بهشت

کی بی حضور تو حاجت به این آتش نیست

بهار زندگیم در خزان نشست بیا

بهار نیست به باغی که باغبانش نیست

* دهانتو خوش بو کن آقا رو دعوت به روضه ی

مادرش کن، یا بن الحسن *

کنار تربت زهرا تو گریه کن که کسی

به جز تو باخبر از قبر بی نشانش نیست

* فقط یه بیت *

بیا و پرده ز راز شهادتش بردار

پسر که بی خبر از مادر جوانش نیست
یا زهرا..... من فقط یه گزارش از آقازادش
بگم، مجلس و تقدیم کنم امام صادق فرمود: "وَكَانَ
سَبَبُ وَفَاتِهَا أَنْ قُنْفُذَ لَكَزَهَا بِنَعْلِ السَّيْفِ." "ای زهرا..."

روضه حضرت زهرا سلام الله علیها و گریز به مصائب کربلا
_ حجت الاسلام میرزا محمدی

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الصِّدِّيقَةُ الشَّهِيدَةُ

آخرین جمعه ی عمر فاطمه هم گذشت ، فقط خدا
میدونه چه گذشت به زهرا ، شما دیگه مقدمه نمی
خواین ، از همین جا بدون مقدمه بپرمت کربلا ، عرضه
بدارم فاطمه جان آگه یه خانه نشینی امام زمانت ، با
تو کاری کرد که تو این همه صدمات و لطماتو به جان
خریدی ، آخرم گفتمی کاش می مردم توی علی رو
خانه نشین نمی دیدم ، پس چه گذشت به دختر تو
زینب خاک نشینی حسینیو تو گودال
بینه " : فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ عَنْ قَرَسِهِ فَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ
كُلِّ جَانِبٍ " همه محاصرش کردن ، عمر سعد لشکر رو



به چهار دسته تقسیم کرد؛ تیراندازا یه طرف،
شمشیرزنا یه طرف، نیزه دارا یه طرف، سنگ اندازا
یه طرف، اما بازم دیدن ده نفر سوار بر اسب
.....حسین.....

**روضه شب شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها _ سید مهدی
میرداماد**

السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا
الصَّدِيقَةُ الشَّهِيدَةُ الْحَوْرَاءُ الْأَنْسِيَّةُ، السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا
الْقَاضِلَةُ الزَّكِيَّةُ أَيَّتُهَا الرِّضِيَّةُ الْمَرْضِيَّةُ
* شبِ شهادتِ بذار یه جور دیگه سلام بدیم *:

السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْمَكْسُورَةُ ضِلْعُهَا، السَّلَامُ عَلَيْكِ
أَيَّتُهَا الْمَقْتُولِ وَلَدُهَا، السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْمَطْلُومِ بَعْلُهَا
* شبِ شهادتِ، اگه شبش نبود نمی گفتم همین
الان، وای مادرم، وای مادرم *....

ممنونم اگر نروی

می میرم اگر بروی

* شب شهادت بی بی جانمون حضرت زهراست،
 امشب همه ی جلسه از ابتدای زبانه‌های علی، یا
 زبانه‌های فاطمه است. جای دیگه هم نمیریم، امشب یا
 علی گریه می‌کنه زهرا حرف میزنه، یا زهرا گریه می
 کنه علی حرف میزنه، حالا امیرالمؤمنین داره با
 زهراش حرف میزنه*:

مائیم، ما، دو آینه‌ی روبروی هم
 تابانده‌اند صورت ما را به سوی هم
 تا خیره می‌شویم به هم با نگاهمان
 و می‌کنیم پنجره‌ها را به روی هم
 * نه سال هر کاری کرد فاطمه نگاهش به علی بود، اصلاً
 چشم از علی بر نمی‌داشت، علی چشم از فاطمه بر
 نمی‌داشت، نگاه نکنید دو سه ماه آخر رو گرفت از
 علی*

من مردِ روزِ رزم و تو بانوی اشک شب
 نوشیده‌ایم سرِّ خدا از سبوی هم
 * فاطمه جان من و تو کیا هستیم*:

سر خم نمی‌کنیم مگر پیش پای عشق



عالم نمی‌دهیم به یک تار موی هم
*چه جوری دلت می‌آد بری امشب؟ کجا می‌خوای
بگذاری بری؟*

قرآن، نزول قدر تو؛ ایمان، قبول من
یا ایها الذین هَمَّ و امنوا ی هم
دریا ندیده است، نمی‌فهمد این کویر
ما غرق می‌شویم چرا در وضوی هم؟
قهر است شهر با من و تو، مثل نی بین
پیچیده بغض غربتمان در گلوی هم
آنها به فکر هیزم خشکند پشت در
ما خیره در نگاه تر و چاره جوی هم
نه دست بسته‌ام و نه بازوی خسته‌ات
طاقت نداشتند بیایند سوی هم

*تا حالا این زن و شوهر اینجوری با هم حرف نزده
بودند، امشب روایت می‌گه: بی بی به فضا گفتم: فضا
بچه هام رو ببر، می‌خوام با علی راحت حرف بزنم،
فضا بچه هارو برد، مولا وارد حجره شد، دید خانمش
تو بستر افتاده، علی بیا جلو، اومد بالا سر زهراش، یه



نگاه کرد... "بخونم زبانحالش رو، بخونم یه ذره دلت
بیشتر بسوزه؟ اشک بیاد، حیف شب آخر*"

اشک غریبی چکیده، بوی جدایی وزیده
معلوم از حال و روزت، شب شهادت رسیده
*منتخب عوالم، منهاج الدموع نقل میکنه: میگه اینجا
بی بی به علی گفت: علی جان یه خواهش ازت دارم،
علی جان با این دو دستت آروم سرم رو بغل کن، سرم
رو بذار رو سینه ات می خوام باهات حرف بزنم.
"قربونت برم مادر دیگه جون نداشتی خودت بلند
شی" علی دیگه نا ندارم، سر رو بغل کرد، اشک داره
می ریزه فاطمه*

اشک غریبی چکیده، بوی جدایی وزیده
معلوم از حال و روزت، شب شهادت رسیده
حالا سر رو آورده بالا

نفس بکش نفس بریده، فاصله افتاد تو نفس هات
نفس بکش نفس بریده، که داره بسته میشه چشمت
خمیده ی سر بلندی، وقتی می بینم می خندی
ولی می دونم سه ماهه، سرت رو از درد می بندی



می خوام بگم پیشم بمونی، ولی می دونم نمیتونی
برو ولی تو با فراق، دلِ علی رو می سوزونی
* دید حالِ علی منقلب، گفت: آقا جان، قربونت برم
بذار من یه ذره باهات حرف بزنم. ”امشب روضه ی
من روضه ی نگرانیهای یه مادرِ دمِ رفتن، امشب می
دونی مادر ما نگران چی بود؟ هر مادری می خواد بره
نگرانه، یه نگرانی برا خودش داشت، چند روز پیش
این نگرانی رفع شد، تا نگاهش به تابوت افتاد یه
لبخند زد، خیالم راحت شد حجم بدنم رو کسی نمی
بینه، دیگه نگران نیستم خدا رو شکر. دیگه نگران چی
بود؟ امشب به خاطر بی بی یه قدم بگذار، وسط روضه
باید پند بگیری، باید درس بگیری، چه اتفاقی می افته
شب شهادت امیرالمؤمنین می فرمایند: فاطمه دیگه
نگران چی هستی؟ علی جان، بچه هامو می بینم دارم
اشک می ریزم، علی جان نگران گهنکارای امتم
هستم، از خدا خواستم: “يَغْفِرُ لِعَصَاةِ أُمَّتِي” فاطمه
شب شهادت میگه: خدایا به حق اشک چشم بچه هام
گهنکاران امتِ من رو ببخش، دستِ اونها خالی. حالا
من امشب قول بدم بگم مادر نگران نباش، دیگه قول

میدم سمت گناه نرم، مادر نگرانِ من و تو بوده دم
 آخر. دیگه نگران چى بود؟ روایت میگه: نگرانِ علی
 بود، یه نگاه کرد مولا دید بی بی به پهنای صورت داره
 اشک می ریزه، علی جان: “أَبِی لِمَا تَلَقَى
 بَعْدِی” علی جان نگرانم بعد از من با تو چه می کنند.
 تو دیگه یار نداری، طرفدار نداری. نگران بچه هاش
 هم بود، یه نگاه به علی کرد، صدا زد: علی جان، “أَبِی
 وَأَبِی لیتامی” علی برا من و یتیم هام گریه
 کن، “وَلَاتَنْسِ قَتِيلَ الْعِدَاءِ بِطَفِّ الْعِرَاقِ .” علی جان
 حسینم رو یادت نره*

ای تشنه لب حسین حسین حسین

عشق زینب حسین حسین حسین

شب شهادت، بی بیِ ما به امیرالمؤمنین
 گفت: وَلَا تَنْسِ قَتِيلَ الْعِدَاءِ بِطَفِّ الْعِرَاقِ . بیبا من و تو
 هم یه عهد بندیم، همه دستاشون رو بدهند به هم،
 بیاید همه با هم یه قولی به بی بی بدیم، دست هم رو
 می گیریم، یه عهد می بندیم، مادر جان، ما هم امشب
 عهد می بندیم حسینت رو فراموش نمی کنیم، بلند
 بگو: حسین ابد والله یا زهراء ما ننسی



حسینا ”ماهم حسینت رو فراموش نمی کنیم، نه فقط من و تو، خود اهل بیت هم حسین رو فراموش نکردند، زهرا با روضه ی حسین جون داد، پیغمبر هم با روضه ی حسین جون داد، دم آخر ابی عبدالله رو سینه اش بود جون داد، امیرالمومنین هم شام بیست و یکم با حسین جون داد، امام حسن هم “ لا یوم کیومک یا ابا عبدالله ” گفت. امام سجاد، امام باقر، امام کاظم، امشب بیرمت حرم امام رضا، روزی امشب مارو امام رضا بده. آقا جان شما همه رو بردی کربلا، صدازد ”:” اِنْ كُنْتَ بَاكِیَا لِشَیْءٍ فَاْبِكِ لِلْحُسَیْنِ ” چرا میگم امام رضا؟ می خوام امشب پاک پاک بری بیرون، چرا “ فَاْبِكِ لِلْحُسَیْنِ ” فرمود: “ فَاِنْ الْبُكَاءُ عَلَیْهِ یَحْطُ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ ”. امام رضا راه رو به من و تو نشون داده، نسخه رو امام رضا پیچیده، که گناه داری، روسیاهی، ” ذُّنُوبَ الْعِظَامَ ” راه پاک شدنش فقط گریه برای حسین، چشم آقا، چشم، جون بخواه. کجا بریم گریه کنیم؟ خودت روضه بخون یا امام رضا، خود امام رضا روضه خونده، چی روضه ای خونده؟ “ فَاْبِكِ لِلْحُسَیْنِ فَاِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا یُذْبِحُ

الْكَبْشُ . ”مثل مذبوح سرِ حسین مارو
 بریدند، حسین . . . من از امام رضا عذر میخوام، آقا شما
 گفتید، مگر نه من جرأت نمی کردم، بابا مذبوح
 تکلیفش معلوم، روضه ی من یه شباهت، یه فرق، آدم
 رو میکشه، شباهت اینه: ما رسم داریم، یه قربونی رو
 بخوان ذبح کنند، همه دورش حلقه می زنند، همه
 خوشحالند، هر کی میگه: یه سهمی از این قربانی مال
 منه، کربلا دور حسین حلقه زدند، اخنس گفت: عمامه
 اش مال من، خولی گفت: سربریده اش مال من، یکی
 گفت: انگشترش مال من، یکی گفت: پیراهنش مال من.
 این ها شباهت بود، حالا فرقش رو گوش بده: ما رسم
 داریم، قربانی رو بخوان ذبح کنند، آبش میدن، آبم
 نخوره لب هاش رو به زور خیس می کنند، رو به قبله
 اش می کنند، آخ بمیرم برات“: السلام علیک مذبوح
 من القفا ”حسین.....“



روضه شب جمعه _ حضرت زهراى سلام الله عليها _ حجت الاسلام ميرزا محمدى

آقا موسى بن جعفر يه روايتى رواز پيغمبر اكرم نقل كردند، فرمودند پيغمبر اكرم اينجورى فرمودند: “أَلَا إِنَّ فَاطِمَةَ يَتَيْهَا يَتَيْتى وَ بَابَهَا بَابى فَمَنْ هَتَكَهُ فَقَدْ هَتَكَ حِجَابَ اللَّهِ”

سالها پا منبر و روضه بزرگ شديد، نيازي به ترجمه نداريد، اى مردم خونه ي زهرا خونه ي منه، در خونشم در خونه ي منه، چرا اينجورى فرمود؟! چون تو سوره ي احزاب فرمود: “يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ” اگه خونه ي زهرا، خونه ي پيغمبره، ما يه سوال داريم چرا بدون اجازه ي صاحب خانه وارد شدن...؟ بعد راوى ميگه موسى ابن جعفر به اينجا كه رسيد، “فبكى ابوالحسن بكاء الطويلا” شروع كرد گريه كردن، مدت مديدى گريه كرد، بعد ديدن وسط گريه ها سه مرتبه ميگه: “هتك والله حجابك”

“هتک والله حجابک”

“هتک والله حجابک”

یعنی حرمت مادر ما رو نگه نداشتن ، شب معراج که پیغمبر به معراج رفتند ، وقتی نوبت رسید به مصائب اهل بیت ، مصائب حضرت زهرا رو اینجوری بیان کردن : “و اما ابنتک ؛ فتظلم و تحرم و یؤخذ حقّها” به دخترت ظلم میشه ، حقش رو میبرن ، اونو از ارثش محروم میکنن؛ “ و یدخل علیها حریمها بغیر إذن ” بدون اجازه وارد خونش میشن ، “ ثم یمسها حوانن و ظل ” یعنی وقتی وارد خونه میشن ، فاطمه مانع میشه ، اجازه نمیده اینا وارد شن ، چه میکنن؟ “! تَمُوتُ مِنْ ذَلِكَ الضَّرْبِ تُضْرَبُ وَ هِيَ حَامِلٌ ”

“...الله اکبر ، از همون شب معراج به پیغمبر اکرم خبر دادن ، دخترت وقتی بارداره ، کتکش میزنن ، این ضربه کاری می کنه که دخترت با همین ضربه از دنیا میره ، الله اکبر... آخ بمیرم ، شب جمعه ست “همه ی روزه ها باید به کربلا منتهی بشه ، فاطمه رم مهمان کنیم ، یاری کن فاطمه رو با گریه ی بر ابی عبدالله... ابوبصیر رسید خدمت امام صادق علیه



السلام حضرت فرمود: " اما تحب أن تكون ممن
يسعد امي فاطمه "آيا دوست نداري مادرم زهرا رو
ياري كني؟! آماده اي يانه ، ابوبصير ميگه من گريه
كردم ، باخودم تعجب ، كه من زمان مادر شما نبودم
چه جوري ميتونم مادرتو ياري كنم ، فرمود ابابصير از
روز عاشورا تا قيامت مادرم بر حسينش گريه ميكنه ،
ميخوای فاطمه رو ياري كني ؟ گريه ي من و تو ياري
فاطمه ست... السلام عليك يا ابا عبدالله..... شب
زيارتي ارباب بي كفته، آماده اي بريم كربلا يانه...!؟

مادرت گفت بنی دله ما ريخت بهم
آی حسين.....

مادرت گفت بنی دله ما ريخت بهم
چقدر نام تو غوغاست اباعبدالله...

ديگه چی...جمله ی آخر و التماس دعا

مادرت گوشه ی گودال تماشا می کرد
بر سر نعش تو دعواست اباعبدالله....

*سر چی دعوا ميکردن؟ اخنس می گفت عماش برا
منه ، بجدل می گفت انگشتر و انگشتش مال منه،

خولی می گفت سر بریدش مال منه.... آی
حسین.....

**روضه حضرت زهرا سلام الله علیها و حضرت خدیجه سلام الله
علیها _ حاج حسن خلیج**

خدیجه تو دار و ندار منی
به اوج زمستان بهار منی
به روی زمین ، زیر این آسمان
امین خدا را تو بودی امان
فراق تو نه ، وصل را طالبم
خدا تورو از من نگیره
فراق تو نه ، وصل را طالبم
مدد کار شبه ایطالب م
تویی برتر از جمله زن ها همه
تویی مادره ، دخترم فاطمه
*فرمودند بعد مدت ها وارد مکه شد مستقیم رفت کنار
قبر خدیجه ، سه شب اطراق کرد همون جا کنار خانم
خدیجه ، راز دل می گفت " این خدیجه در صد بالایی از



اعتبار و شرافتش مربوط به اینه که مادر زهراست ،
حالا علی، زهرا از دست داده*
شب آمد و به سرت آمدم، برار سری ...
نبود شرط وفا، خود روی مرا نبری

متن آخرین روضه حاج آقا مجتبی تهرانی برای حضرت زهرا سلام الله علیها

*توسل من معلوم است، توسل به باطن لیلۃ القدر است، لیلۃ القدر باطنش در روایات دارد زهرا سلام الله علیهاست، من اول چند تا جمله از خود زهرا سلام الله علیها نسبت به اون حادثه نقل می کنم: « وَرَكَالَ الْبَابِ بِرَجْلِهِ فَرَدَّهُ عَلَيَّ وَ أَنَا حَامِلٌ » آن درب نیم سوخته، چنان لگد بهش زد، اون رو انداخت روی من، در حالی که من باردار بودم. « وَ النَّارُ تُسْعَرُ » آتش زبانه می کشید، « وَ تَسْفَعُ وَجْهِي »؛ من با صورت روی زمین افتادم، آتش زبانه می کشید و چهره ی من رو می سوزاند. « فَيَضْرِبُ بِيَدِهِ » من رو با دست سیلی زد، اما چگونه سیلی زد؟ « حَتَّى انْتَثَرَ قُرْطِي مِنْ أُذُنِي » چنان محکم سیلی زد، گوشواره های من را پراکنده کرد

امشب من می خوام چند جمله نوحه براتون
بخونم، زبانه‌های علی علیه السلام، خواننده علی، خواننده
پدر، برای کی؟ همسرش که مادر، این پدر روضه
بخونه برا پسر، یعنی امام زمان صلوات الله علیه، آقا
تشریف بیارید به آستانه‌ی مجلس ما، امشب براتون
نوحه بخونیم، زبانه‌های علی علیه السلام، رو کرد به
زهره سلام الله علیها، یا زهرا*:

در وسط کوچه تو را می زدند
کاش به جای به جای تو مرا می زدند
یا زهرا:

چرا شده گوشه‌ی چشمت کبود؟
بگو به من مگر علی مرده بود؟
یا زهرا:

وای من و وای من و وای من
میخ در و سینه‌ی زهرا من



روضه و توسل حضرت زهرا سلام الله عليها _ حجت الاسلام

میرزا محمدی

السلام عليك ايتها الصديقه الشهيده

اشك بر زهرا حياتم می دهد

از غم دوزخ نجاتم می دهد

اشك بر زهرا، دهد بوی بهشت

می کند ترسیم خط سرنوشت

اشك بر زهرا برد دل را بقیع

می کشاند رشته ام را تا بقیع

* سادات ، اخه مادرتون همین جا گریه می کرد انقده

زیر آفتاب ناله میزد " امیرالمومنین یه سایبان برا

خانمش درست کرد؛ این صورت نباید زیر آفتاب

بمانه. این صورتی که برا ملائکه نور افشانی می کنه تا

علی زنده ست نباید زیر آفتاب بمونه آخ دلم یه

جایی رفت ... من فدای اون بچه های حسین که

صورت هاشون زیر آفتاب اونقده سوخته بود آگه

امام زمان اشاره نمی کرد من نمی تونستم بگم

فرمود : سُبِّیْ اَهْلُكَ کَالْعَبِيْدِ * برده ها رو میدونی چه

جور می بردن؟ *!! اَصْفِدُوا بِالْحَدِيدِ * یعنی آگه همه سواره بودن، آگه همه سایبان و محمل داشتند اما اینا بر شتران بی محمل و جحاز * تَلْفَحُ وَجُوهَهُمْ حَرُّ الْهَاجِرَاتِ * آخ صورت هاشون اونقده سوخته بود حسین ان شالله و عدمون حرم نازدانه حسین ، حالا تو خود، حدیث مفصل بخوان ازین مجمل این صورتی که زیر آفتاب سوخته آگه سیلی بهش بخوره چی میشه، آگه تازیانه و کعب نی بزنن ... آی حسین *

هر که با زهراست احساس سخاوت میکند

* در عین نداری انقده سخاوت داشت حتی وقتی پیغمبر سلمانو فرستاد دره خونش گردنبدشو به سلمان داد، بچه هاش چیزی نداشتند بخورند اما هر کی در خونش اومده دست خالی برنگشته، امشب بگو مادر، مادرانه یه چیزی تو کاسه ی گدایی ما بریز اصلا رسم این خانواده اینه در عین نداری فضل و بخشش شون بیشتره آخه پسرشم وقتی تو گودال بود بگم ... نداشت ساربان دست خالی برگرده،



آخ دست پر برگشت هم انگشتو برد، هم
انگشترو... حسین*.....

روضه اذان بلال برای حضرت زهرا سلام الله علیها _ حاج امیر کرمانشاهی

با لهجه ی بلال ندا ناگهان رسید
حی علی العزا که عزا ناگهان رسید
*هرکسی تو این عالم یه نشونه ای داره، هر کسی تو
این عالم یه مشخصه ای داره، نشونه ی ما هم تو این
عالم اینه، ما بی اختیار وقتی اسم هایی رو می
شنویم، آه از نهادِ دلمون بلند میشه، چی مثلاً؟*
مثل "حسین"، "فاطمه" هم گریه آور است

مثل ائمه گریه ی ما ناگهان رسید
اصلاً بدون صاحب عزا که نمی شود
وقتی صدا زدیم بیا! ناگهان رسید
*خوش به حال اونی که از آقاش خبر داره، هر کی
ازش خبر داره سلام مارو هم بهش برسونه، بگه آقا
سرت سلامت، میگن نزدیک سه ماهه مادرتون تو
بسترِ بیماری، آقام آقام، آقام*.....



اصلا بدون صاحب عزا که نمی شود

وقتی صدا زدیم بیا! ناگهان رسید

هر جا که نام حضرت صدیقه برده شد

انبوه "التماس دعا" ناگهان رسید

*چقدر مریض ها بهتون التماس دعا گفتن، هر چند که

هرچی مریض و مریضه هست تو این عالم، فدای اون

مریضه ی مدینه، که این شب و روزها به سختی نفس

می کشید. این شب ها حضرت سوا شده ها رو میاره،

میگه شما بیایید برا من گریه کنید، تو فقط بیا به

مظلومی علی گریه کن، اگه بدونی علی رو چه جوری

تا مسجد بردن *

هر جا که نام حضرت صدیقه برده شد

انبوه "التماس دعا" ناگهان رسید

جایی نداشتم بشود سیر گریه کرد

تا دعوت امام رضا ناگهان رسید

*یا امام رضا، مگه نفرمود: فلانی می خوام مارو

خوشحال کنی؟ عرضه داشت آقا جان من کی باشم که

شمارو خوشحال کنم، فرمود: می خوام خوشحالمون

کنی؟ عرضه داشت آقا جان همه ی زندگیم فدای



شما، باید چه کار کنم؟ فرمود: تا می تونی بشین برا
مادر ما بلند بلند گریه کن*
با ترس و لرز وارد مرثیه ات شدم
اما ببین که رفت و کجا ناگهان رسید!!!!
رد می شدی که در وسط کوچه ای غریب
یک نانجیب بی سر و پا ناگهان رسید...
بلال دیگه بعد از پیغمبر اذان نگفته، تا فهمید فاطمه
دلش تنگ شده برا اذان گفتنش، سریع خودش رو به
مدینه رسوند، اما وقتی وارد مدینه شد، دید این
مدینه، مدینه ی زمان پیغمبر نیست، غربت از در و
دیوارش داره می باره، راست اومد در خونه ی
حضرت زهرا سلام الله علیها، کوبه ی در رو زد، این
دری که دیگه سوخته، خدا نکنه یه خاطره ی بد داشته
باشی، خدا نکنه تو عمرت یه صحنه ی بدی دیده
باشی، از بعد از آتیش زدن خونه هر کس می اومد
در می زد، این بچه ها مثل بید می لرزیدند، هر چند که
این روزها کسی در این خونه در نمی زد، اما تا صدای
کوبه ی در اومد، زینب مثل بید لرزید، بلال اومد،
حضرت زهرا سلام الله علیها فرمود: بلال دلم برا بابام

یه ذره شده، بابام که از دستم رفت، اما دلم برا اذون گفتنِ تو لک میزنه، برو یه اذان بگو. اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. شیخ صدوق میگه: “تا اسم پیغمبر رو آورد، حضرت زهرا با صورت به زمین خورد...” این بار اولی نبود که مادر شما سیدا زمین خورد، اولین بار بین در و دیوار زمین خورد، دیدن علی اومد عباش رو انداخت رو فاطمه، دومین بار میدونی کجا زمین خورد؟ اونجایی که دستای علی رو بسته بودن، تو کوچه ها داشتن کشون کشون علی رو می بردن..... غش کرد، میگن: امام حسن دوید صدا زد: بلال بسه، مادرمون از دستمون رفت.

قدم مته هلال
 شفام دیگه محال
 دلم تنگ دلم تنگ
 یه اذون بلال
 اذون بگو یاد پیمبر



بلند بگو الله اكبر
بلند بگو اشهد ان علىّ حجه الله
خیلی غریب حیدر
وای بلال حرمتم و شکستن
وای بلال دست علی رو بستن
پشت در خونه ی ما او مدن، نبودی بینی
دختر پیغمبر تو می زدند، نبودی بینی
پیچید تو کوچه فریاد
آخه آتیش به جونم افتاد
یه کاری کردن این دستم
دیگه بالا نمیآد
یه جوری زد رفته توونم
بعیده که زنده بمونم
با هر نفس لکه ی خون میشه پیدا
رو لباسم وقتی نماز می خونم
دردمو من به علی نگفتم
هر قدم راه که میرم می افتم
پشت در خونه ی ما او مدن، نبودی بینی
دختر پیغمبر تو می زدند نبودی بینی

* تا صدای اذان بلند شد، اسمِ بابا تو شنیدی با صورت زمین خوردی غش کردی، امیر المؤمنین کنارت بود، حسنین کنارت بودند، زینبین کنارت بودند، من نمیدونم چه حالی داشت اون نازدونه ای که دید صدای قرآن خوندن باباش داره میآد، بین این صدای قرآن خوندن دید صدای تقُّ تقُّ داره میآد، هرچی اومد نگاه کنه ببینه چه خبره، عمه هی می اومد سپر می شد، یه وقت یه نگاه به عمه کرد، عمه: مگه این صدا صدای قرآن خوندن بابایِ من نیست عمه؟ چرا عزیز دلم. پس عمه بگو چرا این صدا اینقدر تغییر کرده؟ وقتی سر رو آوردن خرابه، جوابِ سئوالش رو گرفت، تا نگاهش به سر بریده افتاد، گفت: بابا دیدم یه صدایی داشت می اومد تو مجلس اون ولد الزنا*. سرت را وقت قرآن خواندنت بر تشت کوبیدند.



روضه حضرت صدیقه طاهره زهراى مرضیه سلام الله علیها _ حاج حسن خلیج

می شویم امشب، با اشک دیده
هم جای میخِ در، هم تازیانه
کردی وصیت ساعات آخر
غسلت دهم یا فاطمه، اما شبانه
*فاطمه همش توی این فکر بودم چرا وصیت کردی
شبنونه غسلت بدم؟ شروع کرد به غسل دادن*

حالا می فهمم علتِ وصیتت رو
خواستی نبینم روز روشن، صورتت رو
*ای... امشب دیگه روضه خون نمی خوای، خودت
باید روضه خونِ خودت باشی، وای مادرم، وای
مادرم... آی مفقود الاثرها خوشبختون بالاخره پیدا
شدید، اما مادر هجده ساله ی ما هزار و چهارصد ساله
مفقوده الاثره، هر چی شیعه می گرده قبرش رو پیدا
نمی کنه. شهدا رو وقتی بعد از گذشت سال ها پیدا می



کنند، طبیعی است وزنی نداشته باشند، اما ظرف هفتاد
و پنج روز مادر ما آب شد*.

می شویم امشب، با اشک دیده

هم جای میخِ در، هم تازیانه

کردی وصیت ساعات آخر

غسلت دهم یا فاطمه، اما شبانه

حالا می فهمم علتِ وصیتت رو

*اسماء میگه: دیدم علی سرش رو گذاشت به

دیوار، های های داره گریه می کنه، گفتم: علی جان

شما گفتید: بچه ها آروم باشند خودتون بلند

بلند؟ فرمود: الان دستم رسید به بازوی ورم کرده ی

فاطمه*.

حالا می فهمم علتِ وصیتت رو

خواستی نینم روز روشن، صورتت رو

کشته من و بازوی تو

خونابه ی پهلوی تو

*خوش به حالت، خودت رو برا بی بی بزنی، رفیقت

دستت رو می گیره، اما خونه ی علی کسی نبود کسی



رو بگیره، زینب می زد، حسین می زد، حسن می زد، یه
وقت جبرئیل نازل شد، علی بچه ها رو بگیر *

کشته من و بازوی تو

خونابه ی پهلوی تو

* اسماء میگه: من آب می ریختم علی می شست اما
میگه دیدم از زیر بدن بی بی خون جاری شده *

کشته من و بازوی تو

خونابه ی پهلوی تو

مردم تا دیدم روی تو

* خانم جوونم، ای این روضه، اونایی که عاطفی
اند*:

قرارمون چی میشه پس

تنهام گذاشتی هم نفس

خونه شده برام قفس

* خانم جوونم*

* فرق بین زن و مرد اینه: مردها وقتی می خوان نفس
عمیق بکشن، فیزیکشون اینجوریه، از بطن نفس می
کشن، از شکم، نفس عمیق که می کشن این بطن که

حرکت میکنه، اما زنها وقتی می خوان نفس عمیق بکشن، این سینه است که باز و بسته میشه، استخوان سینه شکسته، با هر نفسی که فاطمه می کشه..... نمی دونم با چه مکافاتِ علی غسل داد، کفن کرد، حالا می خواد بندای کفن رو محم کنه، صدا زد حسن جان، حسین جان، بیایید با مادرتون وداع کنید، امام حسن رفت صورتش رو گذاشت کف پای مادر، حسین اومد کنار مادر، یه وقت این بندهای کفن از هم باز شد، دو دستای فاطمه بیرون آمد، یعنی عزیزان من بیایید در آغوش من، حسن و حسن رو به سینه چسباند، نمی دونم حسین سمت جراحی سینه بود یا حسن، اما گمان کنم حسین، صورتش رو که گذاشت رو سینه ی مادر، همین که برداشت.... زینب بمیره حسین جان صورتت رو خونی نینه، گذشت تا اینکه کربلا گفت: خودم برم خونهای صورتش رو پاک کنم، از بالا تل زینبیه نگاه کرد دید دور گودال حلقه زدن، شمشیرها میره بالا میاد پایین، سرازیر شد، چادر عربی دور پاهاش می پیچه، هی زمین می خوره هی بلند میشه، خودش رو رسوند کنار گودال، گفت: الان



می رم سرش رو به زانو می گیرم، ولی وقتی رسید دید ملعون داره میاد بیرون، دامنش رو جمع کرده، خون از دامنش می ریزه... رفت تو گودال، زینب دید نفر اول نیست، ظاهراً جد اطهرش هم بود، پدرش بود، مادرش هم بود. از قدیم و ندیم وقتی گره ها و مشکلات سنگین به کار بود متوسلات متعدد کرده بودن، کار درست نشده بود این روضه رو می خوندند، دیگه رد خور نداشت، خیلی روضه سنگین: هر پنج تن تو گودال نشستن، ببخشید اشتباه گفتم: چهارتن نشسته یه تن افتاده، پیغمبر بالای بدن، علی سمت راست فاطمه سمت چپ، حسن پایین پا، زینب اومد کنار مادر، یه خورده خیره خیره به این بدن نگاه کردن، یه مرتبه پیغمبر دست برد به حلقوم حسین، از خونها که می جوشید برداشت، به سرو صورت، محاسن رو خضاب کرد، علی دست برد به حلقوم حسین، از این خونها به محاسن میکشه، زهرا دست برد، از این خونها برداشت به گیسوانش میکشه، زینب هم به مادر اقتدا کرد، حسن هم به پدر، حسین*



روضه حضرت زهرا سلام الله علیها _ حسین سبب سرخی

دَری که ساختم آخر به من خیانت کرد
*روز شهادتی باید جوری ناله بزنی، با این حال و
هوات، همه ی مردم شهر بدونند که مادر ما با مرگِ
طبیعی از دارِ دنیا نرفت، وای مادرم... ناله بزنی*
دَری که ساختم آخر به من خیانت کرد
گرفت آتش خود را به روی یار انداخت
خجالت نکش برا مادرِ امام حسین باید ناله بزنی
میان معرکه سلمان خداهش خیر دهد
دوید و زود عبا را روی نگار انداخت
*سیدا، غیرتی ها، شیعه تعصبی است، من میدونم برا
بیتِ بعدی ناله ات میره مدینه، میگی نه، بسم
الله، ببین چی میگه علی: *
خودم ز سینه ی او میخ را در آوردم
ببین مرا به چه کاری که روزگار انداخت
عقب کشید و به دیوار خورد و در پیچید
شیار در به روی پهلویش شیار انداخت



*بگم راحتت کنم؟ بسم الله، هر کی خودش رو زد

روزی داره، بسم الله*

زن جوان مرا می زدند نامردها

مدینه فاطمه ام را در احتضار انداخت

و یک غلاف که دست چهل نفر چرخید

و دست فاطمه را عاقبت ز کار انداخت

شاعر : محمد جواد پرچی

...

وسط کوچه میزدم فریاد

بی هوا زد که، مادرم افتاد

مادرم افتاد، که من افتادم

مگه اون لحظه میره از یادم

دست گل پرپریم خدا پشت در افتاد

صدا خنده ها بلند شد تا مادر افتاد

آخه چه جوری زدن مگه که با سر افتاد

وقتی یه لشکر میزنه معلومه که در میشکنه

بال کبوتر میشکنه، پهلوی مادر میشکنه

*می خوای دلت بره یه جایی که منتظرشی، آخه

مادرشم قرار و مدار گذاشت، علی قرار گذاشت، چی

گفت:*

خوشی ز عمر ندیده خدا نگهدارت
صنوبری که خمیده خدا نگهدارت
قرار بعدی ما کربلا زمان غروب
کنار رأس بریده خدا نگهدارت
چه زمانی؟ وَ الشِّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ
مادرش آمده گودال نچرخان بدنش
استخوان های گلویش ز قفا ریخت بهم
ای حسین.....

روضه حضرت زهرا سلام الله علیها _ حجت الاسلام هاشمی

نژاد

در روایت داره: نانجیب (ملعون دومی) نوشت توی نامه
برای معاویه: آی معاویه وقتی وارد خونه شدم زهرا به
دیوار چسبیده بود، برخواست اومد جلوی منو گرفت،
چیزی نمانده بود دلم به رحم بیاد، یه مرتبه کینه ی
علی تو دلم زنده شد، رفتم جلو: “ فَصَفَقْتُ صَفَقَةً عَلَى
خَدَيْهَا مِنْ ظَاهِرِ الْخِمَارِ فَأَنْقَطَعَ قُرْطُهَا وَ تَنَاءَثَرَتْ إِلَيَّ
الْأَرْضُ ” (آی معاویه از روی مقنعه یه سیلی به
زهرا زد، گوشواره ی زهرا شکست رو زمین
افتاد..... ۱- بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۵



روضه حضرت صدیقه طاهره زهراى مرضیه سلام الله علیها _ حجت الاسلام هاشمی نژاد

*به خدا مردم، بی بی زهرا بین در و دیوار قوتش
تموم شده بود، تو ناله ی سوم گفت علی بیا ... اول
فضه رو صدا زد، چرا اول فضه رو صدا زد؟! اخه دختر
در دو جا نیاز به مادر داره یکی شب زفاف که بی بی
مادر نداشت، دومین جایی که دختر مادر
میخواد، هنگام وضع حمله بین در و دیوار نیاز به مادر
داره، ولی مادر نداره؛ چه کنم من که مادر ندارم ...
فضه تو بیا ... فضه اومد ، با عجله اومد اما یه صحنه
ای رو دید ، چه دید فضه؟ می گه* :

من آن صحیفه ی در خون تپیده را دیدم

دریده جامه ی صبح سپیده را دیدم

به آستانه ی در، فاطمه صدایم کرد

دویدم وگله از شاخه چیده شده را دیدم

*وقتی فضه اومد دید مادر یه طرف افتاده، محسنم یه

طرف افتاده خدا عذابشون رو زیاد کنه ” آخه

قرآن می فرماید وقتی حضرت مریم وضع حمل کرد، خطاب اومد: “ وَهَزَىٰ إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا ” مریم پاشو این نخل خرما رو تکان بده رطب تازه بخور آخه تو وضع حمل کردی ” بانویی که وضع حمل می کنه نیاز به تقویت داره؛ مادرش میاد، خواهرش میاد، ارحامش میان دورش جمع میشن، یکی براش غذا می پزه یکی براش خرما آماده می کنه تا ده روز نمی زارن از بستر تکان بخوره اما یه مادری رو سراغ دارم، بین در و دیوار پهلو شکسته محسنم داده، حالا پاشده دنبال علی راه افتاده، یکی نیومد خرما بده عوض اینکه خرما بدن تازیانه زدن، عوض اینکه خرما بدن سیلی زدن، عوض اینکه غذا بدن با قلاف شمشیر زدن*.....

روضه حضرت زهرا سلام الله علیها _ حاج مهدی سلحشور

يَا فاطمَةَ الزَّهْرَاءُ، يَا قُرَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ يَا سَيِّدَتَنَا وَمَوْلَاتَنَا،
إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ، وَقَدَّمْنَاكَ
بَيْنَ يَدَيِ حَاجَاتِنَا، يَا وَجِيهَةً عِنْدَ اللَّهِ، اشْفَعِي لَنَا عِنْدَ اللَّهِ

هزار بار بشویم لب از شراب طهور
که آورم به زبان نام آن صحیفه ی نور



زکیه، طاهره، انسیه، فاطمه، زهرا
که در سپهر، منصوره آمده مشهور
زمینیان و سماواتیان به نورش غرق
اگرچه نور رخس در حجاب شد مستور
هزار عیسی مرهون فیض او در چرخ
هزار موسی مدهوش نور او در طور
دلی که در قفس سینه بهر او نتپد
چو مرده ای است که خوابیده قرن ها در گور
*اونی که فاطمه نداره چی داره؟! اصلاً، دلش به چی
خوش تو این دنیا؟! و او که فاطمه داره چی نداره?*

زهی به عصمت آن بانویی که نزد پدر
کشیده پرده به رخسار و رو گرفت از کور
جلوی نابینا هم حجاب داره

من و شناختن نور فاطمه هیأت
کجا به قله ی خورشید راه یابد مور
الا به دوستی ات جسم انبیا را جان
الا به روشنی ات چشم انبیا را نور
تو قدر و کوثر و تطهیر و نور و طاهایی
به صفحه صفحه قرآن نوشته این منصور



به سایه ی کرم کبریا شود تبدیل
چو ناقات کند از آفتاب حشر عبور
*یه وقت ندا بلند میشه“ :عَضُّوا أَبْصَارَكُمْ“ ، همه
سرها رو پایین میندازن، مگه چه خبره؟ آخه فاطمه ی
زهرامی خواد وارد صحرای محشر بشه*
شود ورای تمام پیمبران معلوم
که روز سلطنت فاطمه است روز نشور
بیاد آن همه رنج و مصائب تو رواست مادر
که خون هماره بجوشد ز قلب سنگ صبور
برای تسلیت گل اگر نیاوردند
آخه بابا از دست داده است، باید براش گل بیارن

برای تسلیت گل اگر نیاوردند
شرر زد از چه به بیت الولا خصم شرور
کسی نبود به آن دیو سیرتان گوید
که نقش ضربه ی سیلی کجا و صورت حور
*حوریه ی حور یاست، آخه در توصیف حوری ها
میگن: اگر برگ از بالای درخت رو صورتشون
بیفته، جای برگ بر صورت می مانه،
خانم، خانم، خانم... این دوسه شب روضه نخونیم کی



بخوانیم؟ آخه میگن: دست این نانجیب خیلی سنگین بوده، خانم، خانم، خانم...*

شکست پهلوی و سیلی به صورتت کم بود که داد قنفذِ دون را به کشتنت دستور *ناله ی مادرانه بزنی، ناله زنانه اش قشنگه، اصلاً منتظر خوردن من نباش. مرحوم کلینی میگه: امیرالمؤمنین وقتی فاطمه رو توی قبر گذاشت، فرمود: فاطمه جان: اگر سرزنش نمی کردند، اگه مردم خورده نمی گرفتند، معتکف می شدم کنار قبرت. عینِ عبارتِ علی، گفت: خانم اگه مردم سرزنش نمی کردند مثل مادرِ بچه مرده، زار می زدم کنار قبرت. گفت: خانمم*

داغت که با سکوت سبکتر نمیشود
حرفی بزن جواب که با سر نمیشود
از مردم، از عیادتشان، راستی بگو
کی گفته بود «فاطمه بهتر نمیشود»؟
میخواهم از غمت نخورم بر زمین ولی
هر بار میرسم جلوی در، نمیشود
ناله بزن من جرأت بکنم روضه بخونم

اینقدر بین رفتن و ماندن نمان، بمان
پی‌رم مکن ز بارِ غمت ای جوان، بمان
مهمانِ نه بهارِ علی پا مکش زباغ
نیلوفرِ امانتیِ باغبانِ بمان
*بخدا قسم اونی که فاطمه رو میکشه همینه، میشه
قسم جلاله خورد، نه پهلو و سینه و بازو، این حرف
فاطمه رو میکشه*:

دیگر محل به عرضِ سلامم نمی دهند
ای هم نشینِ این دل بی همزبان بمان
*بین علی داره التماس میکنه، وقتی به صورت این
بچه ها نگاه میکنه، باید هم التماس کنه فاطمه ی من*

روی مرا اگر به زمین می زنی بزن
اما بیا بخاطر این کودکان بمان
در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
اینقدر بین رفتن و ماندن نمان بمان

خوابی و یا بیدار، خوبی یا که پر دردی؟
حرفی بزن جانِ مرا بر لب که آوردی
تسبیح را گم کرده ای یا گوشواره نیست؟



با چشم خون مرده دنبال چه می گردی؟
با زخم های پیکرت مردانه جنگیدی
با دنده ی یک دنده ات مردانه سر کردی
حتی طیب از دیدن حال تنت جا خورد
تب می کنی می سوزی اما باز هم سردی
ماندم چرا از دور رنگ صورتت سرخ است
اما وقتی از نزدیک می بینم تو را زردی

*امشب برا مادر روضه بخوانیم، برا ظهور امام زمان
دعا کنیم، با ناله ی برای مادر بار سال مون رو
بیندیم، اقتدا به علی کنیم، صدا رو حبس نکنیم، کار
داریم با این ناله ها، قیامت میگن: ناله زن های فاطمه
بیان. یکی دو جمله از مقتل بخونم، ببینیم امشب
کارمون به کجا میکشه. علی رو دارن از خونه می برن
بیرون، کشان کشان فاتح بدر و خیبر رو دارن می
برن، فاطمه او مد مانع شد، علی رو کجا می
برید؟ نمیذارم ببرید، یه اشاره اون ملعون به قنفذ
کرد، قنفذ چرا دست فاطمه رو از دست علی جدا نمی
کنی؟ چنان نانجیب با غلاف شمشیر به بازوی فاطمه
زد، فاطمه رو زمین افتاد، “وَصَاحَتْ يَا أَبَتَاهُ يَا رَسُولَ

اللّٰهُ ”بابا دخترت رو کشتند،“ فألقوا في عنقه حبلا ”رسمانی گردن علی انداختند دارن می کشن“ وحالت بینهم و بینہ فاطمۃ علیہا السلام عند باب البیت، فضربها قنفاذ الملعون بالسوط، فماتت حين ماتت ”امام صادق فرمود: علت مرگ مادرم همون ضربه بود. علی داره بدن رو غسل میدہ، یہ وقت گفت: فاطمہ ی من علی رو کشان کشان بردند فاطمہ بلند شد، حالا زنان هاشمی ہم دور بی بی حلقہ زدن، دامن کشان رو بہ مسجد حرکت کرد، تا رسید کنار قبر پیغمبر، صداشو بہ نالہ بلند کرد، ”خلوا عن ابن عمی“ دست از علی بردارید“ فوالذی بعث محمداً أبی بالحق إن لم تخلوا عنه لأنشرون شعری ”بہ خدایی کہ محمد پدرم را بہ حق فرستادہ اگر دست از او بردارید، موہام رو پریشون می کنم“ ولأضعن قمیص رسول الله علی رأسی ”پیراہن پیغمبر رو روی سرم می اندازم“ ولأصرخن إلی الله تبارک و تعالی ”این یہ عبارتش بچہ شیعه رو کشته تا قیامت“ فما صالح بأکرم علی الله من أبی و لالناقه بأکرم منی ”شنیدید بہ خاطر صالح و ناقہ ی صالح



خدا عذاب نازل کرد. فاطمه فرمود: نه صالح از بابای من گرامی تر، نه من و بچه هام از ناقه ی صالح و بچه های ناقه کمتریم، الان همه ی شما رو نفرین می کنم، سلمان میگه: دیدم دیوارهای مسجد از جا کنده شد، الان که عذاب بیاد، اما نفرین نکرد به امر امیرالمؤمنین سر رو انداخت پایین، آخ بمیرم برات، اما دخترش کربلا.. گفت: سر حسین رو از بین ناقه ها ببرید، کمتر به اهل و عیال پیغمبر نگاه کنند، نانجیب کاری که با مادرش تو مدینه کرد، با دخترش در دروازه شام کرد، گفت: خدایا یه عذابی بفرست، این نانجیب رو عذاب بگیره، نانجیب در زمین فرو رفت، یه وقت شنید یه صدای آشنایی میگه: "أُخِيَّ، إصْبِرِي" "یا زینب، نگاه کرد دید سر داداش بالا نیزه است، خواهرم صبر کن، آی حسین....."



مناجات با امام زمان (عج)، روضه حضرت زهرا سلام الله علیها _

سید مهدی میرداماد

الا، که صاحب عزای تمام غم های

دوباره فاطمیه آمده نمی آیی

*مولا ی من *...*

برای ،گریه به غم های مادرت آقا

نه اینکه فکر کنم ،مطمئنم اینجایی

*ای آقا آقا جان آقای من *....*

کجا سیاه به تن کرده ای، غریبانه

کجا به سینه ی خود میزنی به تنهایی

*دیدنی اونهایی که تازه داغ می بینن مشیت به سینه

میزنن امشب هی بچه های علی به سینه زدن آخ مادر

مادر وای مادرم وای مادرم *.....*

کجا، سیاه به تن کرده ای غریبانه

کجا، به سینه ی خود میزنی به تنهایی

*آقا جان *

کجا شبیه علی سر به چاه غم بردی



کجا شبیه علی روضه خوان زهرایی

*خوش به حال اونایی که صدای مولا رو
میشنون، سرشو تو چاه میکنه از امشب به بعد*

الا ای چاه یارم را گرفتن

با من میگی

الا ای چاه یارم را گرفتن

همه دار و ندارم را گرفتن

میان کوچه ها.....

*این شب ها به اعتقاد من سخت ترین شبای عمر
علی بود، خدا هیچ مردی رو به روز علی نندازه، بمیرم
برات، قهرمان خیبر باشی، دلدل سوار عرب باشی، لا
فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار باشی، تو یه روز نود تا
زخم بخوری خم به ابرو نیاری، اما امشب کار علی به
جایی رسید ، میخواست بدن رو بشوره دستاش
میلرزید.... "اسماء داره آب میریزه، یه دفعه دیدن
علی سر به دیواره میزنه.... آقا چتون شد ، شما
دستور دادید بچه ها گریه نکنن، دیدن هی زیر لب
میگه الهی دستت بشکنه قنفذ، ببین با بازوی فاطمه چه
کردن، منتظر روضه ای، بگم؟ حالا داد بزن ... آی

مردم، یه بدنو بخوان دفن کنن، تا پزشک اجازه نده، دفن نمی کنن دکتر باید مجوز صادر کنه، دکتر باید امضا کنه، امضا برا چی؟ باید زیر برگه دفن بنویسه علت مرگ چی بوده؟؛ سکتی بوده، تصادف بوده، سرطان بوده.... تا دکتر زیرش امضا نکنه، اجازه نمیدن بدن دفن بشه، از امام باقر پرسیدن مادر هجده ساله شما چرا به شهادت رسید؟ حضرت گفت سبب شهادت مادرم اون ضربه های غلافه تو کوچه هاست آی وای حالا وقتشه، بگم برات، میخوام بگم بهتر ناله بزنی آگه مادرو تو کوچه ها با غلاف شمشیر زدند، حسین شو تو گودال با خوده شمشیر زدن اونم نه یه شمشیر حسین آگه روزی فاطمیه میخوای بلند بگو حسین

روضه حضرت زهرا سلام الله علیها _ سید مهدی میرداماد

قلبم چو کویر و چشم هایم دریاست

یک سال گذشت و غصه ام پا برجاست

*لحظه تحویل سال خداوکیلی اینجور بود یا نه؟
هممون اینجوری بودیم اول که سال تحویل می شه
همه غمهای عالم رو دل ما میاد "در ظاهر لحظه ی



شادی لحظه ی شروع سال جدید ” اما تا میگی یا مقلب
القلوب یاد امام زمانت میوفتی یک سال گذشت
باید دوباره این غصه ی ندیدنت رو با خودم بیارم
....ای آقا جان حرف دله دیگه *

ای کاش کنار هفت سینم بودی.....
*چرا؟! اخه * ...

این سفره ی ما بدون تو بی معناست
*ای جانم به این ناله ها که فاطمیه رو می فهمی با این
ناله ،اصلا هویت ما به همین ناله و زمزمست ،ما رو به
غیر این ناله جایی نمی شناسند * .

امسال بیا، آقا روز اولیه دارم می گم
امسال بیا منتقم آل علی چرا؟! !!!
امسال به نام مادر تو زهراست....
*حالا ذوق به خرج بده اینجوری شب اول صداش
بزن یابن الزهرا بیا بیا بیا بیا

روضه نمی خوام بخونما، فقط میخوام محکمت
بزنم، وقتی میگم یابن الزهرا یاد کجا میوفتی ،یه بار
دیگه بگیم یابن الزهرا فوری بعدش یاد چی

میوفتی؟ مهلا مهلا..... ای قربون تو برم عقيله ی
 بنی هاشم، بی خود نیست میگن عقيله ی بنی هاشم،
 کارای زینب با همه فرق می کنه، بی خود نیست میگن
 عاقل زنه بنی هاشم، فهمید کجا بگه “یابن الزهرا”
 میدونست هر جور دیگه حسینش رو صدا بزنه جوابی
 نمیشنوه من و تو هم یاد بگیریم امام زمان رو اینجور
 صدا بزنینم... یابن الزهرا... یابن الزهرا... کار داری
 یا نه.... می دونی برا چی اومدی یا نه یابن الزهرا...
 یابن الزهرا...

امسال سر سفره زهرا هستیم
 سالی که نکوست از بهارش پیداست
 این فاطمیه کنار ما میایی؟
 با شوق ظهور، روضه خواندن زیباست

من و حال و هوای فاطمیه
 زنده هستم برای فاطمیه
 روز اول نوشت حضرت حق
چی؟

نام ما را گدای فاطمیه



آنقدر نا امید همچون من
شده حاجت روای فاطمیه
بزار همه ی عالم بشنوند

عید نوروز جای خود دارد
همه عمرم فدای فاطمیه
*کجا سفره ی مادر بهتر پیدا میشه، آره والا مگه ما
بدمون میاد بخندیم، بدمون میاد صله ی رحم بریم نه
والله... این دوییت و گوش بده...*

خنده خوب است ولی دیده ی ماتر بهتر
سوختن از غم دیوار و غم در بهتر...
بی سبب نیست سر سفره ی زهرا هستیم
عید نوروز سر سفره ی مادر بهتر.....
جانم جانم...

عید نوروز جای خود دارد
همه عمرم فدای فاطمیه
روی قبرم نوشتم از الان....
کشته ی روزه های فاطمیه....

* رو قبرم بنویسید، انقد گفتم مادر دق کرد، انقد
گفت مادر پیر شد، روضه ی من مقدمش ازین یه بیه
هر چه بادا باد *....

کاش، روزی شوم شبیه حسن.....
* حواست هست چی گفتم *

کاش، روزی شوم شبیه حسن
پیر ، از ماجرای فاطمیه
* امام حسنی ها خودشون رو به ناله برسونن، الهی من
برات بمیرم آقا *

کاش روزی شوم شبیه حسن
پیر ، از ماجرای فاطمیه

* روضه بخونم شب اولی یا الله ... یه سال منتظریم
فاطمیه برسه ما عقده ی دلمون رو خالی کنیم تو اهل
بیت چند نفرن علی رغم سنشون مئه شیخ الائمه امام
صادق هفتاد سال نوشتند عمرش بود خوب اگه امام
صادق محاسنش سفید باشه دست به کمرش بگیره
کسی تعجب نمی کنه، چی میخوام بگم، میخوام بگم
چند نفر زود پیر شدن.... ان شالله ما هم پیر روضه



بشیم مته امام حسن، چند نفر زود پیر شدن، امشب
میخوام روزه پنج تن بخونم، چند نفر بر اثر مصیبات
و شدائد، بر اثر حوادثی که تو عمرشون اتفاق افتاد
زود پیر شدن، میخوام مجلس رو متبرک کنم، نام
پیغمبر رو ببرم، ای جانم فدات رسول الله، پیغمبر
فرمود پیرم کردن این امت “ مَا أَوْذِيَ نَبِيٌّ مِّثْلَ مَا
أَوْذِيَتْ ” هیچ پیغمبری اذیت نشد مثل من، کاری با
من کردن منو پیر کردن، یا رسول الله به ما اجازه
میدی یه قدم بریم جلوتر، پیغمبر زود پیر شد “جهل
امت پیرش کرد، آخ... دختر هجده سالش هم زود
پیر شد، کجا دیدید یه زن هجده ساله دست به کمر
بگیره، بابا هجده سال اوج جوانیه، من نمیگم، روایت
میگه، میگه بعد پیغمبر “ مَا زَالَتْ بَعْدَ أَبِيهَا مُعَصَّبَةً
الرَّأْسِ ” بعد پیغمبر هر کی مادر ما رو دید، دید یه
دستمال به سرش بسته، آخ قربون سردردهات برم
؛امشب درد و بلات بخوره تو سرم “ نَاحِلَةَ الْجِسْمِ
بَاكِيَةَ الْعَيْنِ ” الله اکبر باز این سه تا رو میشه هضم
کنی ولی این یدونه رو نمیشه هضم کرد، “ مِنْهُدَّةَ
الرُّكْنِ ” پیر شدی فاطمه... زهرایی که تو هجده

سالگی پیر شد دست به کمر گرفت، بریم جلو تر، هر چی میرم جلو تر باید آتیشت بیشتر باشه، زهرا تو هجده سالگی دست به کمر گرفت، امیرالمومنین هم بعد فاطمه دست به کمر گرفت، سلمان میگه تا زهراش رو زیر خاک کرد، ناله داری یا نه ... برم یه قدم جلو تر؟ سفره برا کیه؟ یه آقایی رم سراغ دارم، از کوچه ها که برگشت آخ دیگه ندیدن حسنو یا یه گوشه زانو بغل می کرد، یا دست به دیوار می گرفت ... آخ ... میخواستم برات شعر بخونم اما جاش نیست، حرف آخر پیغمبر پیر شد، دخترش تو هجده سالگی پیر شد، دست به کمرش گرفت، امیرالمومنین بعد زهرا یهو پیر شد امام حسن تو کوچه ها پیر شد آخ ... کربلا هم یه نفر دست به کمر گرفت، رسید کنار علقمه ... سقای دشت کربلا ابوالفضل

من نمیگم، شیخ جعفر شوشتری میگه، این جمله ی ختم روضه ی منه، میگه ابی عبدالله داغ زیاد دیده بود، برادرم زیاد از دست داده بود چه مدینه چه کربلا، اما داغ داریم تا داغ میگه رسید کنار علقمه، یا صاحب الزمان به من اجازه بده همین یه دونه رو معنا کنم



شیخ جعفر میگه: "وبان الانكسارُ في وجهِ الحسين
"یه دفعه دیدن رنگ حسین پریده یه دست به کمر
گذاشت.....حسین....."

روضه حضرت زهرا سلام الله علیها - حاج محمود کریمی

در و ببند پسر عمو، بیا کنارِ من بشین
من تو رو سیر نگاه کنم، که تنها میشی بعد از این
بیا با هم گریه کنیم، برا غمِ فردای تو
تو برای دردای من، من برای دردای تو
بیا با هم گریه کنیم، محرمِ گریه های من
من برا تو گریه کنم، تو گریه کن برای من
*إبکنی و ابک للیتامی.....، زنها اومدن دیدن
فاطمه، یه عده ناراحت، یه عده خوشحال، اومدن هنرِ
دست شوهراشون رو ببینن، خیالشون راحت بشه،
بیرون که می رفتند با اشاره یه نفرشون به بقیه گفت:
کار فاطمه تموم*

تو گریه کن برای این زخمی که درمون نداره
اشکاتو من پاک می کنم، با دستی که جون نداره

*امشب روضه خون نمی خواهیم، فقط
 بگیم: وای، وای...*

فاطمه ات و می بخشی که رفیق نیم راه شده
 می خوام بمونم همیشه، آسمونم سیاه شده
 فاطمه ات و می بخشی که خنده رو لبها نداره
 میخوای جلو پاهات پاشم، پاهام دیگه نا نداره
 *زانو بغل نگیر، این جور نشین، پهلوانِ من،
 قهرمانِ من، مردِ من، آقایِ من*

فاطمه ات و می بخشی که از پا نشستم آقاجون
 مدتی لباساتو خودم نشستم آقاجون
 من که میرم به جای من دست سر بچه هات بکش
 بمیرم آشفته شدی یه دستی به موهات بکش
 حالا بیا با هم گریه کنیم تو برا من ، من برا تو
 خدا نکرده نبینه فردا کسی گریه هاتو
 بیا با هم گریه کنیم، قربونِ گریه کردنت
 دارم میمیرم برای ،زانو بغل گرفتنت
 بیا با هم گریه کنیم، حالا که امشب با منی
 شباً سرِ مزارِ من همیشه فریاد بزنی
 بیا با هم گریه کنیم، حرف بزیم با چشمامون



یه لحظه ساکت گمونم بیدار شدن بچه هامون
بیا با هم گریه کنیم، پسر عمو دارم میرم
فردا می فهمی که چرا، از تو دارم رو می گیرم
بیا با هم گریه کنیم، فدای تو ابالحسن
راستی دادم به زینبم، سه تا کفن یه پیروهن
حالا بیا گریه کنیم، برای حال زینب
گریه کنیم برا حسن، زار بزینم برا حسین
حسین.....

حالا بیا گریه کنیم، با هم بریم کرب و بلا
قرار بعدِ روزه مون، روزِ دهم تو قتلگاه
*راستی علی جان، هر شب بالا سرِ حسینم یه ظرف
آب بذار، "معمولاً این اخلاق بچه رو مادر بهتر می
دونه، مادر اخلاق بچه رو بهتر از بابا می دونه، احوال
شخصیه رو توی خونه مادرها بهتر از باباها می دونن"
علی جان حسینم خیلی عطش می گفت، هر شب یه
ظرف آب بالا سرش بذار، اگه دیدی ظرف آبش
خالیه پرش کن* .

گریه کنیم برای اون سری که از بدن جداست
گریه کنیم برای اون سری که روی نیزه هاست

گریه کنیم برا حرم، گریه برای دخترام
 گریه برا عروسام، گریه برای نوه هام
 گریه برا دختری که، موی سرش سفید میشه
 مثل خودم کبود میشه، مثل خودم شهید میشه

امشب گذشت، سلمان پرسید: کیف أصبحت یا بنت رسول الله؟... کیف أصبحت معمولاً برای کسی که مریض بیشتر استفاده میشه، چرا میگن: أصبحت. چه جوری به صبح رسوندی، معمولاً شب درد سراغ آدم میآد، همه ی شهر خوابند، فاطمه بیداره، بچه هاش بیدارن، فاطمه از بس رو بستر افتاده، عبارتی که فرمودن: اسماء یا صورت من رو برگردون. معمولاً کسی نمی تونه سرش رو تکون بده که با ضایعه ی نخاعی روبرو شده باشه، دیگه حس گردوندن سر هم نداره، بابا فاطمه حق داره والله، در که روی فاطمه افتاد، یه نفرم از روی در رد شده باشه، دو نفرم رد شده باشه، سیل جمعیت وارد خانه شد، اون عشق علی بود فاطمه رو، نمیگم از زیر در، باشه از پشت در بیرون آورد، گفت: علی رو کجا بردن؟ عشق علی مرده رو زنده میکنه



عشق باعث شد که دل سامان گرفت

پشت درب خانه زهرا جان گرفت

*اما به مرور فاطمه تحلیل رفت، سرش رو هم نمی
تونست تکان بده، لذا می بایست بر می گردوندن
زهرا رو به شانۀ ی چپ و راست، برای اینکه کسی به
قفا بخواب، کمر درد، پا درد، همه ی اینها اضافه
میشه، درد یکی دو تا که نیست، یکی که عمل جراحی
میکنه بهش دارو میدن، سرفه نکنه، ریه اش تحریک
نشه، اما هر دارویی که باشه، این ریه، این سینه
تحریک شده، گفت: سلمان، عمو جان، به علی نگو، هر
موقع گریه میکنم، از جای زخم میخ خون جاری
میشه، نه به پهلوی راست، آی بازوم، نه به پهلوی
چپ، وای پهلوم، سلمان این رو شنید، رفت توی
نخلستونا، دید داره می میره، گفت: برم یه جایی داد
بزنم، میگه رفتم توی نخلستون دیدم یکی زودتر از
من داره داد میزنه*

الا ای چاه یارم را گرفتند

گلم، باغم، بهارم را گرفتند

الا ای چاه با یک ضربه ی در

همه دارو ندارم را گرفتند

...

آمدی قامت کشیده

می روی با قد خمیده

...

ببین می توانی بمانی بمان

عزیزم تو خیلی جوانی بمان

اگر راه دارد بمانی بمان

...

بمـون حـسـنـت و دامـاد کن، بمـون حـسـیـنـت و دامـاد
کن، بمـون زینـبـت رو عـروس کن، بمـون نـوـه هـات رو
ببین، ای کاش فاطمه بود علی اکبرش رو می دید. آی
رفقا امام زمان ما خیلی تنهاست، پیغمبر فرمود: مهدی
من آواره است، وای بر ما که تو آواره ای، آقا جان بیا
تا شیعه راحت بشه، بیا تا من شیعه ی خوبی بشم، آقا
جان، آقا جان، مادرشم صدا زد: مهدی بیا مادرت رو
کشتن، مرحوم علامه ی امینی فرمود: اولین ناله ای که
مادر زد، صدا زد: مهدی جان به داد مادر برس، لذا
وقتی آقا بیا این ناجیب ها رو از قبر بیرون میآره به
درخت می بنده، می فرمایند: بگو بینم مادر من با شما



چه کرده بود، چرا محسنش رو کشتید؟ چرا مادرم رو کشتید؟ میگه: من این کار رو نکردم. آقامی فرمایند: نامه اش رو بیارید، توی نامه نوشته: معاویه وقتی فهمیدم فاطمه پشتِ درِ، یه لگدی به در زدم، از صدای ناله اش ترسیدم اومدم کنار برم، یادِ علی افتادم، برگشتم، "سادات ببخشند" چنان نواختم سیلی رو از زیر مقنعه گوشواره ریخت رو زمین، ای وای... آقا جان ما فدای سرت، عالم فدا سرت، آن ذره که در حساب نآید ماییم، آقا به خاطر مانه، مادرت صدا زد بیا، حالا دعا کنید منتقم فاطمه بیاد، اَللّهُمَّ عَجِّلْ لَوَلِيِّكَ الْفَرَجَ.

**روضه حضرت صدیقه طاهره زهراى مرضیه سلام الله علیها _
حاج حسن خلیج**

جز داغ تو، هیچ کس مرا پیر نکرده است

فاطمه جانم.....

اینگونه، شکسته و زمین گیر نکرده است

*بچه یتیم های خانم، تسلیت می گم بی مادر شدنتون رو، آی خانم، آی خانم، آی خانم... اصلاً نیاز به



خوننده و روضه خون ندارید، آدمی که بعد از
شش، هفت روز اومده کنار قبر مادرش؛ نه تنها نیاز به
روضه خون نداره دیگران میان هی آرامش می کنن؛
آی حسین، آی حسن، آی زینب، آی ام کلثوم
..... کاریه جوری می شد کنار قبر فاطمه، بچه هامی
اومدن زیر بغل علی رو می گرفتن، بابا؛ ما که بی مادر
شدیم نکنه می خوای ما رو بی بابا کنی..... خوش به
حالتون، دلاتون می سوزه برا زهرای مرضیه(س)
.....*

از داغ تو، جز داغ تو، هیچ کس مرا پیر نکرد
اینگونه شکسته و زمین گیر نکرد
بی بی جان....

کاری که غم تو کرد، با سینه ی من
فاطمه جان، تو میدونی علی مرده ی رزم
کاری که غم تو کرد، با سینه ی من
شمشیر و سپاه و نیزه و تیر نکرد
* شاید وقت گریز نباشه اما ما تابع این قوانین نیستیم
دلمون هر جا بره دنبالش میریم، حقیقتش رو بخوای
حسین هم تو گودال همین رو می گفت*.....



مادر... کاری که غم تو کرد، با سینه من
شمشیر و سپاه و نیزه و نعل اسب و...
برگردم مدینه...

شب آمد و به سرت آمدم، برار سری
فاطمه جانم... رفتی چراغ خونم رو خاموش کردی
شب آمد و به سرت آمدم برار سری
یه حرفی با من بزن، دلم برات تنگ شده زهرا جانم
،هم گریه کن باش هم روضه خون...
شب آمد و به سرت آمدم برار سری
نبود شرط وفا خود روی مرا نبری.....

*براهل محبت، خدا شاهده کشندست چه کردند با
آقامون علی اون سید بزرگوار بعد از سال های
طولانی عمر وقتی می پرسند چرا سکوت می کنی می
گه همش تو این فکرم اینا با، بابام چه کردند، اینا با
مادر ما زهرا (س) چه کردند یکیش رو بگم دیگه
....فاطمه جانم*...

به روز لحظه شماری کنم که شب برسد

*ای آقام ای آقام یعنی چی علی جان، یعنی می ترسم
روز پیام کنار قبرت جای قبرت رو پیدا کنند.... اینا



خیلی بی تربیت اند فاطمه جان چی می دید علی
،علی می دید اون روزی که اینا جای بدن حسین رو
پیدا کردند؛ ده نفر داوطلب شدند گفتند یه کاری
کنیم دیگه از این بدن چیزی باقی نمونه حسین
*

مناجات با امام زمان (عج) و روزه حضرت زهرا سلام الله علیها - حاج محمود کریمی

الا که صاحب عزای تمام غم هایی
دوباره فاطمیه آمده، نمی آیی؟
به ما نگاه کن ای ساحل نجات بشر
تو را طلب کند این دیده های دریایی
کجا سیاه به تن کرده ای غریبانه
کجا به سینه ی خود می زنی به تنهایی
کجا شبیه علی سر به چاه غم بردی
کجا شبیه علی روزه خوان زهرایی
برای گریه به غم های مادرت آقا
نه اینکه فکر کنم، مطمئنم اینجایی
شنیده ایم که گفتید روزه خوان باشید
به روی چشم هر آنچه شما به فرمایی



فرمود: برای مادر ما آه بکشید، آه
شنیده ایم زمین خورده است مادرتان
در آن دمی که به در خورد ضربه ی پایی

هزار بار شکستند رکنِ مولا را
یکی نگفت چرا می زنید زهرا را
همین که فاطمه اش بر روی زمین افتاد
سیاه دید علی روی آسمانها را
کسی که شیعه بود، مادرش بود زهرا
خدا گواست که کشتند مادر ما را
فراق فاطمه بر کشتن علی بس بود
روا نبود ببندند دست مولا را
هزار مرتبه نفرین بر آن ستمگر که
که کشت حامی تنها امام تنها را
این روزها توی مدینه:
برای مادر سادات گریه منع شده
که بهر گریه گرفته است راه صحرا را
*یه روز علی دید فاطمه اش توی بیت الاحزان، که یه
سایه بانی درست کرده بود فاطمه بره اونجا بشینه

گریه کنه، سایه بان رو هم خراب کردن، تبلیغات بر علیه اونها بود به ضرر اونها بود، علی دید فاطمه اش نیست، گشتن یه نفر گفت: آقا جان دارن از سمت اُحد میان، علی دوید، دید صورت حسنین از شدت آفتاب سوخته، مادر داره میآد، زیر بغل های مادرشون رو گرفتن، قدم قدم، هر یه قدم فاطمه یه آه میکشه، خانم جان اُحد رفتید چه کنید؟ میگم. تو راه رفتن که نمیتونه حرف بزنه، آمد خانه رو بستر آرام آرام خوابوندنش، علی جان، سایه بانم رو خراب کردن، رفتن سر قبر عموم حمزه شروع کردم گریه کردن، بچه ها شما چرا اینطوری شدید؟ گفتند: بابا آفتاب خیلی سوزان بود، مادرم زیر آفتاب داشت گریه می کرد، ماجلوی آفتاب ایستادیم مادر اذیت نشه*

علی چگونه ببیند بر آن رخ نیلی
 شرار تابش خورشید و سوز گرما را
 کنار سایه ی نخلی در آفتاب گریست
 شب از عناد بریدند نخل خرما را
 رواست عالمیان جان دهند از این غصه



که جای پنجه ی دیو است روی حورا را

قسم به سوره ی یاسین و هل اتی «میثم»

که پیش چشم علی می زدند طاهرا را

*صورتی که توی آفتاب سوخته باشه حتماً دیدید، ابی عبدالله و امام مجتبی، با مادر آمدند، صورت بچه ها تو آفتاب سوخته شد، یک بار اینجا صورت حسین... یک بار جلوی آفتاب ایستاد، آفتاب به زینب نتابه، یک بارم زینب صدا زد: عزیز دل برادر، علی جان، کشته های خودشون رو دفن کردن، بدن امام زمان روی زمین، عریان، پاره پاره، سه روز و دو شب، توی بیابان کربلا، شب ها وحوش می آمدند، درندگان، چرندگان می آمدند، هیچ حیوانی به هم کار نداشت، همه می آمدند کنار بدن پاره، پاره، آی رفقا قبل از ما اونها اومدن، سینه زدن، گریه کردن، تا روز سوم بنی اسد اومدن دیدن بدن ها روی زمین، خدایا اینها کی هستند؟ بدن ها یا به لباس شناخته میشه یا به سر شناخته میشه، یا به آثاری تو انگشت و بدن شناخته میشه، رسیدن کنار یه بدنی که هزار و نهصد و پنجاه

زخم، امام سجاد فرمود: این بدنِ حجتِ خدا
حسین... حسین* ...

روضه حضرت صدیقه طاهره زهرای مرضیه سلام الله علیها _

حاج حسین سازور

وقتی که حرف از زینت لولاک باشد
دیگر چرا باید کسی، غمناک باشد
با فاطمه پرونده ی ما پاک باشد
باید شبیه مادرت بی باک باشد
هر کس که خود را شیعه ی زهرا بداند
باید که تا آخر به پای دین بماند
* همه امتحان میشیم برا دین خدا*
هر کس که خود را شیعه ی زهرا بداند
باید که تا آخر به پای دین بماند
انسیه ای که بیشتر شکل فرشته ست
آب و گل ما را خدا از او سرشته ست
از عشق زهرا سر در جنت نوشته ست
حتما محب فاطمه اهل بهشت ست
الحق که زهرای شفیعه در خور اوست
بازار گرمیه خدا هم ، چادر اوست



*ای بی بی جانم... یه خورده مدح مادرمون رو
بخونیم ، مادرمون ، مادرمون... تو هر مجلس روضه
رفتی برا حضرت زهرا گریه کنی بگو ای مادرم* ...

زهرا همان که اهل محشر دست بوسش
نه ساله اول شد پیمبر دست بوسش
نه سال دوم بوده حیدر دست بوسش
خلقت از اول تا به آخر دست بوسش
در ذهنمان اصلا نمی گنجد مقامش
بدخواه زهرا شیر مادر هم حرامش
خورشید و نجم و آسمان و ماه زهرا
روح دو پهلوی رسول الله زهرا
دارد بدین گونه جلوه ی دلخواه زهرا
گاهی نبی گاهی علی گاه زهرا
این جلوه ها را از همان آغاز دارد
بهتر ز کل انبیاء اعجاز دارد
پر کرد، دست خالی ما را نگاهش
می ارزد اصلا قد یک دنیا نگاهش
سلمان منا کرده ما را با نگاهش

در روز محشر روز وانفسا نگاهش
ما را به سمت باغ جنت می کشاند
بذر شفاعت را به جان ها می نشاند
بی بی جانم، بی بی جان
از بس که بر حیدر وفایش بود بسیار
نزد علی قدر و بهایش بود بسیار
در پیش نایینا حیایش بود بسیار
بعد از پیمبر گریه هایش بود بسیار
خسته شدن از گریه ش همسایگانش
اجل وفاتی بارلاها شد دعایش

* بسه ؛ روضه بخونم برا مادرمون زهرای مرضیه
(س) ... سیدها ببخشن اول مجلس، علما ببخشن ، شما
جوون ها هم ببخشید*

خدا کند که زنی ناگهان زمین نخورد...
به پیش همسر خود بی امان زمین نخورد
خدا کند که نیچد به پای او چادر
شیه پیر زنی قد کمان زمین نخورد



تلاش کرد نیفتد ولی هولش دادن

* مقتل دارم برات میخون اما قالب شعر *

تلاش کرد نیفتد ولی هولش دادن

نشد مقابل نامحرمان زمین نخورد

خدا کند، خدا کند، خدا کند...

خدا کند نرود آبروی یک مادر

مقابل نظر کودکان زمین نخورد....

مگر می شود که از چند سو زنی را بزنن

سر شکستن هر استخوان زمین نخورد

آی غیرتی ها.....

خدا کند زن محجوب و بار شیشه ی او

درست در گذر این و آن زمین نخورد



روضه حضرت صدیقه طاهره زهراى مرضیه سلام الله علیها _ سید مهدی میرداماد

*قربون اون مادر برم که یه تنه سپر بلای علی شد ،
دیگه چیزی نمونده ها،قربون اون مادر برم که یه
نفری وسط مدینه ایستاد ، بزار اینطور بگم*.....

سینه م رو سپر می کنم

می گم آقام علی

عالمو خبر می کنم

می گم آقام علی

*ناله داری ،نداری نمی دونم اما اسم بی بی تنور دلو
روشن می کنه،یه موقع هست کسی که سپر بلا می شه
،قدرتش رو داره،جونش رو داره ،شرایط و ویژگیش
رو داره،من از شما یه سوال می کنم،کجا دیدید یه زن
باردار بین در و دیوار تنهای تنها سپر بشه.....؟!!!آخ
....نبود نه ،نگرد خیلی ها گشتند میگه یعنی یه مرد
تو مدینه نبود؟ می گم نبود...مردای مدینه خواب



بودن کسی خبر نداشت ... آخ آخ آخ ، الان این سیر بلا گوشه ی خانه افتاده ” بی خود نبود پیغمبر به علی گفت شمشیرت رو ننگه دار، اسبت رو ننگه دار سیرت رو بفروش خرج عروسی فاطمه کن ، می خواست با زبان بی زبانی بگه علی ، زهرا سیر بلای تو هست ، یه زهرا بهت می دم یه نفری یه مدینه رو سپاهه ” ناله دار باش ... آخ قربونت برم خانم جان ، چه خبره گوشه خانه ، این سیر بلا داره کم کم آب می شه ، پوستی رو استخوان می مانه ، دیگه چند رو دیگه امیرالمومنین (ع) یه عبارتی داره من هر وقت می خوام این عبارت رو بخونم باور کنید دست و پام می لرزه یه عبارتی می گه این روز های آخر * صارت کالخیال * یعنی مثل یه شبه شده بود میگه روز های آخر دیگه فاطمه ای باقی نمونده ... آخ بمیرم برات کاش لااقل دردش رو به علی می گفت ... کاش لااقل به بچه هاش میگفت تو خودش نمی ریخت ؛ آدم دردش رو یه موقعی تو خونت بودی درد داشتی افتاده بودی اونوی که مضاعف می کنه درد رو دو تا چیزه ، مطلب اول اینکه نتونی به کسی بگی درد داری ، پنهان

کنی، یه جوری درد بکشی کسی نفهمه، مطلب دوم
اینکه کسی نیاد عیادتت مریض نگاهش به دره، یه نفر
بیاد احوالش رو پرسه قربون اون مریضه ای برم که
کسی در خانه ش و نزد فقط اون دو نفر زدن که ای
کاش نمیزدن زدن بیان بینن کار فاطمه به کجا رسید

.....

روضه حضرت زهرا سلام الله علیها _ سید مجید بنی فاطمه

تا وقتی که کنار من بمونی آروم

فاطمه خانوم

نگو می خوامی بری تو که، می دونی مظلوم

فاطمه خانوم

جارو گرفتی دستت، یه دست به روی پهلوت

مگه علی می تونه، برات بسازه تابوت

کنار هم بمونیم، قرار مون چی بوده

تازه باید بفهمم که صورتت کبوده

حالا بی بی داره جواب علی رو میده

دمای آخر نگاه، به روز و حالم کن

علی حلالم کن

پسر عمو قبر منو، مخفی از عالم کن



علی حلالم کن
ببخش اگه نشد که، حقِ تو رو بگیرم
نمی تونم سه ماهه، شونه به دست بگیرم
وصیت هام و گوش کن، یادت باشه همیشه
نیمه شبا حسینم، همیشه تشنه میشه
بچه هارو از امشب، دیگه به تو سپردم
کفن یه دونه کم بود، هزار دفعه شمردم
حسینم کفن نداره، اما مادر داره
غریبی حسینِ من، همیشه معلوم
حسین چه مظلوم
وقتی سرش رو می برند، سرش رو زانوم
حسین چه مظلوم
*آخرین شبِ فاطمه است، آخرین شبی است که داره
کنارِ بچه هاش می خوابه*
چون روزِ آخر بود کارِ خانه کردم
گیسویِ فرزندان خود را شانه کردم
*یه مرتبه وقتی مادر از خواب بلند شد شروع کرد به
کار کردن، نود و پنج روز تو بستر افتاده، همچین که
بی بی شروع کرد آب و جارو کردن، یه مرتبه دیدن

بچه ها بلند شدن، زینب یه منظره ای رو دید، بعد از در و دیوار تازه خنده رو لبش اومد، زودی اومد صدا زد: حسن جان، حسین جان، بلند شین ببینید مادر دیگه دست به دیوار نمی گیره، اینقدر این بچه ها خوشحال شدن گفتند: مادر دست شکسته اش بالا اومد. یادت باشه بچه اگر هر جای عالم بهترین غذا رو بخوره عاقبت میگه هیچ دست پختی دست پخت مادرم نمیشه. فرمود: بچه هام چند وقتی است دست پخت من رو نخوردند، تنور رو روشن کن می خوام خمیر درست کنم، تنور رو روشن کرد خودش شروع کرد نون درست کردن، این برا حسنم، این برا حسینم، هی زیر لب می گفت: هیچ مادری طاقت نداره گرسنگی بچه هاش رو ببینه. الهی من بمیرم برا اون دختری که هی می گفت: بابا من دلم درد میکنه. الهی برات بمیرم مادر جان، خودش خونه رو، رو به راه کرد، فرمود: می خوام بچه هام رو حمام کنم، موهای زینب رو شونه کرد، هی باهش حرف می زد، مادر مواظب باش، بعد از من تو خانم خونه ای حواست به بابات باشه، بابات خیلی غریبه، بابات رو جدی‌داً میدونی غرورش رو



شکستن. ان شاء الله هیچ مردی جلو زن و بچه اش
غرورش خرد نشه، قربون این ناله هاتون برم امشب
تو می تونی خوب برا مادر ما زهرا گریه کنی، اما مادر
مانمی تونست خوب گریه کنه، زندگی رو به راهی
داشتم، چشمم زدن، فرمود: می خوام حسن و حسین
رو حمام کنم، صدا زد: حسن بیا، دیگه بعد از حادثه ی
کوچه با حسن چشم تو چشم نشده بودند، تا حسن و
می دید روش رو بر می گردوند، می گفت: من جلو
بچه ام کتک خوردم، آب رو ریخت رو سر حسن
شروع کرد موهای حسن رو شستن، بدنش رو شستشو
داد، لب های حسن رو می بوسید می گفت: مادر
قربونت برم، کنایه از اینکه مادر یه روزی این لب ها
در اثر زهر سبز میشه، حالا کار حسن تموم شد، حالا
نوبت آقای من و توست، گفت: حسین بیا، الهی
قربونِ مظلومیتت برم مادر، همچنین که لباس حسین
رو در آورد اول زیر گلوش رو بوسه زد، شروع کرد
سینه ی حسین رو بوسیدن، شونه های حسین رو
بوسیدن، پهلوی حسین رو بوسیدن، شاید زیر لب هی
می گفت: مادر ان شاء الله این سینه ات هیچ وقت

سنگین نشه، ان شاء الله هیچ وقت نیزه به پهلو
 نخوره مادر، کارهارو که کرد بچه هارو فرستاد،
 گفت: جون دادنِ مادر نینند، اومد توی حجره رو به
 قبله دراز کشید، صدا زد اسماء تا چند لحظه ی دیگه
 من و صدا کن، اگه دیدی جواب نمی دم زود برو
 مسجد علی رو با خبر کن، روپوش سفید رو روی
 صورتش کشید خوابید، چند لحظه ای گذشت اسماء
 صدا زد: یا فاطمه، دید جواب نمیده، یا بنت محمد
 المصطفی، دید جواب نمیده، به سر و صورتش زد
 اومد بره مسجد علی رو خبر کنه، دید بچه ها اومدن،
 خودش رو جمع کرد، صدا زدن بچه ها: اسماء به ما
 بگو، مادرمون کجاست؟ گفتم: بچه ها بیایید برید
 غذاتون رو بخورید، صدا زد تا به حال کی دیدی ما بی
 مادر دست تو سفره بیریم، یه وقت تا جنازه رو نشون
 دادم، بچه ها خودشون رو روی سینه ی مادر، یکی
 میگه: مادر من حسنم، یکی میگه: مادر من حسینم،
 حسین صورت به کف پای مادر، حسن رو سینه ی
 مادر، می دونی چرا حسن خودش رو روی سینه ی
 مادر انداخت؟ آخه حسن بعد از کوچه جلوی مادر



نیومد، گفت: مادرم جلو زمین خورده، اما حسین هی می گفت: مادر جواب من و بده، من یه سؤال کنم ازت، مگه میشه آدم مادرشو صدا بزنه، جوابش رو نده؟ می دونی زهرا کجا جواب حسین رو داد، هلال میگه آب بردم، تو گودال دیدم شمر داره بیرون میآد، کجا میری؟ گفتم: حسین رو می خوام سیراب کنم، گفت: برگرد من حسین رو سیراب کردم، چرا دست و پات میلرزه؟ گفت: رو سینه اش نشسته بودم، خنجرم رو با کینه در آوردم، یه وقت شنیدم از گوشه ی گودال یه صدا میآد، یکی میگه: غریبِ مادر.. حسین* ...

روضه حضرت زهرا سلام الله علیها _ حجت الاسلام میرزا محمدی

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا قُرَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ
گل، بر من و جوانی من، گریه می کند
بلبل به هم زبانی من، گریه می کند
من گریه مخفیانه نمودم، ولی علی
بر گریه ی نهانی من گریه می کند

براتون بگم حال فاطمه این روزا چگونه ست؟ امام صادق (ع) فرمود: " لَزِمَتِ الْفَرَّاشَ "مادر ما تو بستر افتاد، دیگه نتونست بلند شه" وَ نَجِلَ جِسْمُهَا وَ ذَابَ لَحْمُهَا "روز به روز بدنش ضعیف و لاغر می شد" حَتَّى صَارَتْ كَالْخِيَالِ "از مادر ما فقط یه شبهی باقی مانده بود، آماده ای یا نه؟ صدا زد:

از درد شانه، شانه نشد موی زینیم
دختر به ناتوانی من، گریه می کند
دلton رو ببرم کربلا
دیگر حسین را نتوانم بغل کنم
این گل به باغبانی من گریه می کند

*الله اکبر، معلومه نمی تونس دیگه بغلش کنه با سینه ی شکسته ای که به سختی نفس می کشید، چه جووری میتونه بچه هاش رو بغل کنه، اینجا نتونست بغل کنه، امایه جاد دل سیر، سر حسینش رو بغل گرفت، کربلایی ها، زن خولی میگه دیدم کنار تنور خونم، چند زن مجلله آمدن همه زیر بغل یه خانمی رو گرفتند" اینا کین کنار تنور خونه ی من؟ دیدم خم



شد، دست داخل تنور برد سر بریده ای رو بغل گرفت
..... آی حسین.....*

روضه شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها - حسین سبب سرخی

*حالا مردم مدینه راحت شدید مادرم رو کشتید؟ دیگه
صدایی از مادرم بلند نمیشه، آخه خودشون گفتند: یا
روز گریه کن یا شب گریه کن، خسته شدیم از گریه
هات، زبونِ حالِ بگم*:

می نویسم به چشم تر مادر
می نویسم به روی در مادر
با همین پاره ی جگر مادر
سوختم از سکوت اگر مادر
می نویسم مرا ببر مادر
خواهرم نامِ مادر آورده
چادر گریه آور آورده
غم من باز هم سر آورده
کوچه دادِ مرا در آورده
باز رفتم به آن گذر مادر
کوچه بود و عبور بانویش

کوچه و یک بهشت در کویش
مادری و فرشته هر سویش
باد حتی نخورده بر رویش
من از کوچه بی خبر مادر
کوچه بود و غروب غم بارش
کوچه بود و دو تا عزا دارش
کوچه ی سنگی و دو دیوارش
کوچه و سنگ های بسیارش
کوچه پر شد ز رهگذر مادر
دیدم آنجا هزار مشکل را
بسته بودند راه منزل را
جمع نا محرم و ارازل را
دیدم آن روز دست قاتل را
وای از چشم خیره سر مادر
چشم خود را که بست زد سیلی
دید بی حیدر است زد سیلی
وای با پشت دست زد سیلی
گونه ای را شکست زد سیلی
سنگ دیوار بود و سر مادر



می زدم داد که نزن نامرد
گشتی اش پیش چشم من نامرد
جای مادر مرا بزن نامرد
یک نفر بین چند تن نامرد
از غرورم شکسته تر مادر
او زد و هر دو تا زمین خوردیم
هر دو تا بی هوا زمین خوردیم
پیش نامردها زمین خوردیم
خنده کردند تا زمین خوردیم
چادر و خون و خاکِ سرِ مادر
شاعر: حسن لطفی

* دو جابی هوا زدن، بی هوا ریختن، یه جا تو کوچه ی
بنی هاشم بی هوا ریختن، هر کی رسید زد، یه جا
کربلا. بی بی یه وصیت کرد، گفت: دخترم کربلا من
نیستم، به جای من زیرِ گلوی حسین رو ببوس. بریم
کربلا!*

به تنش تا که کردند خنجر را
بوسه ای زن به آن زیرِ گلوش
قبلِ تیر و سنان و سر نیزه

قبل از اینکه خنجرش با زور
می زند نانجیب بر نیزه
بعد غارت فراریان را دید
تبر و دشنه تیز می کردند
با لباسی که از تنش کردند
تیغشان را تمیز می کردند
دید حتی لباسِ اصغر نیست
نخِ قنடை هم به غارت رفت
دستِ رباب را بستند
بین نامحرمان اسارت رفت

*قرار و مدار گذاشتند، چه ساعتی؟ همین که خانم با
قد خمیده اومد بالای گودال، دید زینب هی خاک ها
رو می ریزه رو سرش، نگاه می کنه گودال رو، چه
ساعتی؟ وَ الشِّمْرُ جَالِسٌ عَلٰی صَدْرِكِ، دید اون نامرد
نشسته رو سینه ی حسین، هی خنجر رو فشار
میده، این سر بریده نمیشه، دید راه نداره، موی حسین
رو گرفت، به پشت خواباند*.

او می برید و من می بریدم
از حرم تا قتلگاه زینب صدا می زد حسین....



روضه شهادت حضرت زهرا سلام الله عليها-حاج مهدی سلحشور

کیست زهرا آنکه ختم انبیا را کوثر است
چیست کوثر هدیه حق هستی پیغمبر است
*شهدا اسم چه کسی رو بر لب می بردند، جون می
دادن؟ اسم چه کسی رو بر لب می بردند عاشقانه جلو
می رفتند؟ برا کی الان دور هم جمع شدیم داریم اقامه
ی عزا می کنیم؟ بیشتر توضیح میدم، بیشتر معرفی می
کنم*:

مادر سادات، ناموس خدا، کفو علی
بانوی هر دو سرا، خاتون روز محشر است
نام او کوثر بدان معنی که او دخت رسول
با وجود مریم و حوّا، خدیجه، آسیه
از همه زنهای جنت فاطمه بالاتر است
*وقتی آدم مدح میخونه، روضه یه رنگ و بوی دیگه
ای پیدا می کنه*



گر چه نامِ نامیش در پنج تن آمد علم
در میان چارده معصوم زهرا محور است
سینه و دست و جبینش بوسه گاه مصطفی
حجره اش معراج بابا، بیت، بیت داور است

* هر وقت می اومد مقابل خونه می ایستاد پیغمبر دست
به سینه می گذاشت، می فرمود: السلام علیک یا اهل
بیت النبوة، احترام می کرد به فاطمه، اگه ساعت ها
مدح حضرت زهرا سلام الله علیها رو بگیم، یه قطره از
اون دریا رو هم نمی توانیم بگیم. بذار به همین بیت
اکتفا کنم، خودت حساب کار دستت می آد*:

دختری پروده چون زینب که در صبر و رضا
صابران را پیشتاز و سالکان را رهبر است

* این دختر چه مقامی داره که امام حسین یعنی امام
زمانش بهش میگه: خواهرم من و هم تو نماز شبت دعا
کن* .

ای در و دیوار، شاهد باش فردا فاطمه
مادرِ اوّل شهید از عترت پیغمبر است

* ناله ات باید همه ی جلسه رو بگیره، یا زهرا
گوهای واقعی شهدا هستند که جمع میشن توی جلسه



ما، می‌گن اینا دارن با یازهرا از ما پذیرایی می‌کنند،
عذر می‌خوام از همه‌ی شهدا که روحشون حاضر و
ناظر، شما فاطمی‌ها، شما بچه‌های حضرت زهرا من و
بیخشید*.

ای غلاف تیغ شرمی، دست، دست فاطمه است
تو نمی‌دانی که این دست خدا را یاور است
باورم ناید که زهرا پشت در افتد ز پا
کوثر مولاست این، یا مرغ بی بال و پر است
*هر کی ناله زننه از کف خودش رفته، ناله ات رو آزاد
کن، یازهرا..... دو تا ناله زد بین در و دیوار، اول
صدا زد: یا اُبتا، کنایه از این که باباجان، مگر
نفرمودی: مَنْ آذَى فَقَدْ آذَانِي. بیابین من و اذیتم
کردن، اما ناله‌ی دوم، بزرگترها که فرزند و همسر
دارن عرض من و تأیید می‌کنند، نوجوانترها هنوز
حس نکردن، این روضه حسی، ناله‌ی اول بابا شو صدا
زد، خوب می‌خواد گله‌گی باباش کنه، ناله‌ی دوم چه
کسی رو باید صدا بزنه، علی رو، درسته؟ خانمت می
افته زمین تو رو صدا نمی‌زنه؟ اما چرا علی رو صدا
نزد؟ یه روز امیرالمؤمنین سئوال کرد: فاطمه جان چرا

نه سال با هم زندگی کردیم یه بار از من خواهش نکردی؟ گفت: آقا جان ترس این و داشتم چیزی ازت بخوام نتونی انجام بدی، خجالت زده ام بشی، من خجالت تو رو نمی تونم ببینم، لذا اومد علی رو صدا بزنه دید دست های علی رو بستن، کشون کشون علی رو دارن از خونه بیرون می برن، به جای اینکه علی رو صدا بزنه، گفت: یا فِضَّةُ! خُذِیْنِی، فِضه تو بیا کمم کن. فِضه میگه: با عجله خودم رو رسوندم بین در و دیوار، دیدم فاطمه رو زمین افتاده، یه خون تازه از بین در و دیوار رو زمین جاری، کمکش کردم، خانم رو بلند کردم، اما یه کلمه نگفت: فِضه پهلوم، نگفت: بازوم، نگفت: سینه ام، دیدم با نگرانی داره دور و برش رو نگاه میکنه، خانمم دنبال کی میگردی؟ گفت: بگو ببینم علی رو کجا بردن؟ تا گفتم: علی رو به مسجد بردن. دیدم یه دست به کمر گرفت، یه دست به دیوار گرفت، تو کوچه دنبال علی خودش رو داره میکشه. می گفت: با یکی از شهدا داشتیم می رفتیم جلو، پشت کامیون بچه ها که نشسته بودند توی ایام فاطمیه هم بود، حرف بچه ها این



بود، یکی می گفت: آرزوم هست پهلوم ترکش
بخوره، یکی میگفت: بازوم، یکی می گفت: گوشه ی
چشمم، شهید علی جابری یه خنده ای روی لبش
اومد، گفت: همه که می گید درسته، اما*:

یکی درد و یکی و درمان پسندد

یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران

پسندم آن چرا جانان پسندد.

* به جایِ یا زهرا گوهایِ واقعی ناله بزن بگو: یا
زهرا* ...

روضه شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها - حمید علیمی

می نویسم به چشم تر مادر

می نویسم به روی در مادر

با همین پاره ی جگر مادر

سوختم از سکوت اگر مادر

می نویسم مرا ببر مادر

خواهرم نامِ مادر آورده

چادر گریه آور آورده

غم من باز هم سر آورده
کوچه داد مرا در آورده
باز رفتم به آن گذر مادر
کوچه بود و عبور بانویش
کوچه و یک بهشت در کویش
مادری و فرشته هر سویش
باد حتی نخورده بر رویش
من از کوچه بی خبر مادر
کوچه بود و غروب غم بارش
کوچه بود و دو تا عزا دارش
کوچه ی سنگی و دو دیوارش
کوچه و خاک های بسیارش
کوچه پر شد ز رهگذر مادر
دیدم آنجا هزار مشکل را
بسته بودند راه منزل را
جمع نا محرم و ارازل را
دیدم آن روز دست قاتل را
وای از چشم خیره سر مادر
چشم خود را که بست زد سیلی



دید بی حیدر است زد سیلی
وای با دستِ خود که زد سیلی
این دلم را که شکست زد سیلی
داد می زدم نزن نامرد
گشتی اش پیش چشم من نامرد
جای مادر مرا بزن نامرد
یک نفر بین چند تن نامرد
از غرورم شکسته تر مادر
او زد و هر دو تا زمین خوردیم
هر دو تا بی هوا زمین خوردیم
پیش نامردها زمین خوردیم
خنده کردند تا زمین خوردیم
چادر و خون و خاکِ سر مادر
شاعر: حسن لطفی

* دستم تو دستِ مادرم بود، اینقدر خوش حال بود، با
اون حالش داشت تند تند راه می اومد، زود برسم به
علی بگم: قباله ی فدک رو برات گرفتم، تا رسیدیم به
اون کوچه که ای کاش هیچ وقت نمی رسیدیم،
اومدیم از کوچه رد شیم یهو دیدم سر کوچه یه نامرد

ایستاده، آروم آروم جلو اومد، کجا بودی فاطمه؟ مادرم
 صدا زد: عاقبت حقم رو گرفتم، قباله ی فدک رو بینم
 فاطمه، گرفت، یه نگاهی این ور کوچه یه نگاهی اون
 ور کوچه قباله رو پاره پاره کرد، دلِ مادرم به درد
 اومد، صدا زد خدا شکمت رو پاره پاره کنه، یه وقت
 نامرد چشاش از حدقه بیرون زد، دوباره این ور کوچه
 رو نگاه کرد، اون ور کوچه رو نگاه کرد، من نفهمیدم
 چی شد، یه وقت دیدم یه چیزی از بالا سرم رد شد،
 فقط یهو نگاه کردم دیدم، مادرم رو خاکِ کوچه
 افتاده*

خونمون این طرف، از این وری میری کجا؟....

روضه حضرت زهرا سلام الله علیها _ حجت الاسلام هاشمی

نژاد

*دل شب فاطمه رو سرازیرِ قبر کرد، دست هایی
 ظاهر شد شبیه دست های پیغمبر، اومد امانتش رو
 بگیره*

دخترم خوش آمدی جای تو در دنیا نبود

بی وجود تو صفا در گلشنِ عقبا نبود



بی بی به بابا جواب داد:

جانِ بابا بارها مرگ از خدا کردم طلب
بی تو جز خونِ جگر در دیده ی زهرا نبود

دخترم وقتی که من دستِ علی دادم تو را
جایِ پنج انگشتِ سیلی بر رخت پیدا نبود

جانِ بابا نقشِ این سیلی گواهی می دهد
از علی مظلوم تر مردی در آن دنیا نبود

دخترم وقتی که بر ماه رخت نیلی زدند
هرچه می پرسم بگو آیا علی آنجا نبود؟

جان بابا بود اما دستهایش بسته بود
چاره ای جز صبر بین دشمنان او را نبود
بابا یه سؤال دیگه ازت دارم بابا
دخترم آیا حسینم دید مادر را زدند
شاهد این صحنه ی غم بود زینب یا نبود؟

جان بابا لرزه بر اندامشان افتاده بود
ذکرشان جز یا رسول الله و یا زهرا نبود

* بابا وقتی من و می زدند بچه هام می لرزیدند و تو رو
صدا می زدند*

متن روضه شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها - میثم مطیعی

ابن فتال نیشابوری در روضه الواعظین نوشته:

وقتی بی بی رحلت کرد، فَصَاحَتْ أَهْلُ الْمَدِينَةِ صَيْحَةً
وَاحِدَةً مردم نامرد مدینه شروع کردند شیون کردن وَ
اجْتَمَعَتْ نِسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ فِي دَارِهَا زن های بنی هاشم
اومدند خونه ی بی بی فَصَرَخْنَ صَرَخَةً وَاحِدَةً آنچنان
نال زدن، آنچنان شیون میکردند كَادَتْ الْمَدِينَةَ أَنْ
تَزَعَزَعَ مِنْ صُرَاخِهِنَّ نزدیک بود مدینه به لرزه در
بیاد، هی صدا می زدند: وَ هُنَّ يَقُلْنَ يَا سَيِّدَتَاهُ يَا بِنْتَ
رَسُولِ اللَّهِ عَلِي هَم نَشِسْتَهُ، مردها اومدند خدمت
امیرالمؤمنین علیه السلام وَ أَقْبَلَ النَّاسُ إِلَى عَلِيٍّ وَ هُوَ
جَالِسٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَ بَيْنَ يَدَيْهِ يَبْكِيَانِ امام
حسن و امام حسین مقابل پدر نشسته اند گریه
میکنند، فَبَكَى النَّاسُ لِبُكَائِهِمَا ... مردم از گریه ی این
دو گریه میکردند، "تا حالا کجا بودید، مردم
مدینه، نمی دونم شاید امیرالمؤمنین نگاه می



کرد، بعضی از این چهره ها آشنا بود، اینها رو دیده بود، پشت در خونه دیده بود، بعضی ها هیزم می آوردند، الان اومدید گریه میکنید؟ کوفه هم همین جور بود، همونهایی که نامه نوشتند، وقتی زینب شروع کرد حرف زدن، دید دارند گریه میکنند، زین العابدین فرمود اُتَبَكُونُ؟ گریه می کنید؟ مَنْ اَلْدَى قَتَلْنَا؟ کی مارو کشت؟" حالا مردم نشستند، جنازه بیرون بیآد، نماز بخونند، آقا ابوذر رو فرستاد، اومد بین مردم، صدا زد: اِنْصَرِفُوا هَمَّهْ يَ شَمَا بَرِيْدٌ فَاِنَّ اِبْنَةَ رَسُوْلِ اللّٰهِ (ص) قَدْ اُخْرِجَتْ فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ فَعَلَّا جَنَازَهَ بِيْرُوْنِ نَمِيْ اَد، بلند شید برید، گذشت، ساعت ها گذشت فَلَمَّا اَنْ هَدَاتِ الْعِيُوْنُ وَ مَضَى مِنَ اللَّيْلِ وَ قَتِيْ هَمَّهْ خَوَابِيْدُنْد، دل شب شد اُخْرِجَهَا عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ (ع) وَ عَمَّارٌ وَ الْمِقْدَادُ وَ عَقِيْلٌ وَ الزُّبَيْرُ وَ اَبُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانَ خَوَاصٍ وَ يَارَانَ اُوْمَدُنْد، جنازه رو بیرون آوردند صَلُّوْا عَلِيَّهَا وَ دَفَنُوْهَا فِي جَوْفِ اللَّيْلِ نَمَازِ خَوْنَدُنْد، به خاک سپردند، وقتی کار دفن تمام شد، وقتی علی شروع کرد با پیغمبر حرف زدن، دیدن هنوز علی داره ادامه میده وَ سَوَّى عَلِيٌّ حَوَالِيَّهَا قُبُوْرًا

مُزَوَّرَةً مَّقْدَارَ سَبْعَةٍ حَتَّىٰ لَا يُعْرَفَ قَبْرُهَا دَارَهُ بَازِمِ قَبْرِ
 می‌کنه، داره قبر و صاف می‌کنه، یه وقت نیان نبش قبر
 کنند. آخه چند روز بعد تصمیم گرفتند. گفتند: والله
 لننبشن قبرها. نبش قبر میکنیم نماز می‌خونیم.

متن روضه خوانی شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها - حاج محمد نوروزی

اسماء بنت عمیس میگه: دیدم با تمام عجله ای که علی
 برای غسل دادن داشت، زود آب بریز. غسل رو از
 کجا شروع می‌کنند؟ از سر. سر و گردن رو غسل
 بده؟! همچین که چادر زهرا رو باز کرد، اسماء بیا
 ببین صورتش سیاهه، ببین چشمش کبوده، "امشب یه
 غسل دادنی برات بخونم که خودت حظ کنی." غسل
 می‌دهم میتی حاضر را به نیابت سمت راست،
 اسماء میگه همچین که آب ریختم روی کتفش دیدم
 غسل رو تعطیل کرد، سر به دیوار گذاشت، آقا چرا
 کارو تموم نمی‌کنید؟ گفت: اسماء بیا ببین این
 استخوان نابجا جوش خورده. آقا بیا کارو تموم کن، با
 هم بشینیم گریه کنیم، همچین که اومد سمت چپ رو
 غسل بده، اینجا دیگه همه طاقت علی رو تاب شده



دیدند، آخه پهلوسوراخ، وقتی او آمدن دنبال سلمان، سلمان میگه: من وقتی او آمد از خونه بیرون، سلمان قریب به ۳۰۰ سال سن داره، یه پیر مرد وقتی از خونه بیاد بیرون یواش یواش راه میاد، اما بچه می دوه، دید حسن و حسین دارن با عجله می دون، سلمان صدا زد آقا زاده ها صبر کنید من پا به پاتون نمی تونم پیام، آهسته برید منم پیام، حسن برگشت گفت: سلمان بابام داره می میره، سلمان، سلمان، "می خوام این روضه رو برات در بسته بخونم، سر بسته نمی دونم چه جور می خونن" تا کنار قبر هم اگر جنازه ای رو بیارن، ببینند خون از کفن بیرون زده باید برگردونند، کفن عوض کنند، گفت: سلمان تا حالا دو بار کفن عوض کردم، بیا، بیا. شاید بگی من دارم زبانهال میگم، اما وقتی اون نامرد دومی تو صورت مقداد زد، مقداد رو خاک ها افتاد، مقداد گفت: به من زدی طوری نیست، ولی دیشت خون از پهلوش می اومد، تو چه با فاطمه کردی؟... اصبع بن نباته میگه: نیمه شب صدام زد، گفت: اصبع پاشو، گفتم: خانم چه وقت از شب؟ گفت: شب از نیمه گذشته، گفتم: چی

میگی؟ گفت: پاشو دارن گریه می کنند. گفتم: زن بگیر بخواب مادر مرده اند، علی زن مرده است، بگیر بخواب آروم باش، همسایه ی ما هستند، حالا دو شب دارن گریه می کنند طوری نیست تموم میشه. گفت: اصیغ تو مادر نیستی، من مادرم، من طاقت ندارم صدای بچه ی بی مادر بشنوم، پاشو. اصیغ بن نباته همسایه ی دیوار به دیوار علی میگه بلند شدم، اومدم درِ خونه ی علی رو در زدم، تا در زدم درِ خونه رو دیدم آرام شد صدا "بذار یه دعایی بکنم اینجا: الهی هیچ آبرو مندی رو بی آبرو نکن، الهی هر کسی یه آبرویی رو پیش مردم حفظ کرده، آبروش رو نریز" آرام شد، در و که باز کرد، یه نگاه کرد، اصیغ ببخشید، خیلی اذیتت کردم، تا فاطمه که زنده بود که خودش، حالا هم که رفته بچه هاش، مارو ببخش. دستم رو گذاشتم روی شونه هاش، گفتم: علی چی شده؟ بغض کرده بود علی، گفتم: بلند گریه کن، من همسایه شما هستم اومدم بینم چی شده؟ علی نشت در آستانه در، گفت: اصیغ یه شب حسن گریه میکنه، من وزینب و حسین آرومش می کنیم، یه شب زینب



گریه میکنه، من و حسین و حسن آرومش می کنیم،
یه شب من گریه می کنم اونها من و آروم می کنند.
گفتم: امشب چی شده طولانی شده؟ زنم نخوایید،
گفت: امشب حسین بهانه گرفته، هر وقت حسین
گریه می کنه همه ی ما بی طاقت میشیم "امشب می
خوام روزه ی زنونه بخونم، مردونه گریه کنیم" مادر،
امشب حسین مادر مادر میکنه، همه ی ما بهم
ریختیم، گفتم: آقا بچه است، چرا نمی بریش کنار قبر
مادرش، ببرش آروم میشه، گفت: قول دادم ببرمش،
صداش کرد: حسین، حسین جان. می آیی بریم کنار
قبر مادرت؟ بلند شد، گفت: شرط داره نباید بلند بلند
گریه کنی، آروم. چشم. روی چشمم، بین علی چه
طوری روزه می خونه، علی میگه دست کوچکش رو
گرفتم، آمدیم، همچین که نزدیک قبر رسیدیم
گفت: بابا دستم رو رها کن، علی میگه: من گفتم الان
میره رو قبر مادر، شیون می کنه، ناله می زنه، اما
همچین که دستش رو رها کردم، قربون ادبت برم
حسین، دستش رو گذاشت رو سینه اش، السلام
علیک یا أمّاه، مادر سلام، زهرا... علی میگه: به اون

خدایی که جان علی در ید قدرت اوست، تا حسین
سلام داد، شنیدم از دلِ قبر فاطمه صدا اومد: وعلیک
السلام یا ولدی یا حسین... مادر سلام، مادر سلام

متن روضه شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها - میثم مطیعی

به حال ما، در و دیوار خانه می گرید
برای غربت ما آشیانه می گرید
فرشته های خدا و هر آنکه مادر شد
به یاد مادر ما عاشقانه می گرید
نه آشنا، نه رفیقی، ولی در این کوچه
گذشت هر که از این آستانه می گرید
* هر کی درِ خونه ی مارو نگاه میکنه گریه می کنه، با
خودش تصور میکنه نکنه یه وقت یه بانوی بارداری
پشت در این خونه بوده، چرا میخ های در همه بیرون
زده؟ چرا این در با ضربت لگد جابه جا شده؟ چرا
آستانه ی در قطرات خون روی زمین ریخته؟ نکنه
دختر پیغمبر رو زدن؟ نکنه مظلومه ی علی رو کتک
زدن؟*

لباس رزم به تن کرده، ذوالفقار به دست
علی نشسته و در بین خانه می گرید



*آخه وقتی بی بی خطبه خوند امیرالمؤمنین، "یتطلع طلوعها" هی داخل کوچه سرک می کشه، خانم خونه اش بر می گرده یانه؟ "وَيَتَوَقَّعُ رُجُوعَهَا"، منتظر زهرا به خون برگرده، همچین که بی بی وارد خانه شد، علی یه گوشه ی منزل زانوی غم بغل کرده صدا زد: یا علی "أَشْتَمَلْتِ شَمْلَةَ الْجَنِينِ؟" مثل جنین در رحم مادر زانو بغل کردی؟ "وَقَعَدْتَ حُجْرَةَ الظَّنِينِ؟" مثل متهم ها یه گوشه نشست، یه وقت فرمود: یا زهرا، اگه می خوای این صدای اذان رو بشنوی باید صبر کنی *

علی؛ دلاور میدان، علی؛ ولی خدا
به یاد آتش و دود و زبانه، می گرید
*یه وقت علی آمد صحن خانه، نگاه کرد دید امانت رسول خدا روی زمین افتاده *

چه رفته بر تو مگر مادرم! بگو با من
که در مصیبت تو هر کرانه می گرید؟
بهار آمده آری ... بهار فاطمه، آه ...
نسیم و غنچه و جوی و جوانه می گرید
برای غربت ما آشیانه می گرید

به حال ما، در و دیوار خانه می‌گیرید ...

شاعر: حسن صنوبری

*همین دو سه جمله روضه ی من، هر جازنی باردار
باشه، حامله باشه، همه رعایت حالش رو می‌کنن، اگه
خبر بدی باشه ازش پنهان می‌کنند، اگه کسی در بین
اقوام از دنیا بره خبر و بهش نمیدن، این بی بی بزرگ
ترین داغِ این عالم رو دیده، پیغمبر رو از دست داده،
حالا من یه سئوال دارم، امام زمان، اگه زنی باردار
باشه، اگر بزرگ ترین مصیبت عالم رو ببینه، دیگه
بهش سیلی نمی‌زنند، دیگه در خونه اش رو آتش نمی
زنند، دیگه گوشواره اش رو روی زمین پراکنده نمی
کنند، خونه اش رو آتیش نمی‌زنند، جسارت از همین
جا شروع شد، کربلایی ها، صل الله علیک یا مظلوم، یا
حسین، گذشت، گذشت، همون آتشی که مدینه به
خانه ی مادرش زدن، یه وقت زینب نگاه کرد، دامن
دختر بچه ها آتش گرفته، یه وقت صدا زد "علیگن"
بالفرار"، همه فرار کنند*.

آتش گرفته خیمه، یا تارو پود زینب

سوزد میان آتش، بود و نبود زینب



مظلوم حسین، حسین جان ...
عجب خاطراتی یاد زینب آمد
میان دود و آتش، برس به داد زینب
خاطره ی مدینه آمد بیاد زینب
از درب آستانه آتش زبانه می زد
قنذ گل علی را با تازیانه می زد
*اگه مادر رو بین در و دیوار نمی زدن، اگه مادر رو تو
کوچه ی مدینه نمی زدن، کی جرات می کرد کنار
بدن پاره پاره دختر امیرالمومنین رو بزنه، صدا زد بابا
پاشو ببین عمه ی من رو دارن می زنند“ .انظر علی
عمتی المظلومه“، یه نگاه به اون بدن پاره پاره کرد
صدا زد:بابا*
با همان دستی که زهرا را زدند
در کنار پیکرت ما را زدند
حسین

متن روضه شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها - میثم مطیعی

قصه ی عشق آخری دارد
عاشقی روی دیگری دارد
گاه آن روی عشق پنهان است
گاه راه از میان طوفان است
گاه فرمان دهد زمین بخوری
سیلی از دست بدترین بخوری
سر هجده بهار پیر شوی
بین دیوار و در اسیر شوی
یا که در شعله ی پریشانی
مثل پروانه پر بسوزانی
عشق گاهی سر جنون دارد
داستانی به رنگ خون دارد
ریشه عشق اگر چه افلاکی است
گاه در بند چادری خاکی است



عشق بازویِ پر ورم دارد
عشق بانوی بی حرم دارد
گاه چشم تر از تو می خواهد
زخمِ میخ در از تو می خواهد
گاه شیرین ترین محدثه ای
گاه زخمی سختِ حادثه ای
هم قرار است کوثرش باشی
هم فدایی حیدرش باشی
عشق گرچه هزار غم دارد
ماه پهلو گرفته کم دارد
دوست دارد که بی قرار شوی
روی دل زخم ذوالفقار شوی
پیش محبوب دست و پا بزنی
جای او فضا را صدا بزنی
یا فضة خذینی و الله قد قتل ما فی أحشائی، فضا به
دادم برس محسنم رو کشتند، بچه ام رو کشتند*
باید اینجا جوان بمیری گاه
روی از محرمت بگیری گاه

زهر را چرا جلوی علی روی خودت رو می گیری؟ عزیزِ دلم. من می‌گم چرا، این روضه ی من: وقتی آمدند در کوچه ی بنی هاشم و ماجرای فدک پیش او مد خیلی بی احترامی کردند، بعضی ها فکر می کنند سیلی اونجا نزدن، فکر میکنند سیلی زدن برای پشت درِ خانه بوده، برید مقتلاً اختصاص، شیخ مفید رو نگاه کنید، از امام صادق روایت نقل کرده * : فَخَرَجَتْ وَ الْكِتَابُ مَعَهَا *، بی بی از پیشِ اولی آمد بیرون، سند فدک دستش بود، اون ملعون ازل و ابد (دومی) رو ملاقات کرد، * يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ مَا هَذَا الْكِتَابُ الَّذِي مَعَكَ * این سند چیه؟ این دست توجه میکنه؟ این سند فدک * هَلُمِّيهِ إِلَيَّ * بده به من، نمیدم، نمیدم * فَأَبَتْ أَنْ تَدْفَعَهُ * بی بی سند فدک رو پس نداد، یه کاری کرد من نمی دونم چه جوری بگم، دلش رو ندارم، * فَرَفَسَهَا بِرِجْلِهَا * با پا لگد به فاطمه زد، روایت میگه * : وَ كَانَتْ حَامِلَةً * بی بی باردار بود، امام صادق فرمود * : ثُمَّ لَطَمَهَا * سیلی به صورت فاطمه زد، امام صادق می فرمایند: انگار دارم مادرم رو می بینم، گوشواره در گوشش شکسته، یه پرده ی



دیگه ی روضه رو بخونم: یازهرا همه ی روضه خون ها
میگن: اگه مدینه بی احترامی نمی کردند، کربلا کسی
جرأت نمی کرد، بی بی جان عصر عاشورا شد، دخترک
ها با گوشواره و دست بند در بیابان می دویدند، گوش
ها همه خونی شده، حسین.....

متن روضه شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها - میثم مطیعی

امان از شعله وای مادر

امان از دیوار وای از در

گرفته آتش جان حیدر

مدینه

...

چها کردی با جان زهرا

امان از خنده از تماشا

* دارن می خندن، دارن نگاه میکنن، یه روزی هم

ایستادن وقتی شمر سر از بدن عزیزت جدا

میکنه، همه می خندیدن کف میزدن*

چها کردی با جان زهرا

امان از خنده از تماشا

از آن مسمار بی مدارا

مدینه

...

می خندند

به اشکِ من و داغِ رویِ زردم
همانها که هر شب دعاشان کردم
پر از آه و دردم... پر از آه و دردم...

...

به دست بسته دیدم ابوتراب
به پیش چشمم شد از خجالت آب
گره به کارش افتاده با طناب
مولا حیدر... زهرا فدای تو

...

من و اشکِ غربتِ من
چه کردی با قامتِ من
چه کردی با صورتِ من

مدینه

*ابراهیم خلیل وارد آتش شد، ولی آتش بر او حرام
شد، آتش گلستان شد، اما خود بی بی حضرت زهرا
سلام الله علیها فرمود: آتش زبانه می کشید، صورت من
رو می سوزوند* .



غم حیدر کی گذارد؟
که چشمانم خون نبارد
که یاری جز من ندارد
مدینه

...

افتاده چرا تازیانه به دست و پایم
بی بی تازیانه افتاده به دست و پات تا بوسه بز نه

افتاده چرا تازیانه به دست و پایم
فدای علی هستی و دنیا
علی کن دعایم ... علی کن دعایم

...

بگو بدانند زهرا فدای توست
همه وجودم در زیر پای توست
عبادت حق تنها ولای توست
مولا حیدر ... زهرا فدای تو

شاعر: رضا یزدانی

جریان مواجهه فاطمه زهرا سلام الله علیها با دشمنان
پشت درب خانه از زبان خلیفه دوم:

*مرحوم مجلسی در بحار الأنوار روایتی رو از دلائل
الامامه طبری نقل کرده، دومی ملعون نامه نوشته به

معاویّه لعنت الله علیهما، وقایعی رو برایش تشریح کرده، نامه مفصل، اول نامه ضروریات دین رو انکار کرده. میگه به در خونه ی علی حمله بردم. خودش مناقب علی رو میدونه * . وَ لَقَدْ وَثَبْتُ وَثْبَةً عَلٰی شِهَابِ بَنِي هَاشِمِ الثَّقِيبِ، وَ قَرْنَهَا الزَّاهِرِ، وَ عَلِمَهَا النَّاصِرِ، وَ عِدَّتِهَا وَ عُدَّتِهَا الْمُسَمَّى بِحَيْدَرَةَ * اینها علی رو میشناسند بعد توصیف میکنه، میگه: تو خونه ی علی کی بوده، علی و فاطمه بودند، حسن و حسین بودند، زینبین بودند، فقط فضا هم کار اینها بود، حالا من با کی رفتم * ” وَ مَعِيَ خَالِدُ بْنُ وَلِيدٍ وَ قُنْفُذُ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ * من بایه جماعتی رفتم * وَ مَنْ صَحِبَ مِنْ خَوَاصِّنَا، * رفقای صمیمی ما هم بودند، اولین کاری که کردم معاویّه * فَفَرَعْتُ الْبَابَ عَلَيْهِمْ قَرْعًا شَدِيدًا * ، محکم به در زدم، فضا آمد پشت در چه خبره؟ برو به علی بگو این کارهای بیهوده رو رها کنه، در خلافت طمع نکنه، علی باید بیاد بیعت کنه، حامی ولایت بلند شد، زهرای مرضیه پشت در آمد، صدا زد * : أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمَكْدُبُونَ! مَاذَا تَقُولُونَ؟ وَ أَيُّ شَيْءٍ تُرِيدُونَ؟ * ای گمراهان دروغ گو، چی میگی؟ چی می



خواهید؟ “چی به بی بی گفت این ملعون؟” چرا پسر
عموت در دهلیز خون نشسته تو رو فرستاده؟
فرمود: *طُعْيَانُكَ يَا شَقِيٌّ* *طغیان و سرکشی تو ای
بدبخت، من رو از خانه به در آورده. به علی بگو
بیاد، مگر نه اون کاری که نباید بشه میشه، *أَبْجِزْبِ
الشَّيْطَانِ تَخَوْفُنِي وَكَانَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ ضَعِيفًا* *داری
مارو از چی میترسونی؟ اگه علی بیرون نیاد هیزم
میارم، خون رو آتیش می زنم، اهل خونه رو می
سوزونم، حالا شروع کرد اولین کارو * وَ أَخَذَتْ سَوْطَ
قُنْفُذٍ فَضَرَبَتْ * میگه تازیانه ی قنفذ رو گرفتم شروع
کردم زدن و دوم * وَ قُلْتُ هَلُمُّوا فِي جَمْعِ الْحَطَبِ *
گفتم: برید هیزم بیارید * فَقُلْتُ: إِنِّي مُضْرِمُهَا * *میخوام
خونه رو بسوزونم * فَقَالَتْ: يَا عَدُوَّ اللَّهِ * ای دشمن خدا
* وَ عَدُوَّ رَسُولِهِ وَ عَدُوَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، * حالا بی بی چه
کرد؟ حامی ولایت * فَضَرَبَتْ فَاطِمَةَ يَدَيْهَا مِنَ الْبَابِ *
بی بی در رو با دست هانگه داشت * تَمْنَعْنِي مِنْ
فَتْحِهِ * اجازه نمی داد در خونه رو باز کنم * فَضَرَبَتْ
كَفَّيْهَا بِالسَّوْطِ * شروع کردم به دست هاش تازیانه
زدن * فَأَلَمَّهَا * بی بی درش گرفت.. نانجیب

میگه: وقتی به دست هاش زدم * فَسَمِعْتُ لَهَا زَفِيرًا وَ
بُكَاءً * شنیدم داره داد می زنه، گریه میکنه، خواستم
برگردم، دلم داشت نرم می شد، یه وقت یار کینه های
بدر افتادم، دوباره برگشتم * .

متن روضه شهادت حضرت فاطمه زهرا (س) - حاج محمد رضا طاهری

بلند میکنم از سوز سینه آهم را
امام صادق علیه السلام فرمودند: خدا رحمت کند آن
کسی را که در عزای مادر ما حضرت زهرا سلام الله
علیها بلند بلند گریه کنه.

نگاه میکنم از دور نور ماهم را
تو غرق در غمی امروز حضرت باران
به سمت چشم تو انداخت اشک راهم را
دلم حسینیه مادراست این شب ها
بین به سر در دل بیرق سیاهم را
همیشه چادر زهراست سقف روی سرم
مگیر از من آواره سر پناهم را

خوش بحال اونمی که همیشه، جا و مکانش
معلومه، مادرش نمیذاره آواره بشه، توی این شهر



غربت، شهری که خیلی جاها اصلاً رنگ و بوی فاطمیه
نداره، توی این وانفسا، بی بی دستت رو گرفته، آورده
تو رو، نمی دونم قدر و منزلت خودت رو میدونی؟ مثل
امشبی که بی بی سفارش کرد: کسی با خبر نشه علی
جان. یک به یک شمارو خبر کردند، گفتند: شما با همه
فرق دارید، شما بیاید ناله بزیند برا فاطمه، اونا نامحرم
بودند، اما شما محرم هستید شما میتونید بگید وای
مادر.

از این به بعد فقط بر علی بیار که گفت
گرفته اند زمن لشکر سپاهم را

....

گریه های مخفیانه
غسل و تشییع شبانه
یک مزار بی نشانه
آتشم زد آتشم زد
مانده ام با چشم گریان
میکشم آه از دل و جان
رفتی و شام غریبان
آتشم زد آتشم زد



میگذارم وقت غسل پیکر تو سر به دیوار
تازه فهمیدم چه کرده وای من با سینه مسمار
تا حالا خود مولا همه رو آروم میکرد، می فرمود آروم
تر گریه کنید، نذارید دشمن شاد شیم، مادر تون راضی
نیست، اسما میگه یه وقت دیدم خود آقا سر به دیوار
گذاشته، بلند بلند ناله میزنه

میگذارم وقت غسل پیکر تو سر به دیوار
تازه فهمیدم چه کرده وای من با سینه مسمار
تازه دیدم زخم پهلو
تازه دیدم خون بازو
سادات!

مثل من زهرا شکست در این مدینه حرمتت
ای داد بی داد
بشکند دستی که زد سیلی به روی صورتت
ای داد بی داد
الوداع ای فاطمه جان
کن حلالم فاطمه جان
بر دل من داغ جانکاه
مثل گل عمر تو کوتاه



چیده ام رویت لحد آه

داد بی داد، داد بی داد

وای من از جان بر لب

بعد تو دیگر از امشب

خانه دارم گشته زینب

داد بی داد، داد بی داد

مانده ام بالای قبر تو چرا من زنده هستم

از پیمبر با امانت داریم شرمنده هستم

روی زخم دل نمک خورد

پیش من زهرا کتک خورد

عالمی حیران شده از صبر من از صبر تو ای داد بی

داد

عده ای فردا روند دنبال نبش قبر تو ای داد بی داد

.....

لزره به دست حیدر کرار افتاد

چشمی به چشم بسته ی دلدار افتاد

همه ی قریش همه ی مدینه چشم انتظار همچین

لحظه ای هستند، لزره به دستان علی ببینند، لحظه به

پاهای علی ببینند



حال زمان شستن زهرا رسیده
حیدر کنار سنگ غسل یار افتاد
می گفت من افتادنم با داغ زهراست
زهرا هم از زخم نوک مسمار افتاد
جای غلاف روی بازو را که حس کرد
این بار دستان علی از کار فتاد
نگاه کرد دید بچه ها گوشه ی حیاط مثل جوجه های
لرزان دست گردن هم انداختند، می خواد بدن
مادرشون رو غسل بده، بسم الله و بالله و علی مله
رسول الله.....

متن روضه شهادت حضرت فاطمه زهرا (س) - حاج منصور ارضی

آن خیره سر که نعره زهر سو کشید و رفت
از دست فاطمه سند او کشید و رفت
در کوچه ای که جای طلوع و غروب نیست
خورشید را به کنده ی زانو کشید و رفت
وقتی که دید سیلی او هم اثر نکرد
انگار تازه نقشه ی بازو کشید و رفت



انگار پشت در ثمر مصطفی نبود
ضرب لگد به سینه و پهلو کشید و رفت
از دور عده ای به تماشای آن پلید
دیدند هُرم شعله به گیسو کشید و رفت
افتاده بود مادرمان زیر دست و پا
گرگی رسید و پنجه به ابرو کشید رفت
می گفت زیر لب به علی، روز بیعت است
او را به ریسمان هیا هو کشید و رفت

گفتند: این روضه رو مرحوم چمنی رحمه الله
علیه (رئیس هیئت حسین جان تهران) هر وقت می
خوند گریه میکرد زار زار، می گفت: هر وقت آب می
آوردند برا فضا، با هیچکس که حرف نمی زد، مگر
کاری بود آیه قرآن می خواند، آب می آوردند تا وضو
بگیره، دستاشو که بالا می زد وضو بگیره اینقدر به
این دست ها نگاه می کرد زار زار گریه می کرد، می
گفتند آخه چی شده فضا تو هر وقت به این دست ها
نگاه میکنی، آتیش میگیری، می فرمود: آخه فاطمه
بین این دست هام دست و پا می زد.

روضه شهادت حضرت زهرا سلام الله عليها - حاج مهدی سلحشور

يَا فاطِمَةَ الزَّهْرَاءُ ، يَا قُرَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ يَا سَيِّدَتَنَا وَمَوْلَاتَنَا ،
إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ ، وَقَدَّمْنَاكَ
بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا ، يَا وَجِيهَةً عِنْدَ اللَّهِ ، اشْفَعِي لَنَا عِنْدَ اللَّهِ
به همان کس که محرم زهراست

* یعنی علی *

دل من غرق ماتم زهراست
گر محرم عزای زینب بود
فاطمیه محرم زهراست
آن چه در حشر هم نمی خشکد
کوثر اشک نم نم زهراست
و آنچه شرح غمش بود بسیار
*اونی که نمیداره اشک چشم ما تمام بشه اینه، اونی که
مارو بی قرار کرده اینه*:
و آنچه شرح غمش بود بسیار
زندگی کردن کم زهراست



طاق محراب و گنبد مسجد

یادگار قد خم زهراست

تو را دادند پاداشِ حمایت کردن از رهبر

که بر بازوت نقشِ افتخار افتاده ای مادر

دارم از یه خانمِ هجده ساله حرف می زنم

چرا ره میروی و دست بر دیوار میگیری

چرا حال تو اینگونه نزار افتاده ای مادر

*آگه شهدا رو قسم بدیم بحق حضرت زهرا سلام الله

علیها، یه جور دیگه نگات می کنند، می گفت: یه مدت

کوتاهی بعد از عملیات کربلای ۵ خواب یکی از شهدا

رو دیدم، به سرعت داشت از من دور می شد هر چی

می گفتم بایست، نمی ایستاد، هر چی قسم می دادم

نمی ایستاد، تنها چیزی که به ذهنم رسید که این

شهید رو می تونه نگه داره این بود: فریاد زدم

گفتم: جان فاطمه ی زهرا و ایستاد، تا اسم فاطمه

اومد، میخ کوب شد ایستاد، رفتم جلو، گفت: بخدا قسم

آگه نام فاطمه رو نمی بردی، نمی ایستادم، من حساس

به نام مادرم هستم. آی شهدا جان فاطمه یه نگاهی به
ما بکنید*

نوازشهای دستت بر سر زینب کجا رفته
بگو با من مگر دستت زکار افتاده ای مادر

* همه رو دورِ بستر جمع کرد، دور سجاده جمع کرد،
عزیزانِ دلم، من دعا کنم شما آمین بگین، اول شروع
کرد یکی یکی برا همسایه ها دعا کردن، همون
همسایه هایی که گفتند: علی به فاطمه بگو: یا شب
گریه کنه یا روز گریه کنه، ما از گریه های فاطمه
خسته شدیم. فاطمه شروع کرد دونه دونه همسایه ها
رو دعا کردن، بعد شروع کرد برا خودش دعا
کردن، اما ای کاش هیچ وقت خودش رو دعا نمی کرد،
بچه ها دیدن یه دست رو بالا آورد، صدا زد: اللهم
عجل وفاتی سریعا. خدا دیگه مرگ فاطمه را برسان.
یه یازها بگو تمام فضای مجلس ما رو برداره، با
شهدا هم ناله بشیم، ناله بزن بگو یا زهرا*.....



روضه شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها - حاج محمود کریمی

به خداییِ خداوند در این صحنه ی ایجاد
علی دوست تر از فاطمه نبود
به پیمبر قسم از فاطمه بایست بگیریم
همه درس ولایت
به علی دوستی فاطمه سوگند
بخوانید به تاریخ و بینید
که با پهلوی بشکسته و بازوی ورم کرده
و با سقط جنینش ز فشار در و دیوار
و کبودی رخ چون گل یاسش
به دفاع علی از جا حرکت کرد
سپس یک تنه استاد و ندا داد
که من در دل دشمن تک و تنها
به علی یاور و یارم
نگذارم نگذارم که شود یک سر مو از سر او کم
منم و مهر و ولایش سر و جانم به فدایش

ز ازل گفتم و گویم که علی هست من و من همه اویم
به خدا یا که علی را به سوی خانه برم
یا که چو شش ماهه ی خود کشته در این راه شوم
این من و این بازو این صورت و این سینه و این
محسن مظلوم

بگیرم جلو ی فتنه و بیداد شما را
شاعر: حاج غلامرضا سازگار

وای کنارِ خونه
وای با تازیونه
وای افتاده یاسی
که غرقِ خونه
وای مظلومِ بی یاور
وای حبیبه ی حیدر
وای ای بی حرم مادر

* در آرام آرام آتش گرفت، از لابه لای درزهای در
دود وارد خانه شد، خونه رو دود پوشاند، مادر که
پشت در بود دیگه معلوم نبود پشت در چه خبره، یه
مرتبه از میانِ دود و آتش صدایِ شکسته شدن در



آمد، ناله ی مادر آمد، ابتدا، علی. فضه: بیا، علی نیاد بچه
ام رو کشتن* .

در آتیش گرفته رو صورت مادر افتاد

در آتیش گرفته روی گلِ پر پر افتاد

بوسه های سرخ آتیش رو چادر مادر افتاد

*من یه سئوالی از تون دارم، دیگه حرفی نمی زنم، وقتی
چهل نفر می خوان وارد خانه بشن، با ازدحام، اونم
اراذل و اوباشِ مدینه، نه ادبی نه نزاکتی، اگه ادب
داشتن در می زدن، اگه ادب داشتن اصلاً نمی اومدن،
همه حمله کردن، وارد خونه شدن، یه کسی که پشت
در باشه، اصلاً در هم نیوفتاده باشه بین در و
دیوار، نوشتن مادر افتاد، در روی مادر افتاد. اینجا به
خانه ی علی حمله کردن*:

آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم

کردند رو به خیمه ی سلطان کربلا

*امام سجاد فرمود: یا عمتی علیکن بالفرار، همه فرار

کنید، ای حسین*

وای مظلوم بی یاور

وای حبیبه ی حیدر

وای ای بی حرم مادر

*خدا با همین قبر نامعلوم، خدا این مادر و از ما
نگیره، فاطمه مادر همه ی ماست، همه برا مادرشون
گریه کنند، آی بچه شیعه ها مادر ما هجده سال
بیشتر نداشت* .

وای مظلوم بی یاور

وای حبیبه ی حیدر

وای ای بی حرم مادر

وای مادر، مادر، مادر

*بحق بانوی امیرالمؤمنین، بحق مادر امام زمان، بحق
بهانه ی خلقت، ناموسِ خودت یا الله، فرج آقامون
برسان* .



روضه حضرت زهرا سلام الله علیها - سید مجید بنی فاطمه

اللهم صل على صديقة الطاهره، فاطمة الزهراء، سيدة
النساء العالمين

مادر برای عمر کمت گریه می کنیم
هر شب برای قد خمت گریه می کنیم
هر روز ما برای شما فاطمیه است
پس لحظه لحظه پای غمت گریه می کنیم
ما بچه های مادر پهلو شکسته ایم
از رفتن قدم به قدم گریه می کنیم
هر جا که دود و آتش و مسمار دیده ایم
از غصه های دم به دمت گریه می کنیم
ما بی خیال سیلی مادر نمی شویم
پس تا ظهور منتقمت گریه می کنیم
*ان شاء الله می آید اون کسی که باید انتقام بگیره، علامه
ی امینی فرمود: تا بین در و دیوار قرار گرفت، فضه رو
صدا زد، باباش رسول خدا رو صدا زد، اما تا زمین افتاد
صدا زد: مهدی بیا*



چادر نماز فاطمه حصنِ حصین ماست
ما زیر سایه ی علمت گریه می کنیم
توفیق گریه را تو خودت می دهی به ما
پس پای سفره ی کرمت گریه می کنیم
ایوان طلا و گنبد و گلدسته ات کجاست؟
حالا که گم شده حرمت گریه می کنیم

شاعر: حسین ایزدی

گریه ی میکنم برای مادری که مردم مدینه یه بار
حالش رو نپرسیدن، بعد از واقعه ی در یه نفر نیومد
احوال پرسه، عوض اینکه احوال پرسن جلوی علی
رو گرفتن، گفتن: به زهرا بگو، دیگه بسه، چرا اینقدر
گریه میکنه. فرمود*:

گردد اگر چه غرق به خون پای تا سرم
به زان که بنگرم غم غربت به شوهرم
مرگ من از فشار و در و دیوار خانه نیست
این غصه می کشد که غریب است شوهرم

...

ای آسمان عاطفه: پرواز بی کران
بعد از تو ناتوان شده بال کبوتران
خیر النسایی و به خودت می شناسمت



دنیا نداشت غیر خودت از تو بهتران
دینم حرام اگر که به غیر تو رو کنم
تو مال ما بهشت خدا مال دیگران
شایسته است بعد بیابان نشینی ات
گوشه نشین شوند تمام پیمبران
دستش شکسته باد هر آنکه تو را شکست
نانش حرام باد هر آنکه تو را در آن
.... کوچه فقط به خاطر یک قطعه خاک زد
باید از این به بعد بمیرند نوکران
این روزها که حرمت رویت شکسته شد
خوب است گوشواره در آرند مادران
اینها تو را زدند و غرور علی شکست
آری شکستنی است غرور دلاوران
بعد از تو احترام ندارد قبیله ات
مادر که رفت وای بر احوال دختران

شاعر: علی اکبر لطیفیان

* خدا ان شاءالله هر کی مادر داره، خدا بر اش نگه
داره، بخدا اگه یه روزی بری خونه بینی مادرت
حالش خوب نیست دست و پات رو گم میکنی، اگه یه

روز بینی سخت نفس بکشه دست و پات رو گم
 میکنی، اگه یه روز بینی بابات گوشه ی خونه زانوی
 غم بغل گرفته کاری نمیتونه بکنه، همه غصه های عالم
 رو دلت میآد، الهی مادر برات بمیرم که بعد از درو
 دیوار هر روز آب میشدی، ان شاءالله هیچ وقت تو
 خونه مادر مریض نشه بخوای مریض داری کنی، یه
 وقت یه کسی مادرش مریضه میگن سن و سالی ازش
 گذشته، الهی برات بمیرم هجده ساله بودی یه کاری
 کردن مثل پیر زن ها دست به دیوار میگرفتی، قربون
 کسایی برم که برا مادر بلند بلند گریه می کنند، داد
 بز، اگه بهت گفتن چرا داد می زنی؟ بگو: آخه مادرم
 سنی نداشت، مادر زمین بخوره ، اما جلو چشم بچه اش
 زمین نخوره، بمیرم برات که جلو بچه هات کتک
 خوردی مادر، اسماء میگه: تا صدای در می اومد، دیدی
 تا صدای در میاد مادر میگه: باباست، داداشه، دایی
 است، زود مادر تشخیص میده، تا صدا در می اومد می
 گفت: من و کمک کن، خانم جان من خودم هستم، می
 فرمود: نه علی اومده، علی غریب ، من خودم می خوام
 در و بروش باز کنم، اوج روضه ی من اینه: روزهای



اول می گفت: زیر بغل هاش رو می گرفتم آروم آروم می اومد جلوی در، در رو باز می کرد، اما روزهای آخر نوک پاهاش به زمین کشیده می شد، می خوای دادت رو بلند کنم؟ یه روز مادر بایه چشمش نگاه کرد، چرا می گم یه چشم؟ آخه بعدِ کوچه دیگه یه چشمش باز نمی شد، یه نگاه کرد گفت: علی جان یه چیزایی شنیدم آقا، چه چیزی عزیزِ دلم؟ آقا جان شنیدم مردمِ مدینه سلامت نمی کنند، علی برا زهرا یه مصیبت خونده هیچ کسی نخونده، صدا زد: زهرا جان منِ علی سلام میدم روشون رو برمی گردوندند، غریب آقا*....

دو دستم بسته بود، اما دو چشم من تماشا کرد

که یارم عشق را بینِ درو دیوار معنا کرد

*انگار دوست داری روضه ی کوچه بشنوی، اگه اهلشی من برات بگم؟ کسی که پهلوش میشکته نمی تونه خوب نفس بکشه، اما مادر ما دوید وسط کوچه، ”من آروم میگم تو بلند داد بزن” همه رو کنار زد، یه نگاه کرد گفت: علی جان مگه زهرا مرده پا برهنه بیرونِت بیرن؟ دستش رو دراز کرد، کمر بند علی رو گرفت،

چنان کمر بند رو کشید چهل نفر به زمین افتادن، نانجیب یه نگاه کرد، گفت: قنفذ. چه کنم امیر؟ گفت: مگه نمی بینی یه زن با پهلوی شکسته همه رو زمین انداخته؟ چه کنم؟ گفت: یه کاری کن دیگه نتونه قدم از قدم برداره، چنان غلاف به بازوی مادر... حسینی ها، می خوای بریم کربلا؟ تو کربلا یه نامردی یه نگاه کرد، گفت: حرم لیه چرا بیکار ایستادی؟ چه کنم امیر؟ گفت: مگه سفیدی گلوی علی رو نمی بینی؟ یه تیر به حلقوم این بچه زد... حسین*....

متن روضه ی شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها - حاج منصور ارضی

* سلمان میگه تو نماز ایستاده بودم، دیدم یکی در میزنه، خودم هم آماده بودم، نماز و شکستم، دویدم دم خانه دیدم حسین سر به دیوار گذاشته، سلمان اگه میخوای بیای تشییع جنازه ی مادرم بیا، میخوایم بدن مادرمون رو ببریم "رفیق خوبم خوبه، به موقع میاد کمک آدم" سلمان میگه آروم همه ی ما گریه



میکردیم، من و مقداد و ابوذر .. بدن و آروم بلند
کردیم "به عزت و شرف لاله الا الله" دیدم این بچه
هاش دارن جون میدن، مرو مادر، مرو مادر، مرو
مادر، آروم تابوت رو آوردیم بیرون، همه آستین به
دهان گریه میکردن، بعضی ها میگن اصلاً حرکت
ندادن تا تابوت بیارن، همون تو خونه دفنش
کردن، بدن رو حرکت دادیم آوردیم، قبر و کنده بود
امیرالمؤمنین علیه السلام، از این شعر هر چی فهمیدی
خودت گریه کن* .

خوب شد شانه های سلمان بود

*یه وقت یکی گریه میکنه، زود زیر بغلش رو

بگیر، مادرشه، بچه شه، پدرشه*

خوب شد شانه های سلمان بود

تا نیفتاد امیرمان از پا

سلمان میگه زیر بغل های علی رو گرفته بودم

دست هایش اگر چه میگردد

گوشواری نمیکند پیدا

نغمه ی لاله الا الله

میرود از غم شما بالا

تو نماز خمیده میخوانی

مرد سجاده التماس دعا

دیدم دو رکعت نماز خوند دستاشو بلند کرد، با خاک
صحرا این دست ها آغشته شده بود، دستاشو بلند کرد
دیدم میگه خدایا به من صبر بده، بعد روش رو کرد به
آن دست های قشنگ پیغمبر، سلام کرد، یه جمله خیلی
سوز ناک بود، فرمود: یا رسول الله، این دخترت حرف
هاشو به من نزد، تو سئوال پیچش کن شاید به تو بگه
به سرش چی آوردن....

متن روضه ی شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها - آیت الله

وحید خراسانی

جایی از بدنت شکسته شده؟ اگر استخوان انگشت
بشکنه، چه حالی داری؟ حالا اگر استخوان سینه
بشکنه، وقتی استخوان سینه بشکنه، نفس نمیشه
کشید، نود و پنج روز، سه روز بعد از پیغمبر استخوان
سینه شکست، نود روز هر نفسی که می کشید جان
داد، نه یک مردن، در هر نفسی جان داد.



متن روضه شهادت حضرت فاطمه زهرا (س) - حاج منصور ارضی

حال تو اصلاً نیست رو به راه مادر
گریه نکن جان رسول الله مادر
بی حال در یک گوشه ی بستر می افتی
وقتی میآیی از زیارتگاه مادر
*تا اُحد خیلی راه بود، غروب که بر می گشتند،
صورت ها سوخته بود، خسته *...
پوشیه می بندی و برمی خیزی از جا
وقتی که می آید پدر از راه مادر
*مادر چرا صورتت رو میپوشونی، وقتی بابام می آید *
حرفی بزن تا خانه ی ما گرم گردد
حتی به قدر لحظه ای کوتاه مادر
*واقعاً همینطوره ، آدم وقتی مادرش باهش یک
دقیقه حرف بزنه کیف میکنه *
کُل شبانه روز در حال رکوعی
مانند ماه اول هر ماه مادر
با درد پهلوی تو وقت راه رفتن



باید کسی با تو شود همراه مادر
* یعنی یکی باید دستت رو بگیره، یا تو باید دست رو
شانه ی کسی بذاری *
اوضاع و احوال تو را فهمید بابا
از خون مانده روی دلو چاه مادر
زانوی غم را بین آغوشش گرفته
خیبر شکن، مرد عدالتخواه مادر
* بچه هایی که مادرتون رو دوست دارید حتی اونهایی
هم که مادر پدرشون رو از دست دادن، همینطوره *..
با جمله ی بس کن نزن هم مجتبایت
از خواب شب ها می پرد ناگاه مادر
نزن نزن، نانجیب نزن
شب ها که تشنه می شود سیراب گردد
از اشک چشمان تو ثارالله مادر
من هم کنار بسترت مشغول ذکرم
با ناله های آه بابا آه مادر
در پشت در اصلاً مراعاتت نکردند
با این که بودی تو پا به ماه مادر
سیلی، لگد، آتش، غلاف و تازیانه



سهم من و تو بین قتلگاه مادر
*یه وقت اومد وارد قتلگاه شد، آیا بین شما یه مسلمان
نیست، یه عده ای داشتند حسینش رو می زدند،
همچین که داد و فریاد زینب رو شنیدند، برگشتند
همون ضربات رو به زینب زدند*.

متن روضه شهادت حضرت فاطمه زهرا (س) - حاج حسن خلیج

بشین خونه رو آب و جارو نکن
کی گفته تو کار خونه بکنی؟
بشین خونه رو آب و جارو نکن
بذار زخم پهلوت بهتر بشه
*پیر غلام های امام حسین کجا نشستن؟ صدای گریه
شون رو بلند کنند*.

بشین خونه رو آب و جارو نکن
بذار زخم پهلوت بهتر بشه
خودم از پس غربتم بر میآم
نمیخوام چشات واسه من تر بشه
نمی تونم از کوچه مون رد بشم



چیکار کرده این کوچه با روح من
مگه چی شده علی جان؟
یه عمری ازت شرم سارم گلم
من و بسته بودند تو رو می زدند
این ناله چی شد؟ برسه مدینه. یازهرا....
نمی تونم از کوچه مون رد بشم
*همه میگن این همون پهلوونه، همونه که در خیبر رو
کند، ایستاد جلو چشمش*....
نمی تونم از کوچه مون رد بشم
چیکار کرده این کوچه با روح من
یه عمری ازت شرم سارم گلم
من و بسته بودند تو رو می زدند
*خدا برا هیچ مردی نیآره، جلو چشمش زنش زمین
بخوره*...
نگاهت رو این روزها از من نگیر
میخوام ببرمت کربلا، آماده ای یا نه؟
نگاهت رو این روزها از من نگیر
تو عطر نجیب بهشتی برام
خودت داری میری اما پشت در



دو خط یادگاری نوشتی برام

نوشتی شب ها تشنه میشه حسین

همین غصه داره تو رو میکشه

نوشتی ظریفه شبیه گله

حواست بهش باشه پرپر نشه

*صدا زد علی جان حواست به حسینم باشه، نیمه های

دل شب از خواب میپره، آب میخواد، بی بی زهرا

سفارش کرد، سفارش فاطمه رو علی عمل کرد، حسن

عمل کرد، زینب تا زنده بود عمل کرد، همه ی اهل بیت

مواظب بودند ببینند حسین کی لب باز میکنه اظهار

تشنگی میکنه، عباس می دوید، اما دلها بسوزه برا

غریب کربلا، آن لحظه ای که یکه و تنها، تو گودال

افتاده بود، بدنش غرق خون، خیمه ها داره

میسوزه، سرها بالای نیزه ها، هی صدا زد مردم جیگرم

از تشنگی میسوزه، حسین..... کار این روزهای علی

همین بود، هی التماس میکرد فاطمه جانم*

ای نور قلب عاشقم، شمع این خانه تویی

زهرا زهرا مرو مرو، لطف کاشانه تویی

ای مرغ پر شکسته ی افتاده کنج قفس



از فرط غصه فاطمه در سینه مانده نفس
* ممنونم اگر نروى، میمیرم اگر بروى، زهرا مرو مرو
زهرا*

ای نخل بریده ثمر، ای مادر کشته پسر
لاله ی پرپر شده ام زهرا برخیز
من هم بی مادر شده ام زهرا برخیز

متن روضه شهادت حضرت فاطمه زهرا (س) - حاج منصور ارضی

چند روز است جهان دور سرم می‌گردد
گوی خورشید به دور قمرم می‌گردد
هر کجا آه شد آهنگ لبانم، دیدم
زینبم آمده، دور و برم می‌گردد
قصد کردم که نفس های عمیقی نکشم
خنده ی زخم عذاب جگرم می‌گردد
* یعنی هر چی نفس عمیق میکشتم، زخم بازتر
میشه، وای بی بی جان*

وسط سینه ی من پنجره ای باز شده
که به هر نیمه تکان دردم سرم می‌گردد



درد پهلوی من از جای خودش راضی نیست
راه افتاده و دور کمرم می گردد
دل اسماء به احوال تنم می سوزد
مرهم آورده و دنبال ورم می گردد
*کجا رو مرهم بذارم، رو بازو بذارم، رو پهلو بذارم، رو
سینه بذارم، بی بی جان *
حرف تابوت برآیم زد و گفتم خوب است
نظرت موجب جلب نظرم می گردد
میخ در تیر سه شعبه شود و کرب و بلا
عاقبت موجب قتل پسر من می گردد
* من همش ناراحت حسینم، حاضر من میخ درها
بخوره، اما لایوم کیومک یا ابا عبدالله، یا
حسین.....*

متن روضه شام غریبان حضرت فاطمه زهرا (س) - حاج میثم مطیعی

بعد از تو، مدینه و سکوت و حسرت

مدینه و غروب و غربت

آه، علی و روزگار غم ها

علی و خاطرات زهرا

ای بهار من خدانگهدار

قرار من خدا نگهدار

*دیگه داره خداحافظی میکنه، یکبار خودش

خداحافظی میکنه، هی به این بدن نگاه میکنه، جواب

پیغمبر رو چی بدم؟ هی سر به دیوار میگذاره موقع

غسل، های های گریه میکنه، یه وقت هم میگه بچه ها

بیا بید خداحافظی کنید، دیگه مادر رو نمی بینید*.

فاطمه بی تو بی سپاهم

فاطمه بی تو بی پناهم

بعد از تو، نه همدمی نه غم گساری

نه صبر و طاقت و قراری



آه، از آسمون بی ستاره
شب علی سحر نداره
ای تموم دل خوشیه حیدر
پناه من پس از پیمبر
فاطمه بی تو بی سپاهم
فاطمه بی تو بی پناهم
*شب شام غریبان بی بی است، میشه ما بریم شام
غریبانی مدینه، دست جمع، اونجا بشینیم بین
الحرمین، عزاداری کنیم، چی میخوای بگی به مدینه*
مدینه، قسم به غربت بقیع ات
به عطر تربت بقیع ات
ما، غریبه های آشناییم
همسایه ی امام رضاییم
باز میون بین الحرمینت
میپرسیم از مادر عباس
کو قبر مادر حسینت
شب آخر است
نمی دانم چرا هر وقت از یاس می خوانم
کنار یاس قدری روضه ی عباس میخوانم



می آید، صدای العطش دوباره
رفته عمو که آب بیاره
وای، بارون سنگ اگه بیاره
اگه که مشکش بشه پاره
وای، تموم بچه ها میدونند
قول عمو نشد نداره
وعده ای داده ای و راهی دریا شده ای
خوشبحال لب اصغر که تو سقا شده ای

روضه حضرت زهرا (س) و گریز به روضه ی امام حسین (ع) - .
حاج منصور ارضی

وقتی میان کوچه سند پاره پاره شد
چشمان غصّه دار فلک پر ستاره شد
ناموس کبریا وسط کوچه های تنگ
محصور یک شقی صفتِ بدقواره شد
تهمت زد و به دختر طاها دروغ بست
داعیه دار دین، پسر زشت کاره شد
گفتند: گفت زود سند را بده به من



گفتند: بعد از آن که ستم بی شماره شد
با پنجه وسعت فدک اش را وجب گرفت
سیلی برای غصب فلک راه چاره شد
چادر به پای مادر سادات گیر کرد
افتاد روی خاک و دلش پر شراره شد
گفتند یک طرف زده سیلی ولی حسن
پیگیر جستجوی دوتا گوشواره شد

*آخ مادر مادر مادر، از همین جا بریم کربلا، اربابمون
امام حسین علیه السلام افتاد روی خاک، راوی
میگه: گفتم حسین داره نفرین میکنه، صورتش رو
خاک افتاده بود فقط دیدم لباس تکون میخوره، سرم
رو پایین آوردم، دیدم داره میگه الهی رضاً به رضاک *

ته گودال رفتی و دیدم
بین جنجال رفتی و دیدم
زخمی از حال رفتی و دیدم
آه، پا مال رفتی و دیدم
بدنت را محاصره کردند
خطبه خواندی و مسخره کردند
وسط یک حصار دوره شدی

بین مثنی سوار دوره شدی
تا که مثل شکار دوره شدی
بین صد نیزه دار دوره شدی
با دل تنگ خسته ات کردند
همه با سنگ خسته ات کردند
کوفه روی سر تو ریخته بود
خون بال و پر تو ریخته بود
نه فقط پیکر تو ریخته بود
گیسوی خواهر تو ریخته بود
بین گودال مادرت آمد
ای وای چه بر سرت آمد
ای حسین.....

متن مقتل حضرت فاطمه زهرا (س) - میثم مطیعی بیت مقام
معظم رهبری

بسم الله الرحمن الرحيم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ
وَنَبِيِّكَ، وَأُمَّ أَحِبَّائِكَ وَأَصْفِيائِكَ، الَّتِي أَنْتَجَبْتَهَا وَقَضَّأْتَهَا



وَاخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا
مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَاسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا، وَكُنِ الثَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ
أَوْلَادِهَا، اللَّهُمَّ وَكَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةَ الْهُدَى، وَحَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللِّوَاءِ، وَالْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى، فَصَلِّ عَلَيْهَا
وَعَلَى أُمَّهَا صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَتُقَرِّبُ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا، وَأَبْلِغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَالسَّلَامِ. (صلوات بر حضرت زهرا
سلام الله عليها، منبع: مصباح المتهجد شيخ طوسی،
ج ۱، ص ۴۰۱)

السلام عليك يا فاطمه، بریم در خانه ی امیر المؤمنین
علیه السلام، شب اول روضه است، شما خاندان گرام
هستید، هر چه می خواهید شب آخر به ما بدهید،
همین شب اول به ما عطا کنید، بایه امید ی امیدیم اینجا
یا زهرا

فکر کردن به غم و غصه ی مادر سخت است
خواندن روضه ی در چند برابر سخت است
از حسین این همه اصرار: حسن حرف بزن
حسنم به من بگو کوچه ی بنی هاشم چه خبر شد؟
از حسین این همه اصرار: حسن حرف بزن



از حسن بغض پی پی بغض: برادر سخت است
آخه حسینم خودم دیدم، که دشمن.... یازهرا
از حسن بغض پی پی بغض: برادر سخت است
مادرم زهرا جان، ای چراغ خونه ی امیرالمؤمنین علیه
السلام

زیر بار غم تو می شکنند پشت پدر
زندگی بی سر و بی همسر و سرور سخت است
هی میآمد کنار بستر زهرا، خودش پرستار بی بی
است، شیخ مفید، شیخ طوسی هر دو در آمالی خودشان
نقل کردند: و کان یمرضها بنفسه، علی خودش
پرستاری میکرد، از بین مردم مدینه فقط یه نفر کمک
میکرد. و تعینه علی ذلک أسماء بنت عمیس (رحمها
الله) (اسماء کمکش میکرد، پرستاری میکرد، اون شبی
هم که میخواست غسل بده، باز اسماء کمکش
کرد. بریز آب روان اسماء ولی آهسته آهسته
دل حیدر دل کوه است، دل کوه آری
ولی این داغ برای دل حیدر سخت است
من همان اول بسم الله اشکم جاری است
چقدر زمزمه سوره کوثر سخت است



خواندن روضه ی در سخت است ای مرثیه خوان از خداحافظی فاطمه این بار بخوان

اجازه بدهید من روضه ی خداحافظی امیرالمؤمنین و حضرت زهرا را بخوانم، امیرالمؤمنین نماز ظهر رو در مسجد خواند، قصد منزل کرد. إِذَا اسْتَقْبَلْتَهُ الْجَوَارِي بَاكِيَاتٍ حَزِينَاتٍ. در بین راه کنیزها رو مشاهده کرد، همه دارند گریه میکنند، اینقدر مضطربند، اینقدر پریشانند، امیرالمؤمنین تا زنها رو دید فرمود: مَا الْخَبْرُ چه خبر شده؟ نکنه زهرا رو از دست دادم؟ وَ مَا لِي أَرَاكُنَّ مُتَغَيِّرَاتِ الْوُجُوهِ وَالصُّوَرِ چرا مضطربید چرا رنگ هاتون پریده؟ عرضه داشتند یا امیرالمؤمنین: أَدْرِكُ ابْنَةَ عَمِّكَ الزَّهْرَاءَ اگه یه بار دیگه میخوای زهرا رو ببینی بشتاب. علی جان زهرا رو دریاب، یه جمله ای هم گفتند: وَ مَا نَظُنُّكَ تُدْرِكُهَا، بعیده به زهرا برسی. امیرالمؤمنین وارد منزل شد، فَأَلْقَى الرَّدَاءَ عَنِ عَاتِقِهِ، عبا از دوش برداشت وَ الْعِمَامَةَ عَنِ رَأْسِهِ، عمامه برداشت، وَ إِذَا بِهَا مُلْقَاهُ عَلَى فِرَاشِهَا. زهرا رو مرضیه داخل بستر، چشم ها رو

بسته، آمد سر بی بی رو به دامن گرفت، شروع کرد بی
 بی رو صدا زدن، وَ نَادَاهَا يَا زَهْرَاءُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ، صدا زد
 یا زهرا صدایی نشنید، فَنَادَاهَا يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى
 فَلَمْ تُكَلِّمْهُ بار سوم، بار چهارم صدا کرد بی بی جواب
 نداد، یه جمله ای گفت، صدا زد : يَا فَاطِمَةُ كَلِّمِينِي فَأَنَا
 ابْنُ عَمِّكَ عَلِيٌّ، من علی مظلومم، دلش به رحم
 آمد، فَفَتَحَتْ عَيْنَيْهَا فِي وَجْهِهِ وَنَظَرَتْ إِلَيْهِ چشَم های
 مبارک رو باز کرد، شروع کرد علی رو نگاه کردن،
 خیلی این جمله جانسوزه، وَ بَكَتْ وَ بَكَتْ هِرْدُو شروع
 کردن های های گریه کردن، زهرای من بانوی خانه ی
 من چی شده؟ عرضه داشت : يَا ابْنَ الْعَمِّ إِنِّي أَجِدُ
 الْمَوْتَ الَّذِي لَأَبُودُّ مِنْهُ وَ لَأَمَحِيصَ عَنْهُ عَلِيَّ جَانِ مَرِغ
 رو در مقابل دیدگانم میبینم، پدرم رو در خواب
 دیدم، رسول خدا فرمود : يَا بُنَيَّةُ هَلُمَّ إِلَيَّ فَإِنِّي إِلَيْكَ
 مُشْتَقٌّ پدر من فرمود: دخترم بیام من مشتاق دیدن
 توأم، بعد شروع کرد آرام آرام وصیت
 کردن : فَعَسَلْنِي وَ لَأَتَكْشِفُ عَنِّْي عَلِيَّ جُونِم اگه من
 رو غسل میدی لباس من رو از تن بیرون نیار، من
 نمیدونم چی شد، آخه وقتی بی بی رو غسل میداد، یه



وقت سر به دیوار گذاشت، شروع کرد های های گریه کردن، آقامگه خودتون نفرمودید: آروم آروم گریه کنید، همه صدا بزیند یا زهرا منبع: بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۳، ص: ۱۷۸

روضه حضرت زهرا سلام الله علیها _ حجت الاسلام هاشمی

نژاد

* بیایید با هم بریم مدینه، علی داره بدن زهرا رو دفن میکنه، کسی نیست زیر بغل علی رو بگیره، وقتی وارد قبر شد، بندهای بدن زهرا رو باز کرد به وظیفه عمل کنه، صورت زهرا رو روی خاک بذاره، دید هنوز صورت زهرا کبوده. فاطمه ی من همه ی نشانه هارو برداشتم بچه هات نینند، سجاده ات رو جمع کردم زینبت نینه، همه ی علامت هارو برداشتم بچه هات نینند، چادر خاکیت رو جمع کردم، پیراهن سوخته ی سوراخ شده ی بین در و دیوارت رو جمع کردم، فاطمه جانم، در نیمه سوخته رو می تونم عوض کنم اما دیوار و چه کنم؟ زهرا جان*:

دلم چون تنگ می گردد تماشا می کنم زینب

که بوی عطر تو می آید از این طفلِ دوردانه
*زینبت هم مثل تو راه میره، زینبت مثل تو نماز می
خوانه، فاطمه جانم... منهاج الدموع می نویسد: علی تا
زنده بود وقتی تنها بود این جمله رو زمزمه می کرد و
گریه می کرد ”:أَوْ تَضْرِبُ الزَّهْرَاءُ وَأَنَا حَيٌّ؟“ آی
مردم آیا زهرا زده شد و علی زنده ماند؟*